

پیامبران

در آئین‌های «توحیدی»

هم در جهان مسیحیت و هم در دنیای اسلام، تورات کتاب اول از کتاب‌های سه‌گانه «توحیدی» و سنگ زیربنائی هر سه آئین بزرگ جهان سامی است. با این همه در یک ارزیابی دور از پیشداوری، میان این کتاب و دو کتاب دیگر همان فرق اصولی وجود دارد که میان خود آئین یهود با آئین‌های مسیحیت و اسلام وجود دارد، زیرا که پیام انجیل و قرآن، همانند پیام آئین‌های زرتشتی و بودائی، پیامی جهانی است که همه آدمیان را از هر قوم و نژاد و سرزمین در بر می‌گیرد، در صورتی که تورات چنان که خودش تصریح می‌کند، کتابی خاص یک قوم معین است: پیام آن پیامی است که منحصرأً برای قوم یهود صادر شده است، و ملاک خوب و بد در این پیام درجه سود و زیان آن برای یهودیان است. آنچه به نفع قوم یهود باشد خوب است ولو آن که تحقق آن مستلزم آدم‌کشی و دزدی و فریب‌کاری و حق‌شکنی باشد، و آنچه به ضرر قوم یهود باشد بد است، ولو آن که با موازین سنتی اخلاق و عدالت تطبیق کند. از جنبه‌ای دیگر نیز میان تورات با دو کتاب «توحیدی» دیگر تفاوتی اساسی وجود دارد، و آن لحن و مضمون محتویات آن است، زیرا در حالی که انجیل و قرآن از متانتی که حقاً می‌باید وجه مشخص یک کتاب آسمانی باشد برخوردارند، تورات از این نظر بیشتر به یک سریال هزار و چند صفحه‌ای قتل و جنایت و توطئه و فریب و دروغ و دزدی و به خصوص زناکاری شباهت دارد که تقریباً در همه آنها خود یهوه نقش پهلوان اصلی را ایفا می‌کند.

اعتباری که بعدها در هر دو جهان مسیحیت و اسلام به تورات تعلق گرفته است، بسیار

بیش از آن که به ارزش واقعی خود این کتاب مربوط باشد مربوط به ارزشی است که این دو آئین، یکی به طور مستقیم و دیگری به طور غیر مستقیم برای آن فراهم آورده اند، و نقش اساسی را در این مورد عیسی دارد. زیرا عیسی خودش یهودی بود، و تمام زندگی خویش را در سرزمینی یهودی و در درون جامعه‌ای یهودی گذرانید. اطلاعات مذهبی او تماماً از تورات آمده بود و طرف خطاب او نیز در همه موعظه‌هایش یهودیان بودند. بدین جهت برای این که پیام تازه وی گوش شنوائی داشته باشد راهی جز این برای او نبود که این پیام را ناقص تورات نداند، بلکه مکمل آن بشمارد: «فکر نکنید که من آمده‌ام تا تورات و نوشته‌های پیامبران را منسوخ کنم، بلکه آمده‌ام تا آنها را به کمال برسانم. یقین بدانید که تا آسمان و زمین بر جای هستند هیچ حرفی و نقطه‌ای از تورات از بین نخواهد رفت تا همه آن تحقق یابد» (متی، باب پنجم، ۱۷ و ۱۸)، در صورتی که عملاً خود وی نه تنها حرف‌ها و نقطه‌های بسیاری از تورات را تغییر داد، بلکه اصولاً برداشتی از خدا و دین و اصول اخلاقی مربوط بدان مطرح کرد که درست در نقطه مقابل برداشت‌های توراتی بود. نتیجه این شد که وقتی که پیام عیسی — که این بار یک پیام جهانی و نه صرفاً یهودی بود — به خارج از مرزهای جغرافیائی و نژادی و مذهبی قوم کوچک یهود رفت و در امپراتوری پهناور روم و محیط اجتماعی ناسالم آن زمینه مساعدی را در درون طبقات محروم و غلامان جامعه برای گسترش خود یافت، این پیام (که بعداً انجیل نام گرفت) چنانچه خود عیسی خواسته بود دنباله و مکمل پیام دیگری به نام تورات اعلام شد که کتاب مذهبی یکی از متصرفات کوچک این امپراتوری در بخش خاوری دریای مدیترانه بود، و نومذهبان مسیحی الزاماً می‌بایست هر دو پیام را به عنوان پیام‌هایی وابسته به یکدیگر و مکمل یکدیگر بپذیرند، در صورتی که بخش توراتی آن نه با آنان

ارتباطی داشت و نه از نظر محتوی پاسخگوی نیازهای فردی و اجتماعی آنان بود. بدین ترتیب کتاب مقدسی که بعداً به نام انجیل بدانان عرضه شد ترکیب نامتجانسی از تورات کهن و از انجیل نو بود، که الزاماً یهوه خدای تورات را که به تعریف اینشتاین خدایی شرور، انتقام‌جو، کینه‌توز و حقیر بیش نیست مرادف با همان پدر آسمانی می‌شمرد که انجیل عیسی او را مظهر اعلای گذشت و محبت معرفی کرده بود. به موازات این استحاله، شیوخ مذهبی قوم یهود چون ابراهیم و لوت و اسحاق و یعقوب و موسی و یوشع و عذرا و اشعیاء و دیگران نیز تبدیل به پیامبران باستانی جهان مسیحیت شدند و از این راه در طول قرون متوالی متفکران و هنروران مسیحی قبل و بعد از دوران رونسانس همه این شیوخ محلی تورات را در هاله‌ای از تقدس جای دادند که در خود تورات مطلقاً نشانی از آن وجود نداشت. واقعیت تاریخی این است که اگر مسیحیت پا به میدان نگذاشته بود امروز اثری از تورات جز در نزد خود ملت کوچک یهود باقی نمانده بود، و صدها میلیون مردمی که امروزه آن را کتاب مقدس خویش می‌شمارند احتمالاً حتی نامی از آن نیز نشنیده بودند.

دگرگونی مشابه‌ای در همین زمینه در جهان اسلام صورت گرفت، زیرا این بار محمد نیز — با آن که یهودی نبود — آئین نوخاسته خود را، بنا به عللی که به تفصیل از جانب پژوهشگران مورد ارزیابی قرار گرفته است، نه یک مذهب نو بلکه ادامه دو آئین توحیدی دیگر یهودی و مسیحی اعلام کرد که جمعی از پیروان آنها در عربستان و در سرزمین‌های دیگر خاور نزدیک مستقر بودند. در نتیجه همان استحاله‌ای که در جهان مسیحیت در مورد تبدیل شیوخ یهودی به پیامبران مسیحی صورت گرفته بود در جهان اسلامی نیز در امر تبدیل این شیوخ به پیامبران عالم اسلام انجام گرفت. ابراهیم، لوت، اسحاق، یعقوب، موسی،

یوشع، شائول، داوود، سلیمان، ایوب، عذرا، یونس، از چهارچوب صرفاً یهودی خودشان بیرون آمدند و تبدیل به پیامبران آسمانی برای تمام جهانیان شدند که رسالت آنها مطلقاً با آنچه در خود تورات درباره آنان آمده است تطبیق نمی‌کند و سخنانی که از زبان آنها در مورد وحدانیت الهی و دعوت به قبول آن نقل شده است نیز به کلی غیر از آن سخنانی است که ایشان در تورات در ارتباط با یهوه و قوم یهود به زبان می‌آورند.

در بیست و پنج سوره و شصت و نه آیه قرآن از زبان خداوند درباره ابراهیم و جانشینان او می‌توان خواند که: «ما ابراهیم را راهنمای مردمان قرار دادیم» (بقره، ۱۲۵)، و او را به دوستی خود برگزیدیم (نساء، ۱۲۵) زیرا که وی پیغمبری صدیق بود (مریم، ۴۱) و قلبی پاک و رؤف داشت (صافات، ۸۴) و حنیفی متقی بود (آل عمران، ۶۷ و ۹۵)، و ابراهیم و لوت را رسولان خود قرار دادیم تا جهانیان را به سوی ما هدایت کنند (انبیاء، ۷۱)، و برکت دادیم اسحاق و ذریه او را که همگی آنان از نیکوکاران اند (صافات، ۱۱۲)، و نیز یعقوب را که بنده شایسته ما بود و در همه احوال فقط آنچه را می‌خواست که ما می‌خواستیم (یوسف، ۶۸)، و فضل و کرم خویش را به داوود عطا کردیم و کوه‌ها و مرغان را امر فرمودیم تا همراه او ما را تسبیح گویند (سبا، ۱۰، انبیاء، ۷۹) و به او قدرت درک حقایق و تمیز حق را از باطل عطا کردیم (نمل، ۱۵)، و سلیمان نیکو بنده‌ای بود که پیوسته به درگاه ما تضرع می‌کرد (سبا، ۳۰) بدین جهت باد صرصر را مسخر او گردانیدیم و شیاطین را به فرمانش گماشتیم (انبیاء، ۸۱) و جن و انس و طیور را فرمودیم تا در رکابش حاضر آیند (نمل، ۱۷) و اجنه را فرمان دادیم که کمر به خدمت او ببندند و به هر کدام از آنان که سر پیچید عذاب آتش سوزان چساندیم (سبا، ۱۲) و بدو گفتیم که همه این نعمت‌ها را از ما داری، اینک آنها را بی حساب به هر کس

که خواهی بده و از هر کس که خواهی بگیر (ص، ۳۶) زیرا که سلیمان نزد ما بسیار مقرب بود (ص، ۴۰).»

ولی درست درباره همین پیامبران، در بیش از پنجاه فصل تورات می‌توان خواند که ابراهیم پیغمبر دو بار همسر خود را به عنوان این که خواهر اوست به حرم‌سرای فرعون مصر و پادشاه سرزمین جرّار می‌فرستد و هر بار هدایای فراوانی از طلا و نقره و غلام و کنیز و میش و گاو و خر و ماده الاغان و شتران دریافت می‌دارد، و لوط پیغمبر دو شب پیاپی در غاری با دو دختر باکره خود همخوابگی می‌کند و از هر دوی آنان صاحب فرزند می‌شود، و یعقوب پیغمبر با فریب دادن پدر خود اسحاق حق پیغمبری را از برادر ارشدش غصب می‌کند و یهوه نیز در این کار او صحنه می‌گذارد، و همین یعقوب دختران دانی خود را همراه گله‌های گاو و گوسفند او می‌دزدد و از نزد وی فرار می‌کند، و یهودا فرزند ارشد یعقوب و پیغمبر زاده یهود در روز روشن و در کنار دروازه شهر با عروس خودش جماع می‌کند و از او صاحب فرزندان دوقلو می‌شود که یکی از آنها بعدها جد ارشد عیسی از کار در می‌آید، و داوود پادشاه و پیغمبر با زن سردارش که در جبهه جنگ با دشمنان اسرائیل می‌جنگد زنا می‌کند و چون وی حامله می‌شود برای این که موضوع فاش نشود دستور کشتن شوهر او را در جبهه می‌دهد، آبشالوم پسر داوود با خواهر باکره خودش تamar به زور همخواب می‌شود و بعد او را از خانه بیرون می‌کند، و سلیمان پادشاه و پیغمبر با وجود داشتن حرم‌سرائی از ۷۰۰ زن عقدی و ۳۰۰ کنیز همچنان چشم‌چرانی می‌کند و در غزل‌های خودش که یکی از کتب مقدس تورات است در وصف پستان‌ها و حلقه‌های ران و ناف و سرین دختران اورشلیم داد سخن می‌دهد و وصف می‌کند که چگونه وقتی که در زده و دست محبوبه خود را از پشت در دیده احشایش به

جنبش در آمده است.

به عنوان نمونه‌هایی از همه اینها بخش‌های کوتاهی از فصول مختلف مربوط به هر یک از این موارد را از روی ترجمه رسمی فارسی کتاب مقدس برایتان نقل می‌کنم. خوانندگانی که بخواهند متن مفصل‌تر از مطالب را بخوانند می‌توانند به اصل این کتاب مراجعه کنند.^۱

«و خداوند به آبرام (ابراهیم) گفت: از ولایت خود و از مولد خویش به سوی سرزمینی که به تو نشان دهم بیرون شو، و من تو را برکت دهم و نام تو را بزرگ سازم. پس ابراهیم چنان که خداوند بدو فرموده بود روانه شد، و هنگامی که از حران بیرون آمد هفتاد و پنج ساله بود، و زن خود سارا و برادرزاده خود لوط و همه اموال و اندوخته خود را برداشته به زمین کنعان داخل شدند... و در آنجا مَدَبَحی برای خداوند بنا نمود و نام یهوه را خواند... و چون قحطی در آن زمین شد ابرام به مصر فرود آمد تا در آنجا به سر برد، زیرا که قحط در زمین شدت می‌کرد، و چون نزدیک به مصر شد به زن خود سارا گفت: می‌دانم که تو زنی جوان و نیکو هستی، پس به اهل مصر بگو که تو خواهر من هستی تا به خاطر تو برای من خیریت شود... و چون ابراهیم و سارا به مصر وارد شدند، مأموران فرعون او را دیدند و او را در حضور فرعون ستودند، پس وی را به حرم فرعون در آوردند، و فرعون به خاطر وی به ابراهیم احسان نمود و او صاحب میش‌ها و گاو و خران و غلامان و کنیزان و ماده الاغان و

۱- احتمالاً کسانی به منظور دفاع از تقدس ابراهیم در مقام پیغمبر اولوالعزم و نبای قوم عرب و بنیان‌گذار خانه کعبه، و جانشینان او، این عذر سنتی را مطرح خواهند کرد که چنان که در قرآن آمده برخی از مطالب تورات توسط یهودیان مورد دستکاری قرار گرفته است (بقره، ۷۵ و ۷۹ و ۱۶۹، آل عمران، ۷۸، نسا، ۴۶، مائده، ۱۳ و ۱۵ و ۴۱، انعام، ۹۱، انفال، ۱۶۲). ولی چنین دستکاری، اگر هم واقعاً صورت گرفته باشد، تنها می‌باید با این هدف صورت گرفته باشد که متن اصلی به نفع مصالح قوم یهود و به زیان اسلام یا زبان مذاهب دیگر تغییر یافته باشد، نه این که چنین تغییری توسط خود کاهنان یهود با این هدف انجام گرفته باشد که تجلیل فراوانی را که در قرآن از ابراهیم به عمل آمده است نفی کنند و در جای آن ابراهیم دروغگوی دیگری را بگذارند که صدها میلیون یهودی و مسیحی در طول قرون از خلال صفحات تورات شناخته‌اند و امروز نیز می‌شناسند. کسان دیگری نیز، با همین هدف نفی بخشی از مطالب تورات در مورد دیگر پیغمبران اسرائیل که با تجلیل قرآنی از آنها مبیانت دارد، ادعا کرده‌اند که نسخه اصلی تورات در حریق معبد سلیمان در زمان بخت النصر پادشاه بابل سوخته شده و تورات کنونی نسخه‌ای است که بعداً به جای آن نوشته شده است. در این مورد نیز، گذشته از این تذکر که نسخه‌های تورات در سرزمین یهود نمی‌توانسته است منحصر به همین یک نسخه‌ای باشد که در آتش‌سوزی معبد از بین رفته است، منطقاً نمی‌توان نتیجه گرفت که متن بعدی تورات توسط گروهی از کاهنان خود معبد سلیمان به صورتی بازنویسی شده باشد که بسیاری از پیغمبران یهود را علی‌رغم قرآن به بدنامی و رسوائی بکشاند. این چنین توجیه‌ها بیش از آن که نمایانگر واقعیت‌هایی تاریخی یا مذهبی باشد، یادآور ضرب‌المثل‌هایی از نوع کاسه گرم‌تر از آتش یا دایه مهربان‌تر از مادر در زبان فارسی یا کاتولیک‌تر از پاپ و سلطنت‌طلب‌تر از شاه در زبان‌های اروپایی است.

شتران شد. ولی خداوند فرعون و اهل خانه او را به سبب سارای زوجه ابرام به بلایای سخت مبتلا ساخت، و فرعون آبرام را خوانده گفت: این چیست که به من کردی؟ و چرا مرا خبر ندادی که او زوجه تو است، و گفتی که او خواهر من است؟ و اینک زوجه خودت را برداشته روانه شو. آن گاه فرعون در خصوص وی کسان خود را امر فرمود تا او را با زوجه‌اش و تمام مایملکش روانه نمایند . . . »

«پس ابراهیم از آنجا به سوی ارض جنوبی کوچ کرد و در میان قادش و شور در سرزمین جرار در خصوص زن خود سارا گفت که او خواهر من است. و ملک جرار مأمورانی فرستاد که سارا را به نزد او بردند. ولی خداوند در رویای شب بر آبی ملک ظاهر شده به وی گفت این زن زوجه دیگری است، و ابی ملک هنوز با او نزدیکی نکرده بود. پس گفت ای خداوند، مگر او به من نگفت که او خواهر من است، و آن زن نیز خود گفت که او برادر من است؟ به سادگی و پاکدستی خود این را کردم و خدا وی را در رویا گفت: می‌دانم که این را به ساده‌دلی خود کردی، و من نیز از همین بابت تو را آگاه کردم که خطا نورزی و نگذاشتم که با او هم‌خوابه شوی. پس الان زوجه این مرد را به او رد کن، زیرا که او پیغمبر است و برای تو دعا خواهد کرد تا زنده بمانی، و خداوند فرج‌های زنان ابی ملک را به خاطر ابرام بست. پس ابی ملک ابرام را نزد خود خوانده بدو گفت: به تو چه گناه کرده بودم که کارهای ناکردنی با من کردی؟ و ابراهیم نزد خدا دعا کرد که فرج‌های زنان و کنیزان ابی ملک را دوباره باز کند تا اولاد به هم رساند. پس ابی ملک گوسفندان و گاو و غلامان و کنیزان به ابراهیم بخشید و زوجه‌اش سارا را به وی رد کرد و به سارا گفت: اینک هزار مثقال نقره به برادرت دادم، پس زودتر از اینجا بروید» (سفر پیدایش، باب دوازدهم، ۱۰ و باب بیستم، ۲-۱۸).



همزمان با این ماجرا، لوط پیغمبر برادرزاده ابراهیم که همراه او از اور سرزمین کنعان آمده ولی به مصر نرفته است در شهر سدوم سکونت می‌گزیند، ولی محیط زندگی او برایش ناخوشایند است، زیرا مردم سدوم عمدتاً همجنس‌باز و لواط‌کارند (اصطلاحی که نام لوط آمده است). به همین جهت خداوند دو فرستاده خود را به صورت دو مرد جوان نزد او می‌فرستد تا به وی خبر دهند که یهوه تصمیم به نابودی سدوم و ساکنان آن گرفته است:

«... و وقت عصر آن دو نفر وارد سدوم شدند و به خانه لوط درآمدند و وی نان فطیر پخت، پس تناول کردند. اما هنوز به خواب نرفته بودند که مردان شهر از جوان و پیر از هر جانب خانه لوط را احاطه کردند و به او گفتند آن دو مرد را که امشب به نزد تو در آمده‌اند نزد ما بیرون آر. آن گاه لوط نزد ایشان بیرون آمد و در را از عقب خود ببست، و گفت ای برادران من، زنه‌ار بدی مکنید. اینک من دو دختر دارم که مرد را نشناخته‌اند. ایشان را الان نزد شما بیرون آورم تا همگی شما آنچه در نظرتان پسند آید با ایشان بکنید، لکن کاری به این دو مرد نداشته باشید. گفتند دور شو و گرنه با خود تو از ایشان بدتر کنیم. پس به لوط هجوم آوردند تا در را بشکنند، ولی آن دو مرد لوط را نزد خود به خانه درآوردند و در را بستند و آن اشخاص را که بر در خانه بودند از خرد و بزرگ کور کردند که قدرت پیدا کردن در را نداشته باشند. پس به لوط گفتند که پسران و دختران و دامادان خود و هر که را در شهر داری از این مکان بیرون آور، زیرا خداوند ما را فرستاده است تا آن را هلاک کنیم، اما به نظر دامادان لوط این سخن مسخره آمد و در شهر ماندند. و هنگام طلوع فجر آن دو فرستاده به لوط گفتند که

در رفتن شتاب کند. و چون آفتاب طلوع کرد لوط و زن و دخترانش از سدوم به جانب صوغر بیرون رفتند، آن گاه خداوند بر دو شهر سدوم و عموره باران گوگرد و آتش از آسمان بارانید و آن شهرها و تمام وادی و جمیع سکنه آنها و نباتات زمین را واژگون ساخت. اما زن لوط از عقب خود نگریست و ستونی از نمک شد. و لوط از صوغر بیرون آمده با دو دختر خود به کوه درآمد و در مغاره‌ای سکنی گرفت. و دختر بزرگ به کوچک گفت: اینک پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نمانده است که بر حسب عادت کل جهان به ما درآید. بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او همبستر شویم تا نسلی از پدر خود نگاه داریم. پس در همان شب پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ آمده با پدر خویش همخواب شده و واقع شد که روز دیگر خواهر بزرگ به کوچک گفت اینک شب پیش با پدرم همخواب شدم. پس امشب نیز او را شراب بنوشانیم و این بار تو با او همخواب شو تا هر دو نسلی از پدر خود نگاه داریم. پس آن شب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر کوچک با او همخواب شد. و هر دو دختر لوط از پدر خود باردار شدند، و دختر بزرگ پسری زائید که او را موآب نام داد و او پدر موآبیان است، و دختر کوچک نیز پسری زائید که او را بن عمی نام داد و وی پدر بنی عمون است» (خلاصه شده از سفر پیدایش، باب نوزدهم).



پس از مرگ ابراهیم، پسرش اسحاق جانشین او می‌شود، و چون بار دیگر کنعان دچار قحطی شده است در نظر می‌گیرد مانند پدرش به مصر برود، ولی این بار خداوند با نظر او موافقت نمی‌کند: «و خداوند فرمود اکنون تو به مصر فرود نیا، بلکه در جرار ساکن شو، و من

تمام این زمین را به تو می‌دهم و ذریت تو را مانند ستارگان آسمان کثیر می‌گردانم و تمام زمین را به تو می‌بخشم و از ذریت تو جمیع ملت‌های جهان را برکت می‌دهم، زیرا که ابراهیم قول مرا شنید و اوامر و احکام و فرایض مرا نگاه داشت» (سفر پیدایش، باب بیست و ششم، ۵-۱).

در اشاره بدین نوشته تورات ولتر تذکر می‌دهد که احتمالاً خداوند در فرستادن این وحی فراموش کرده بود که غیر از موضوع ختنه فرزندان ذکور اسرائیل هیچ‌گونه امر و حکم و فرضیه‌ای به ابراهیم ابلاغ نکرده بود.

به دستور یهوه، اسحاق به سرزمین جرار می‌رود، ولی وی نیز در آنجا درست همانند آنچه پدرش در مصر کرده بود زن خود را خواهرش معرفی می‌کند: «پس اسحاق در جرار اقامت نمود، و مردمان آنجا درباره زنش Rebecca (رفقه) که زنی نیکومنظر بود از او جویا شدند و او گفت که خواهر من است. پس چون مدتی در آنجا توقف نمود چنان اتفاق افتاد که ابی‌ملک پادشاه از دریاچه نظاره کرد و دید که اینک اسحاق با رفقه مزاح می‌کند. پس اسحاق را نزد خود خواند گفت همانا که این زوجه توست، و چرا گفתי که خواهر من است تا یکی از قوم من با او همخوابه شود و ما را به گناه بزرگی آورده باشی؟» (سفر پیدایش، باب بیست و ششم، ۶-۱۰).



اسحاق دارای دو فرزند است به نام عیسو و یعقوب، که دوقلو به دنیا آمده‌اند، و چون عیسو زودتر از یعقوب متولد شده حقاً جانشینی پدر با او است، ولی در عمل فرزند دیگرش

یعقوب، که بیشتر مورد علاقه مادر است، با توطئه‌ای که به طراحی مادرش ترتیب می‌دهد این حق پیغمبری را از برادرش غصب می‌کند و بعداً یهوه خداوند نیز با علم بدین فریب‌کاری بر آن صحنه می‌گذارد:

«... و چون اسحق پیر شد و چشمانش از دیدن تار گشته بود، پسر بزرگ خود عیسو را طلبیده به وی گفت ترکش و کمان خویش را گرفته به صحرا برو و نجگیری برای من بگیر خورشی چنان که دوست می‌دارم برای من ساخته نزد من حاضر کن تا بخورم و جانم قبل از مردنم تو را برکت دهد. و چون اسحق به پسر خود عیسو سخن می‌گفت رفقه که زوجه اسحق بود شنید و رفته پسر خود یعقوب را خوانده گفت اکنون که عیسو به صحرا رفته به سوی گله بشتاب و دو بزغاله خوب از بزها برای من بیار تا از آنها غذایی برای پدرت به طوری که دوست می‌دارد بسازم و آن را نزد پدرت ببر تا بخورد و تو را قبل از وفاتش به جای عیسو برکت دهد... و رفقه جامه فاخر عیسو را گرفته به یعقوب پوشانید، و خورش و نانی که پخته بود به دست پسر خود یعقوب سپرد. پس یعقوب نزد پدر خود آمده گفت ای پدر، من نخست‌زاده تو عیسو هستم و آنچه به من فرمودی کردم. الان برخیز و بنشین و از شکار من بخور... پس شراب برایش آورد و اسحق آن طعام و شراب را بخورد و برکت پیغمبری خود را به او داد. و چون از برکت دادن به یعقوب فارغ شد، به مجرد بیرون رفتن یعقوب از حضور پدر، برادرش عیسو از شکار باز آمد و او نیز خورشی ساخت و نزد پدر خود آورده بدو گفت پدر من برخیز و از شکار پسر خود بخور تا جانم مرا برکت دهد. پدرش اسحاق به وی گفت تو کیستی؟ گفت من پسر نخستین تو عیسو هستم. آن گاه لرزه بر اسحاق افتاد و گفت پس آن که بود که نجگیری صید کرده برایم آورد و قبل از آمدن تو او را برکت دادم؟ عیسو نعره عظیم و تلخ

برآورده به پدر خود گفت ای پدرم به من نیز برکت بده. گفت برادرت به حيله آمد و برکت تو را گرفت و او را بر تو سرور ساختم و همه برادرانش را نیز غلامان او گردانیدم و غله و شیره را رزق او دادم. به ناچار تو نیز برادر خود را بندگی خواهی کرد» (سفر پیدایش، باب بیست و هفتم، ۱-۴۰).^۱

یعقوب بعداً به شهر آرام نزد خالوی خود می‌رود تا با دختر او زناشویی کند، و در نهایت علی‌رغم منع مذهبی صریح تورات که یهودیان حق ازدواج با دو خواهر را در یک زمان واحد ندارند، هر دو دختر او را به زنی می‌گیرد. در راه این سفر، خداوند در عالم خواب از بالای نردبانی که تا آسمان ادامه دارد بدو اعلام می‌کند که زمینی را که وی در آن خفته است به او و به ذریت او می‌بخشد: «... ذریت تو مانند غبار زمین زیاد خواهد شد و به مشرق و مغرب و شمال و جنوب منتشر خواهی شد و من تو را در هر جایی محافظت فرمایم، و تا آنچه را که به تو گفته‌ام به جا نیاورم رهایت نخواهم کرد» (سفر پیدایش، باب بیست و هشتم، ۱۳-۱۷). با این همه یعقوب در هنگام بیدار شدن به جای هر گونه سپاسگزاری می‌گوید که: «اگر یهوه به من نان دهد تا بخورم و رخت دهد تا بپوشم، و مرا به سلامت به خانه پدرم باز گرداند من نیز حاضر خواهم بود او را یهوه خدای خودم بشناسم و از آنچه به من بدهد ده یک آن را به او بدهم» (سفر پیدایش، باب بیست و ششم، ۱۸-۲۳). در آرام یعقوب پس از وصلت با لئا و راحل دختران او، گله او را همراه با دخترانش بر می‌دارد و به سوی کنعان فرار می‌کند و پس از آن که در نیمه راه با خدا کشتی می‌گیرد به موطن خود باز می‌گردد.

۱- ولتر در ارزیابی خود از کتاب مقدس، در اشاره بدین نوشته تورات از قول بولینگبروک محقق انگلیسی و بولانژه کشیش و مورخ فرانسوی نقل می‌کند که بر اساس مندرجات تورات، ظاهراً همه انبیاء بزرگ اسرائیل سابقه دزدی داشته‌اند، زیرا می‌بینیم ابراهیم با دروغی که به فرعون مصر می‌گوید از او عطایای فراوان می‌دزدد، و یعقوب با فریب دادن پدرش برکت پیغمبری را از برادرش می‌دزدد و بعد هم دو دختر دانی خود را از پدرشان، و راحیل حق لبنان را از او می‌دزدد، و پسران راحیل دارائی میهمانان خود را، و فرزندان آنها ملت مصر را و بعد هم همه اموال کنعانیان را، و خود ولتر با طنز همیشگی خویش می‌افزاید: این کفرگویان متوجه نیستند که به هر حال خداوند مصلحت خودش و قوم برگزیده‌اش را بهتر از ما تشخیص می‌دهد.



در بازگشت یعقوب، پسر حمور رئیس قبیله که شکیم نام دارد عاشق دینا دختر یعقوب می‌شود و در جریان یک دیدار به زور با او همبستری می‌کند، و فردای آن از پدرش می‌خواهد که از این دختر برای او خواستگاری کند. حمور بدین منظور به ملاقات یعقوب می‌آید و به او و پسرانش می‌گوید که دل پسر شکیم شیفته دختر و خواهر شما است و چه بهتر که او را به زنی به وی بدهید و ازین پس نیز دختران ما را برای جوانان خود به زنی بگیرید و دختران خود را نیز به جوانان ما به زنی بدهید، و در زمین ما ساکن شوید و در آن خانه بسازید و تجارت کنید. و بعداً خود شکیم به یعقوب و پسرانش پیشنهاد می‌کند که دختر را به زنی بدو بدهند و هر اندازه بخواهند مهریه و پیشکش از او بخواهند. بقیه داستان را از خود تورات بشنوید: «اما پسران یعقوب در جواب شکیم و پدرش به مکر سخن گفتند، پس بدیشان گفتند این کار برای ما ننگ است که خواهر خود را به شخص ختنه نشده است بدهیم، لکن بدین شرط با شما همدانستان می‌شویم که هر ذکوری از شما ختنه شود، آنگاه دختران خود را به شما دهیم و دختران شما را برای خود گیریم و با شما ساکن شده یک قوم شویم، در غیر این صورت دختر خود را برداشته از اینجا کوچ خواهیم کرد. و سخنان ایشان به نظر حمور و پسرش شکیم پسند افتاد . . . پس حمور و پسرش شکیم به دروازه شهر خود برآمده به مردمان گفتند این مردمانی که نزد ما آمده اند صلاح‌اندیش ما هستند. پس بهتر است که در این زمین ساکن شوند و در آن تجارت کنند و دختران ایشان را به زنی بگیریم و دختران خود را بدیشان بدهیم. اما ایشان فقط بدین شرط با ما متفق خواهند شد که هر ذکوری از ما ختنه

شود چنان که خود ایشان مختوم اند. پس همه کسانی که به دروازه شهر درآمدند بدین کار رضا دادند و هر ذکوری از آنان مختون شدند... و در روز سوم که همه آنان دردمند و بستری بودند دو پسر یعقوب شمعون و لاوی هر یکی شمشیر خود را گرفته دلیرانه به شهر آمدند و همه مردان را کشتند، و حمور و پسرش شکیم را نیز به دم شمشیر کشتند و دینا را از خانه شکیم برداشته بیرون آمدند، و پسران یعقوب بر کشتگان آمده شهر را غارت کردند، و گله‌ها و رمه‌ها و الاغ‌ها و آنچه در شهر و آنچه در صحرا بود گرفتند، و تمامی اموال ایشان و همه اطفال و زنان ایشان را به اسیری بردند و آنچه در خانه‌ها بود تاراج کردند. پس یعقوب به شمعون و لاوی گفت مرا به اضطراب انداختید و مرا نزد سکنه این زمین یعنی کنعانیان مکروه ساختید. و من در شماره نسبت بدانان قلیل ام، همانا که بر من جمع شوند و مرا بزنند و من با خانام هلاک شوم. گفتند آیا او خواهر ما را بی عصمت کند؟ پس خدا به یعقوب گفت اینک که چنین شده برخاسته به بیت ئیل برآ و در آن ساکن شو و در آنجا برای من قربانگاهی بساز. پس یعقوب به اهل خانه خود و همه کسانی که با وی بودند گفت خویشتن را طاهر سازید و رخت‌های خود را عوض کنید تا برخاسته به بیت ئیل برویم. پس کوچ کردند و خدا خوف خود را بر شهرهای گرداگرد ایشان برقرار کرد که بنی یعقوب را تعاقب نکردند» (سفر پیدایش، باب سی و چهارم و سی و پنجم).



فرزند ارشد یعقوب یهودا است که برکت پیغمبری را از پدر دریافت می‌دارد. وی از دختر مردی کنعانی صاحب سه پسر به نام عیر و اونان و شیله می‌شود، و زنی به نام تامار برای

پسر ارشدش عیر می‌گیرد، ولی خداوند از عیر خوشش نمی‌آید و او را می‌میراند. و یهودا پس از مرگ او، به پسر دومش اونان تکلیف می‌کند که به تامار زن برادر خود درآید تا حق برادر شوهری را به جا آورده نسلی برای خود پیدا کند. بقیه داستان را از زبان خود تورات بشنوید: «... لکن چونکه اونان دانست که آن نسل از آن او نخواهد بود هنگامی که به زن برادر خود درآمد بر زمین انزال کرد تا نسلی برای برادر خود ندهد. و این کار او در نظر خداوند ناپسند آمد و او را نیز بمیراند. و یهودا به عروس خود تامار گفت که اینک در خانه پدرت بیوه بنشین تا پسر سوم من شیله بزرگ شود، زیرا که مبادا او نیز مثل برادرانش بمیرد. پس تامار رفته در خانه پدر خود ماند.

و چون روزها سپری شد یهودا نزد پشم‌چینان گله خود به شهری که پدر تامار در آنجا ساکن بود آمد. و به تامار خبر دادند که اینک پدر شوهرت برای چیدن پشم گله خویش می‌آید. پس وی رخت بیوه‌گی را از خویشتن بیرون کرده برقی به روی خود کشید و خود را در چادری پوشید و به دروازه شهر بنشست، زیرا دید که شیله پسر سوم یهودا بزرگ شده است ولی تامار را به زنی به او نداده اند. و چون یهودا او را بدید وی را فاحشه پنداشت زیرا که روی خود را پوشیده بود. پس به سوی او میل کرد و گفت بیا تا به تو درآیم. مرا چه می‌دهی تا به من درآئی؟ گفت: بزغاله‌ای از گله برایت می‌فرستم. گفت: آیا گرو می‌دهی تا بفرستی؟ گفت: تو را چه گرو دهم؟ گفت مهر و زنار خود را و عصائی را که در دست داری. پس اینها را به وی داد و بدو درآمد. و او از وی آبستن شد و برخاسته برفت و برقع را از روی خود برداشته رخت بیوه‌گی پوشید. و یهودا بزغاله را توسط دوست خود فرستاد تا گروها را از دست آن زن بگیرد، اما وی او را نیافت... و بعد از سه ماه یهودا را خبر دادند که عروس تو

تامار زنا کرده است و اینک از زنا آّبستن شده است. پس یهودا گفت وی را بیرون آورید تا سوخته شود. و چون او را بیرون می‌آوردند نزد پدر شوهر خود فرستاده گفت از مالک این مهر و زنا و عصا آّبستن شده ام. یهودا آنها را شناخت و گفت او بی‌گناه است زیرا که او را به پسر خود شیله ندادم . . . و چون وقت وضع حملش رسید اینک دو فرزند توأم در رحمش بودند. و چون می‌زائید یکی دست خود را بیرون آورد و در حال قابله ریسمانی قرمز گرفته بر دستش بست و گفت این اول بیرون آمد و دست خود را باز کشید و اینک برادرش بیرون آمد. پس او را فارص نامیدند و برادرش را زارح نامیدند. (سفر پیدایش، باب سی و هشتم، ۱-۳۰).

ولتر در اشاره بدین وقایع نگاری کتاب مقدس می‌نویسد: «قاعدتاً باید جای تعجب باشد که یک پیغمبر محترم، با موی سپید، در روز روشن و در کنار دروازه شهر با یک فاحشه روپوشیده مجامعت کند، ولی از این نیز بیشتر این موضوع جای شگفتی دارد که در شجره‌نامه‌ای که انجیل از عیسی مسیح آورده، عیسی از نسل یکی از همین دو پسر زنازاده یهودا و تامار شناخته می‌شود: « . . . و ابراهیم اسحاق را آورد، و اسحاق یعقوب را، و یعقوب یهودا و برادران او را، و یهودا فارص و زارح را از تامار آورد، و فارص حصرون را، و . . . و یسا داود پادشاه را، و داود سلیمان را . . . و ایلعازر متان را، و متان یعقوب یوسف شوهر مریم را، که عیسی مسمی به مسیح از او متولد شد» (انجیل متی، باب اول، ۱-۱۶).



پس از پیغمبران، نوبت به پادشاهان اسرائیل می‌رسد که در عین حال هم پادشاه و هم

پیغمبرند:

«و واقع شد در وقت عصر، که داود پادشاه از بسترش برخاسته بر پشت بام خانه گردش کرد، و از پشت بام زنی را دید که خویشتن را شستشو می‌کند و آن زن بسیار نیکومنظر بود. پس داود فرستاده درباره زن استفسار نمود، و او را گفتند که این بتشبع زوجه «اوریا» (سردار اسرائیل در جنگ با موآبیان) است. و داود قاصدان فرستاد که او را بیاورند، و چون او نزد وی آمده داود با او همبستر شد، پس او به خانه خود برگشت. و آن زن حامله شد و پیغام به داود فرستاد که من حامله هستم. پس داود اوریا شوهر او را نزد خود طلبید و به او گفت به خانه‌ات برو و پاهای خود را بشوی، و چنین قصد داشت که او در خانه با زوجه‌اش همبستر شود و پندارد که زنش از او حامله است. اما اوریا در خانه داود با سایر بندگان آقایش خوابید و به خانه خود نرفت. و داود را خبر دادند که اوریا به خانه خود نرفته است. پس داود به اوریا گفت مگر تو از سفر نیامده‌ای، پس چرا به خانه خود نرفتی؟ اوریا گفت که سربازان اسرائیل در اردوها ساکن اند و بندگان آقایم در بیابان خیمه‌نشین اند. چگونه من به خانه خود بروم تا بخورم و بنوشم و با زن خود بخوابم؟ به حیات تو قسم که این کار را نخواهم کرد. و داود که چنین دید بامدادان مکتوبی برای یوآب فرمانده جبهه جنگ در برابر بنی عمون نوشته به دست خود اوریا برای او فرستاد و در مکتوب به این مضمون نوشت که اوریا را در موضع مقدم جنگ بگذارید و عقبش را خالی بگذارید تا زده شود و بمیرد. و چون یوآب شهر را محاصره می‌کرد اوریا را در مکانی که می‌دانست مردان شجاع دشمن در آنجا می‌باشند گذاشت، و مردان شهر بیرون آمده با یوآب جنگ کردند و اوریا کشته شد. . . و چون زن اوریا شنید که شوهرش مرده است برای او ماتم گرفت، و چون ایام ماتم گذشت داود فرستاده او را به خانه خود آورد. و او برایش پسری زائید» (کتاب دوم سموئیل، باب یازدهم).

واکنش یهوه، خدای اسرائیل در برابر این جنایت در تورات چنین آمده است: «... و خداوند به داود پیغام فرستاد که من خانه آقایت (شائول نخستین پادشاه اسرائیل) را به تو دادم و زنان او را به آغوش تو انداختم، و اگر این برایت بس نبود باز هم چنین و چنان می‌کردم. پس چرا با زن اوریا حتی زنا کردی و شوهرش را به شمشیر بنی عمون به قتل رسانیدی؟ اینک می‌خواهی که زنان تو را پیش چشم تو گرفته به همسایه‌ات بدهم که در برابر آفتاب و پیش تمام اسرائیل با آنها بخوابد؟... با این همه گناه تو را عفو می‌فرمایم و تو نخواهی مرد، لیکن پسر حرامزاده تو البته خواهد مرد (کتاب دوم سموئیل، باب دوازدهم، ۱۴-۷).

ظاهراً داود تا آخر عمر بر همین روال باقی ماند، زیرا که در تورات آمده است: «و داود پیغمبر پیر و سالخورده شد و هر چند او را لباس می‌پوشاندند گرم نمی‌شد، و خادمانش وی را گفتند به جهت آقای ما باکره‌ای جوان بطلبند تا در آغوش تو بخوابد تا آقای ما گرم بشود. پس در تمامی حدود اسرائیل دختری نیکومنظر طلبیدند و دوشیزه‌ای را به نام شونمیه یافته آوردند که بسیار نیکومنظر بود» (کتاب اول پادشاهان، باب اول، ۳-۱).

محققان متعددی در تورات نشان‌هایی از این یافته اند که داود پیغمبر همجنس‌باز نیز بوده است، و این استنباط از مرثیه‌ای ناشی می‌شود که داود پس از دریافت خبر مرگ نابهنگام یوناتان فرزند جوان و زیباروی شائول نخستین پادشاه اسرائیل در سوگ او سروده و متن آن در کتاب دوم سموئیل (باب اول، ۲۶-۳۷) آمده است: «ای برادر من یوناتان، برای من بسیار نازنین بودی، زیرا محبت من و تو تنها محبت دو برادر نبود، محبت مردان با زنان بود.» با این وصف همین داود بعداً به خاطر ارضای جبعونیان هفت پسر شائول را تسلیم آنان

می‌کند تا به دارکشیده شوند، همچنان که سردار و پسر عم شائول را که قبلاً با تلمع به خود جلب کرده و به دست او توطئه علیه شائول را به ثمر رسانیده بود تا خودش جانشین او شود، پس از رسیدن به سلطنت به شمشیر می‌سپرد و بعد در مرگش عزاداری می‌کند و عود می‌نوازد و سرود می‌خواند (کتاب دوم سموئیل، باب سوم، ۳۲ و ۳۳).

در خود تورات آمده است که داود زندگی اجتماعی خود را با راهزنی آغاز کرد و در رأس ششصد راهزن به غارت و کشتار در نواحی مختلف پرداخت و یک بار برای این که خبر کشتار او به اطلاع پادشاه اکیس نرسد همه مردان و زنان و حتی کودکان شیرخوار را سر برید (کتاب اول پادشاهان، باب بیست و هفتم). وقتی که راهزنان علیه او عصیان می‌کنند و در صدد کشتن‌اش برمی‌آیند، وی از خداوند چاره‌جویی می‌کند و یهوه بدو توصیه می‌کند که به سرزمین ثروتمند عمالقه دستبرد بزند تا این راهزنان در آنجا به غارت پردازند و از او راضی شوند (همان کتاب، باب سی‌ام). بعد از تصرف شهرک «رابا» که مردمش به سختی مقاومت کرده اند، داود دستور می‌دهد که همه ساکنان آن را از وسط اره کنند و بعد در کوره‌های آجرپزی بسوزانند (کتاب دوم پادشاهان، باب دوازدهم).

و همین داود در تورات پسر خدا و نخست‌زاده او شناخته می‌شود که در کنار وی بر تخت نشسته است، و خود یهوه درباره او می‌گوید: «من گوسفندان خویش را طلبیده آنها را تفقد خواهم کرد، آنها را خواهم چرانید. خواهم خوابانید و شبانی برایشان خواهم گماشت که آنها را بچرانند، یعنی یعنی بنده من داود امیر ایشان خواهد بود» (کتاب حزقیان نبی، باب سی و چهارم، ۱۱-۲۴).



«و واقع شد که ابشالوم پسر داود نبی را خواهری نیکو صورت به نام تامار بود و امنون پسر دیگر داود او را دوست می‌داشت. و امنون چنان گرفتار خواهر خودش تامار شد که بیمار گشت، زیرا که او باکره بود و به نظر امنون دشوار آمد که با وی کاری کند. و امنون دوستی داشت به نام یوناداب بن شمعی که برادرزاده داود بود، و مردی بسیار زیرک بود. و او وی را گفت ای پسر پادشاه چرا روز به روز چنین لاغر می‌شوی؟ امنون وی را گفت که من تامار خواهر خودم را دوست می‌دارم و نمی‌توانم با او کاری کنم. و یوناداب وی را گفت بر بستر خود خوابیده تمارض نما، و چون پدرت برای عیادت تو بیاید وی را بگو تمنا این که خواهر من تامار بیاید و مرا خوراک بخوراند و خوراک را در نظر من حاضر سازد تا ببینم و از دست وی بخورم. پس امنون خوابیده تمارض نمود و چون پادشاه به عیادتش آمد امنون به پادشاه گفت تمنا این که خواهرم تامار بیاید و دو قرص طعام پیش من بپزد تا از دست او بخورم. و داود نزد تامار فرستاده گفت الان به خانه برادرت امنون برو و برایش طعام بساز. و تامار به خانه برادر خود امنون رفت و او خوابیده بود، و آرد گرفته خمیر کرد و پیش او قرص‌ها ساخته آنها را پخت و تابه را گرفته آنها را پیش او نهاد. اما امنون از خوردن ابا نمود و گفت همه کس را از نزد من بیرون کنید و همگان از نزد او بیرون رفتند. و امنون به تامار گفت خوراک را به اتاق بیاور تا از دست تو بخورم، و تامار قرص‌ها را که ساخته بود گرفته نزد برادر خود امنون به اتاق آورد، و چون پیش او گذاشت تا بخورد او وی را گرفته به او گفت ای خواهرم بیا با من بخواب. تامار وی را گفت: نی، ای برادرم، مرا ذلیل مساز زیرا که چنین کار در اسرائیل کرده

نشود و این قباحت را به عمل میاور زیرا من ننگ خود را کجا ببرم؟ پس تمنا این که به پادشاه بگوئی و او مرا از تو دریغ نخواهد نمود. لیکن امون نخواست سخن وی را بشنود و بر او زور آور شد و با او خوابید. و چون از مجامعت فارغ شد بر وی بغض نمود و وی را گفت برخیز و برو. او وی را گفت چنین مکن زیرا این ظلم عظیم که در بیرون کردن من می کنی بدتر است از آن ظلم دیگری که با من کردی. لیکن او نخواست که وی را بشنود. پس خادمی را که او را خدمت می کرد خوانده گفت این دختر را از نزد من بیرون کن و در را از عقبش ببند. و خادم او را بیرون کرده در را از عقبش بست. و تamar جامه رنگارنگ خود را که دختران باکره پادشاه بدان ملبس می شدند دریده و خاکستر بر سر خود ریخت، و برادرش ابشالوم وی را گفت که ای خواهرم اکنون خاموش باش چون برادر تو است و از این کار متفکر مباش. پس تamar در خانه برادر خود ابشالوم در پریشان حالی ماند (کتاب دوم سموئیل، باب سیزدهم، ۱-۱۲).

در همین تورات (سفر لویان، باب بیستم، ۱۷) به صورت فرمان مستقیم یهوه به موسی گفته شده است که: «کسی که عورت خواهر خود را کشف کند باید در مقابل چشمان پسران قوم خود منقطع (نابود) شود.» ولی ظاهراً این حکم یهوه پسر پادشاه پیغمبر را شامل نشده، زیرا به روایت خود تورات دو سال بعد از این ماجرا، امون به دستور داود در ضیافتی که ابشالوم ترتیب داده است شرکت می جوید و در آنجا به دست برادرش کشته می شود. اندکی بعد از آن ابشالوم علیه پدرش داود، پسر خدا و شبان او و پادشاه و پیغمبر اسرائیل، قیام می کند و در این قیام همه مردم جانب ابشالوم را می گیرند: «... و پیروان ابشالوم روز به روز زیادتر می شدند، و کسی نزد داود آمده او را خبر داد که دل های مردان اسرائیل به ابشالوم گرویده است، و داود به تمامی خادمان خود که با او در اورشلیم بودند گفت برخاسته فرار

کنیم والا ما را از ایشالوم نجات نخواهد بود. پس پادشاه و تمامی اهل خانه‌اش با وی رفتند و پادشاه تنها ده زن را که متعه او بودند برای داشتن خانه وا گذاشت» (کتاب دوم سموئیل، باب پانزدهم، ۱۳-۱۶).



سلیمان پیغمبر (و پادشاه)، پسر داود و بتشبع (همان زنی که داود پیغمبر با او زنا کرده و بعد شوهرش را در جبهه جنگ به قتل رسانیده بود)، علی‌رغم همه آن داستان‌های محیرالعقولی که به وی نسبت داده شده، در دوران چهل ساله پادشاهی خود نه پیروزی نظامی مهمی به دست می‌آورد و نه حدود قدرتش از سرزمین کوچک اسرائیل فراتر می‌رود. در عوض از راه ازدواج با دختر فرعون مصر و اتحاد با هیرام پادشاه صور، دوران آرامشی را برای کشور خود فراهم می‌آورد که حاصل آن رونق اقتصادی و ساختن بناهای بسیار است، نظیر آنچه رامسس دوم مصر کرده بود. دوران پادشاهی این پیغمبر با برادرکشی آغاز می‌شود، زیرا داود پدر او در ماه آخر زندگانی‌اش به اغوای بتشبع مادر سلیمان، به تفصیلی که در تورات آمده، ولیعهد قانونی خود را از جانشینی خلع می‌کند و سلیمان را در جای او می‌گذارد، و سلیمان در آغاز پادشاهی خود برای این که از شر این برادر مزاحم راحت شود او را بدین گناه که قصد ازدواج با کنیز پدرش را دارد به قتل می‌رساند (کتاب اول پادشاهان، باب دوم، ۱-۲۶).

علی‌رغم همه این واقعیت‌های تاریخی، در تورات و به خصوص در قرآن چنان در شکوه آسمانی و زمینی این سلیمان داد سخن داده شده که احتمالاً در مورد هیچ شخصیتی سیاسی

یا مذهبی دیگر تاریخ جهان نظیر ندارد، زیرا که نه تنها آدمیان و سرزمین‌های افسانه‌ای آن سوی دریاها و قاره‌ها جمعاً در اختیار او گذاشته شده‌اند، بلکه جن و شیطان و باد و آب و مرغان و موران و ماهیان نیز همگی سر به فرمان او دارند: «... و باد صرصر را مسخر سلیمان گردانیدیم تا او را به هر سرزمینی که مورد نظرش باشد ببرد، و شیاطین را مسخر او کردیم تا برایش در دریا غواصی کنند یا در دستگاه حکومتش به کارهای دیگر پردازند (انبیاء، ۸۱-۸۲)، و سپاهیان سلیمان را از جن و انس و مرغان فرمودیم که در رکابش حاضر آیند (نمل، ۱۷)، و اجنه را فرمان دادیم که به اذن پروردگارشان کمر به خدمت او ببندند، و به هر کدام از آنان که سر پیچید عذاب آتش سوزان چشانندیم، و آن اجنه برای سلیمان هر چه می‌خواست از کاخ‌ها و نقوش و ظروف بزرگ و دیگ‌های عظیم ساختند (سبا، ۱۲-۱۳)، زیرا که وی نزد ما بسیار مقرب بود، و نیکو بنده‌ای بود که پیوسته به نزد ما تضرع می‌کرد» (سبا، ۳۰).

نمونه‌ای از این تضرع را خود تورات در کتاب «غزل غزل‌های سلیمان»، مجموعه اشعاری که سلیمان نبی درباره محبوبه ناشناس خود سروده نقل کرده است: «... مرا به قرص‌های کشمش تقویت دهید و به سیب‌ها تازه سازید، زیرا که بیمار عشق هستم. دست چپ دلدارم زیر سر من است و دست راستش مرا در آغوش کشیده است، محبوبه‌ام از آن من است و من از آن او هستم.

ای محبوبه من، چشمانت از پشت برقع مثل چشمان کبوتر است. لب‌هایت مثل رشته قرمز و دهانت زیبا است. دو پستانت مثل دو آهوی دوقلو است که میان سوسن‌ها می‌چرند. از لب‌هایت شهد عسل می‌چکد و زیر زبانت عسل و شیر است.

محبوبه من دست خویش را از سوراخ در داخل ساخت، و احشایم برای او به جنبش در

آمد. برخاستم تا در را به رویش باز کنم، اما دلدارم باز گشته و رفته بود. ای دختران اورشلیم، شما را قسم می‌دهم که اگر محبوبه مرا بیابید وی را بگوئید که من بیمار عشق هستم. اگر برسید که محبوبه من کیست، بدانید که او سفید و سرخ‌فام است. چشمانش کبوتران نزد نهرهای آب است. لب‌هایش سوسن‌ها است که از آنها مَر صافی می‌چکد. دست‌هایش حلقه‌های طلا است که به زبرجد منقش باشد. ساق‌هایش ستون مرمر بر پایه‌های زرِ ناب است. دهان او بسیار شیرین و تمام او مرغوب‌ترین است. این است محبوب من، ای دختران اورشلیم!

ای محبوب من، پاهایت در نعلین چه زیبا است! حلقه‌های ران‌هایت مثل زیورها است که صنعت دست صنعتگر باشد. ناف تو کاسه مدوری پر از شراب است. دو پستانت مثل دو بچه دوقلوی آهوان اند. گردنت مثل برج عاج و چشمانت مثل برکه‌های حشبون است. قامتت مانند درخت خرماست و پستان‌هایت مثل خوشه‌های انگور و بوی نفست مثل سیب است و دهانت مانند شراب بهترین. ای دلدار من، کاشکی مثل برادر من بودی که پستان‌های مادرم را مکید، تا چون تو را بیرون می‌یافتم می‌بوسیدم و رسوایم نمی‌ساختند.»

در قرآن سلیمان بنده شایسته‌ای دانسته شده است که «هرگز به خدا کافر نگشت» (بقره، ۱۰۲)، ولی در خود تورات در همین باره آمده است:

«... سلیمان سوای دختر فرعون زنان بیگانه بسیاری را دوست می‌داشت، و همه این زنان از امت‌هایی بودند که خداوند درباره ایشان بنی اسرائیل را فرموده بود که به ایشان درنیائید و ایشان نیز به شما درنیابند، مبادا که دل شما را به پیروی از خدایان خود مایل گردانند. ولی سلیمان اطاعت امر خداوند را نکرد و خودش به آنها درآمد. و او را هفتصد زن

عقدی و سیصد جاریه بود. و زنانش دل او را از خداوند یهوه برگردانیدند، و در وقت پیری سلیمان واقع شد که برخی از این زنان او را به پرستش خدایان بیگانه مایل ساختند، و دل او مانند دل پدرش داوود با خدایش کامل نبود. پس به دنبال عشتورت خدای صیدونیان و ملکوم بت عمونیان رفت و به خداوند شرارت ورزید و در کوهی که رو به روی اورشلیم است مکانی بلند به جهت کموش که بت موآبیان است و به جهت مولک بت بنی عمون بنا کرد و به جهت همه زنان بیگانه خود که برای خدایان خویش بخور می‌سوزانیدند و قربانی‌ها می‌گذرانیدند به همین ترتیب عمل نمود. پس خشم خداوند بر سلیمان افروخته شد، و به او امر فرمود که پیروی خدایان غیر را ننماید، اما او آنچه را که خداوند به او امر فرموده بود به جا نیاورد. پس خداوند به سلیمان گفت چون که این عمل را نمودی البته سلطنت را از تو پاره کرده به بندهات خواهم داد، لیکن در ایام تو این را به خاطر پدرت داود نخواهم کرد، اما از دست پست آن را پاره خواهم کرد (کتاب اول پادشاهان، باب یازدهم، بندهای ۱ تا ۱۲).

سلیمان از فاحشه‌ای به نام راحاب صاحب فرزندی به نام بو عز می‌شود که از او نیز در نسب‌نامه عیسی مسیح در انجیل لوقا یاد شده است خود این بو عز بر خلاف دستور اکید یهوه با زنی از قبیله موآب وصلت می‌کند بی آن که این بار یهوه این گناه را به روی خودش بیاورد. با همه تجلیلی که در تورات و انجیل و قرآن از سلیمان شده است، وی از نظر تاریخی پادشاه خودکامه فاسد و ستمگری است که پشت ملت خود را در زیر فشارهای مالی و اجتماعی خم می‌کند و تمام شورش‌هایی که بدین مناسبت از جانب توده‌های محروم انجام می‌گیرد توسط سربازان مزدور و غالباً اجنبی او در خون غرق می‌شود. تجلیل تورات از وی اختصاصاً به خاطر بنای معبد بزرگ یهوه در اورشلیم است و نه به خاطر حکمت و عدالتی که به وی نسبت داده

می‌شود. ولی ساختمان این معبد به قیمت کار اجباری دسته جمعی هفتاد هزار باربر و هشتاد هزار سنگ‌تراش و ده‌ها هزار بنا به مدت سیزده سال تمام می‌شود (کتاب اول پادشاهان، باب پنجم، ۱۵). کار شاق در معادن هزاران کارگر را هر ساله تلف می‌کند. بردگی به بی‌رحمانه‌ترین صورت آن برقرار است و طبقه حاکمه با اتکاء به سلیمان، خود را مالک روح و جسم مردم می‌داند (کتاب اول پادشاهان، باب دوازدهم، ۱-۱۵). خود سلیمان به نوشته تورات ۱۴۰۰ ارابه با ۱۲۰۰۰ ارابه‌ران و ۴۰۰۰۰ طویله در اختیار شخصی خویش دارد (کتاب اول پادشاهان، باب چهارم، ۲۶) و حرم‌سرای او شامل ۷۰۰ زن عقدی و ۳۰۰ جاریه و چند هزار کنیز است (کتاب اول پادشاهان، باب یازدهم، ۴).

«و وزن طلائی که در یک سال به سلیمان رسید ۶۶۶ وزنه طلا بود . . . و سلیمان ۲۰۰ سپر طلای چکشی ساخت برای هر سپر ۶۰۰ مثقال طلا به کار برده شد، و ۳۰۰ سپر کوچک طلای چکشی که برای هر سپر ۳۰۰ مثقال طلا به کار برده شد، و تخت بزرگی ساخت و آن را به طلای خالص پوشانید، و تخت را شش پله و پا انداز زرین بود که به تخت پیوسته بود، و تمامی ظروف نوشیدنی سلیمان پادشاه از طلا و تمامی ظروف خانه او نیز از زر خالص بود» (کتاب دوم تواریخ ایام، باب نهم).

ولتر در «دیکسیونر فلسفی» خود در فصل مربوط به سلیمان حساب کرده است که ارزش صد و سه هزار تالان طلا و یک میلیون و سیزده هزار تالان نقره که به نوشته تورات از داود به ارث به سلیمان رسید بدون احتساب بهای جواهرات، به تسعیر زمان ولتر یک میلیارد و صد و نوزده میلیون لیره استرلینگ معادل با ۲۶ میلیارد فرانک فرانسه زمان او بوده است، و می‌نویسد که چنین رقم پولی در مجموع دنیای آن زمان هم در جریان نبود، و اگر واقعاً چنین

ثروتی در اختیار سلیمان بود، وی دیگر چه نیازی داشت که کشتی‌های افسانه‌ای خود را در جستجوی طلا به اوفیروس بفرستد؟

چیزی که مسلم است که هزینه همه این و لخرجی‌های پیغمبرانه سلیمان به دوش طبقه دهقان و کارگر تحمیل می‌شد و به قول ویل دورانت همین فشار طاقت‌فرسا بود که ساختار اجتماعی جامعه یهوه را متزلزل کرد و انفجار و دوپارگی کشور یهوه را بی‌فاصله پس از مرگ سلیمان باعث شد.

پرونده قضائی این پادشاهی که در آئین‌های توحیدی مظهر عدالت معرفی شده است به نوبه خود بهتر از پرونده اجتماعی او نیست. وی در همان آغاز سلطنت خود چنان که گفته شد برادر بزرگترش را علی‌رغم سوگندی که در معبد یاد کرده است می‌کشد (کتاب اول پادشاهان، باب دوم، ۲۵) و یوآب سردار پیر داود را که در تحکیم سلطنت خاندان او نقش اساسی داشته در درون معبد یهوه به قتل می‌رساند (کتاب اول پادشاهان، باب دوم، ۳۱)، و «شمعی» سپید مو را که داود سوگند موکد خورده بود که به جانش تجاوز نکند سر می‌برد (همان جا، ۴۶)، هر چند که در این مورد خود داوود نبی به هنگام مرگ به سلیمان وصیت کرده بود که این رقیب قدیمی او را — که خودش قسم خورده بود او را نکشد — در اولین فرصت به قتل برساند (کتاب اول پادشاهان، باب دوم، ۹). در ارزیابی شخصیت این بزرگ‌ترین پادشاه تاریخ یهود، ه. ج. ولز در تاریخ معروف خود می‌نویسد: «همه آنچه کتاب مقدس درباره این پادشاه خردمند به ما ارائه می‌دارد، وی را بیش از پادشاهی خردمند مردمی آدم‌کش، فریب‌کار، مذبذب و خرافاتی با عدم تعادل روانی و حاکم بر ملتی که ایمان مذهبی استوارتر از همسایگانش ندارد معرفی می‌کند» و تذکر می‌دهد که بی‌رحمی‌ها و تجمل‌طلبی‌ها

و حرم‌سرای چند صد نفری او ما را بیش از هر چیز به یاد امپراتوران رومی و سلطان‌های عثمانی می‌اندازد. فراموش نکنیم که معابدی که وی برای سولوخ و عشتارته، خدایان زنان غیر یهودی خودش در بالای تپه زیتون بنا کرد، به مراتب از معبدی که در اورشلیم برای یهوه ساخت بزرگ‌تر بود.

به موازات همه اینها پرونده حکمت و فضل افسانه‌ای سلیمان نیز پرونده‌ای چندان پر افتخار نیست، زیرا که بر اساس بررسی‌های محققان، کتاب امثال سلیمان تورات که همه اشتهار سلیمان به خردمندی از آن آمده است، کتابی است که در سال‌های ۸۰ تا ۳۰ پیش از میلاد مسیح تقریباً به طور کامل از یک کتاب قدیمی مصری به عبری ترجمه و بعداً توسط خود خاخام‌های مترجم به نام سلیمان بنیان‌گذار معبد اورشلیم نام‌گذاری شده است.

ولتر در دیکسیونر فلسفی خود نمونه‌هایی از این «امثال» سلیمان را آورده است که از جمله آنها چنین است: «چهار مسیر است که پیشاپیش نمی‌توان آنها را مشخص کرد: مسیر عقاب در هوا و مار در روی خاک و کشتی در دریا و آلت مرد در داخل فرج زن»، و «چهار حیوان را خداوند به صورت کوچک‌ترین موجودات روی زمین آفرید: مورچه و خرگوش و ملخ و سوسمار». نقل این نمونه از کلمات قصار سلیمان نیز جالب است که: «لب‌های زن اجنبی غسل را می‌چکاند و دهان او از روغن نرم‌تر است، لیکن آخر او مثل افسنتین تلخ است و مثل شمشیر دو دم برنده است، بنا بر این طریق خود را از او دور ساز و به در خانه او نزدیک مشو». و در همین تورات آمده است که سلیمان خودش هفتصد زن عقدی داشت که بسیاری از آنان زنان اجنبی بودند.



با مرگ سلیمان دوران «پادشاهان بزرگ» اسرائیل پایان می‌یابد و دوره «پادشاهان کوچک» آغاز می‌شود که تا سال ۵۸۷ پیش از میلاد، یعنی تا هنگام سقوط اورشلیم به دست نبوکد نصر (بخت النصر) پادشاه بابل و اسارت بابلی یهودیان ادامه می‌یابد. هشتاد و دو پادشاه در این مدت بر اورشلیم حکومت می‌کنند که تقریباً همه آنها به قتل می‌رسند. تاریخ اسرائیل در این سال‌ها یک تاریک توطئه، برادرکشی، فرزندکشی، فریب‌کاری خیانت و جنایت است که در همه آنها یهوه، خدای اسرائیل، نقش اصلی را دارد. رحبعام، پسر و جانشین سلیمان که به تبعیت از پدر خود ۱۸ زن عقدی و ۶۰ متعه و ۳۰۰ کنیز دارد، در روز آغاز سلطنت خود به نمایندگان همه مردم اسرائیل که به تبریک او آمده و به وی گفته اند که: «پدر تو یوغ ما را چنان سنگین کرد که کمرمان را شکست و اکنون تو بار بندگی ما را سبک‌تر کن تا تو را بهتر خدمت کنیم»، می‌گوید که سه روز بعد برای گرفتن پاسخ به نزد او باز گردند، بدانان می‌گوید: «پدرم یوغ شما را سنگین ساخت اما من یوغ شما را سنگین‌تر خواهم کرد، پدرم شما را به تازیانه‌ها تنبیه می‌نمود، اما من شما را به عقرب‌ها تنبیه خواهم کرد، چون که انگشت کوچک من از کمر پدرم کلفت‌تر است» (کتاب اول پادشاهان، باب دوازدهم، ۳-۱۴). یورام نواده سلیمان هنگام آغاز سلطنت همه برادران و شمار زیادی از خویشاوندانش را می‌کشد. پسر او اخزنا پس از یک سال پادشاهی با همه نزدیکانش بر اثر توطئه‌ای به قتل می‌رسد. پس از مرگ او مادرش عتلیا فرزندان خودش و همه افراد خاندان سلطنتی را از دم تیغ می‌گذراند تا خودش سلطنت کند. ولی پس از شش سال یکی از پسران

او به نام یوآش که به دست عمه کاهنه خود از مرگ نجات یافته است علیه او می‌شورد و مادرش را می‌کشد و خودش به پادشاهی می‌رسد و اندکی بعد خود او نیز در بستر خواب گردن زده می‌شود. پسرش امازیا سلطنت خود را با کشتن همه کسانی که او را به پادشاهی رسانیده اند آغاز می‌کند، ولی پس از مدتی مردم بر او می‌شورند و او از اورشلیم فرار می‌کند و در راه به قتل می‌رسد و پسرش اوریا شاه می‌شود. این بار اوریا به خاطر بدرفتاری با کاهنان به دست یهوه به بیماری خوره مبتلا می‌شود و تا آخر عمر در خانه خود زندانی می‌ماند و پسرش یونام به جای او سلطنت می‌کند که چندی بعد پدرش را به بهانه این که از جذام مرده است سر به نیست می‌کند. ابی بلخ پسر جدعون چماق‌دارانی را اجیر می‌کند و به دست آنها هفتاد برادر خود را بر روی سنگی گردن می‌زند تا حکومت خود را بدون رقیب ادامه دهد. از شش پادشاهی که در عرض ده سال به حکومت می‌رسند پنج نفر کشته می‌شوند و این سری کشتارها صد و ده سال تمام ادامه می‌یابد، همچنان که جنگ خانگی میان دو کشور یهودا و اسرائیل که پس از مرگ سلیمان با تجزیه کشور او آغاز شده یکصد سال به طول می‌انجامد. در این مدت بارها پرستش یهوه به دست پادشاهان اسرائیل موقوف می‌شود و پرستش بعل و ملکارت و فحشای مقدس و قربانی کودکان جای آن را می‌گیرد.

جنگ‌های پایان‌ناپذیر این پادشاهان با اقوام همسایه یا با خودشان، هر باره مرگ و ویرانی بیشتری را برای یهودیان به همراه می‌آورد. تورات یکی از نمونه‌های آن را چنین حکایت می‌کند: «و قحطی سخت در سامره بود، زیرا که بنهدد پادشاه آرام آن را محاصره کرده بود، و اینک سر الاغی به هشتاد پاره نقره و یک ربع قاب چلغوزه به پنج پاره نقره فروخته می‌شد. و چون پادشاه اسرائیل بر باره شهر گذر می‌نمود زنی نزد وی فریاد برآورده

گفت ای آقایم پادشاه مرا مدد کن. پس پادشاه او را گفت تو را چه شده؟ عرض کرد این زن دیروز به من گفت پسرت را بده تا بخوریم و پسر مرا فردا خواهیم خورد. پس پسر مرا پختیم و خوردیم، و روز دیگر وی را گفتم اینک پسرت را بده تا او را بخوریم، اما او پسر خود را پنهان کرده است» (کتاب دوم پادشاهان، باب ششم، ۲۴-۲۹).

هرج و مرج داخلی دولت یهود و ناامنی مزمن آن سرانجام بخت النصر پادشاه بابل را وا می‌دارد تا اورشلیم را مستقیماً به اداره خود درآورد، و بدین ترتیب به تاریخ پادشاهی یهود پایان داده می‌شود. این ماجرا در خود تورات چنین آمده است: «پس نبوکد نصر پادشاه کلدانیان خانه خداوند را در اورشلیم به نجاست آمیخت و ظروف خانه خدا و خزانه‌های خدا و گنج‌های پادشاهان را تماماً به بابل برد و خانه خدا را سوزانید و حصار اورشلیم را منهدم ساخت و جوانان و پیران را به شمشیر کشت و بقیه السیف آنها را به بابل به اسیری برد که تا زمان سلطنت پادشاهان فارس در بندگی او و پسرانش بودند، تا آن که پس از هفتاد سال خداوند کورش پادشاه فارس را برانگیخت و وی در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد که کورش پادشاه فارس می‌فرماید یهوه خدای آسمان‌ها تمامی ممالک زمین را به من داده و امر فرموده است که خانه‌ای برای وی در اورشلیم که در یهودا است بنا نمایم» (کتاب دوم تواریخ ایام، باب سی و ششم، ۱۴-۲۳).

کورش بازگشت قوم اسرائیل را به سرزمین خود تسهیل می‌کند و حتی هزینه تجدید بنای معبد ویران شده اورشلیم را چنان که تورات با ستایشی بسیار حکایت می‌کند از خزانه پادشاهی ایران می‌پردازد. با این همه، به نوشته کتاب یرمیاہ نبی از صد و پنجاه هزار یهودی که در بابل به اسارت به سر می‌برند تنها سی هزار نفر حاضر به بازگشت به وطن می‌شوند و

بقیه آنان ترجیح می‌دهند به زندگی کم و بیش مرفهی که در دوران تبعید در بابل برای خود فراهم آورده اند ادامه دهند و فقط از دور فرزندان خوب اسرائیل باشند، آزمایشی که می‌بایست دو هزار و پانصد سال بعد در مورد بازگشت یهودیان کشورهای جهان غرب به کشور باز یافته خودشان تکرار شود.

یهودیان که به اورشلیم باز می‌گردند پس از طی ۳۰۰ کیلومتر راه پیاده، به مقصد می‌رسند و به بازسازی معبد اورشلیم می‌پردازند، ولی این کار با چنان کنندی انجام می‌گیرد که بنای معبد تنها در زمان پادشاهی داریوش به پایان می‌رسد. تقریباً ششصد سال بعد بار دیگر این معبد به دست سربازان رومی به کلی ویران می‌شود و بعد، با حمله اعراب جای خود را به مسجد عمر می‌سپارد، به طوری که امروز تنها قسمتی از دیوار حصار خارجی آن به نام دیوار ندبه بر سر پا است.

در زمان عیسی، در سرزمین اسرائیل که مستعمره روم است پادشاه تازه‌ای به نام هرودیوس روی کار می‌آید که دست‌نشانده امپراتوری روم است. وی نیز، که لقب کبیر دارد، به سنت پادشاهان گذشته اول همه رقبا و مخالفین خود و بعد زن خویش و سه فرزندش را به قتل می‌رساند، و اندکی بعد از مرگ او و ظهور و مرگ عیسی، به پادشاهی دوباره اسرائیل به دست لژیون‌های تیتوس، امپراتور روم، در روزی که تقویم یهودی آن را نهم ماه آب سال ۳۸۳۰ از خلقت دنیا می‌داند (۲۹ اوت سال ۷۰ میلادی) به طور نهائی پایان داده می‌شود.



در میان ۱۲۴۰۰۰ پیامبری که تنها در مدت دو هزار سال و آن هم منحصرأ در منطقه

کوچکی از خاورمیانه از جانب خداوند برای جهانیان فرستاده شده اند، پنج تن مقام اولوالعزم دارند که ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله از زمره آنان اند. از دیدگاه تورات و انجیل ابراهیم مظهر موجودیت قوم یهود و موسی مظهر هویت تاریخی و مذهبی آن تلقی می‌شوند و مجتمع «تاریخی - مذهبی» اسرائیل از ترکیب این دو پدید آمده است و از نظر قرآن ابراهیم پدر مشترک هر دو قوم یهود و عرب و نخستین مسلمان تاریخ (بقره، ۱۳۱) و موسی بزرگ‌ترین پیامبر پیش از محمد و کسی است که با خدا از رو به رو سخن گفته است. با همه اینها، در هزاران صفحه از بررسی‌های تاریخی و تحقیقی پژوهشگران تاریخ مذاهب در سه قرن اخیر اساساً موجودیت تاریخی این هر دو نفر مورد تردید و در بسیار موارد مورد انکار قرار گرفته است.

تورات ابراهیم را اولین یهودی معرفی می‌کند که یهوه، خدای اسرائیل، با او مستقیماً تماس می‌گیرد، و بی مقدمه به وی اطلاع می‌دهد که در نظر گرفته است از نسل او قومی را به زیادی ستارگان آسمان و غبار زمین و ریگ‌های دریا پدید آورد و سرزمینی را در میان نیل و فرات برای همیشه بدانان ببخشد، به این شرط که آنها نیز بعد از این پسران خود را ختنه کنند، و موجودیت تاریخی قوم اسرائیل عملاً با این میثاق یهوه و ابراهیم آغاز می‌شود (سفر

پیدایش، باب هفدهم، ۸-۱۱).^۱

۱- عهدنامه‌ای که درباره آلت تناسلی قوم اسرائیل میان خدا و پیغمبرش امضاء شده است، احتمالاً عجیب‌ترین عهدنامه تاریخ بشری است، زیرا در این قرارداد آفریدگار کائنات پیوند خود را با قوم برگزیده خویش در گرو بریده شدن چند سانتیمتر پوستی قرار می‌دهد که خود او آن را بر آلت‌های آنان رویانیده است، و اگر بود و نبود آن تا بدین اندازه مهم بود برای او هیچ اشکالی نداشت که آن را اساساً رویانیده باشد. تعبیرهای بعدی علمای الهیات درباره منافع بهداشتی ختنه، صرفاً کوششی برای توجیه این عهدنامه توجیه‌ناپذیر بوده است، زیرا که نه خدا پزشک خصوصی قوم یهود است و نه میلیاردها نفر مردمی که از زمان ابراهیم تا کنون ختنه نشده اند در شرایط بهداشتی نامطلوب‌تری از ختنه‌شده‌ها زیسته اند، و اتفاقاً بخش بزرگی از این میلیاردها نفر، از پیروان غیرمستقیم همان آئینی هستند که به دنبال پیمان خداوند درباره آلت تناسلی پیروان ابراهیم پا به وجود می‌گذارد. اهمیتی که آلت پسران اسرائیل برای خدا دارد در حدی است که در ده جای دیگر تورات (سفر پیدایش، باب هفدهم و باب سی و چهارم، سفر تثنیه، باب‌های دهم و سی‌ام، کتاب یوشع، باب پنجم و کتاب یرمیا، باب چهارم) نیز موکداً مورد تذکر قرار گرفته و ظاهراً هم‌پایه اهمیتی است که تورات برای خروج اسرائیل از مصر و صدور ده فرمان کوه سینا و بنای معبد سلیمان در اورشلیم قائل شده است. با این همه، و علی‌رغم این برداشت توراتی که ختنه فرزندان ذکور اسرائیل ابتکار خاص خداوند یهوه در مورد قوم برگزیده خودش بوده است، مدارک متعدد باستان‌شناسی و تاریخی نشان داده اند که این سنت نیز، مانند تقریباً همه دیگر اسطوره‌های تورات، از تمدن‌ها و سنت‌های ماقبل توراتی اقتباس شده است و چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح در مصر و بعداً نیز در کنعان و فنیقیه معمول بوده است، چنان که در یکی از نقوش گوری باستانی در نزدیکی هرم سکره، مربوط به ۲۴۰۰ سال پیش از میلاد، نحوه این

پژوهشگران متعدد تاریخ مذاهب در کشورهای مختلف اروپائی و امریکائی، در قرن گذشته و قرن حاضر در بررسی‌های تاریخی و تحقیقی و مذهبی خود بدین نتیجه رسیده‌اند که شخصیتی به نام ابراهیم، بدان صورت که در تورات آمده است، اصولاً وجود خارجی نداشته است، بلکه در دورانی بسیار متأخرتر چنین شخصیتی توسط کاهنانی که در سال‌های بعد از اسارت بابلی نویسندگان واقعی تورات بوده‌اند برای تثبیت هویت تاریخی مشخصی جهت قوم یهود ساخته شده است. از نظر این پژوهشگران تاریخ در این زمینه با یک افسانه اسطوره‌ای رو به رو است و اسامی ابراهیم و غالب افراد خانواده او به طوری که در تورات آمده است در واقع اسامی شهرهای مختلف بین‌النهرین هستند که آنها را در لوحه‌های باستان‌شناسی مکشوفه در اور و ماری مربوط به قرن هیجدهم پیش از میلاد و الواح کاپادوکی مربوط به هزاره دوم پیش از میلاد و الواح اوگاریت (راس‌الشمراء کنونی) مربوط به قرن پانزدهم پیش از میلاد و نیز الواح مصری مربوط به قرن بیستم پیش از میلاد عیناً می‌توان یافت. در متون توراتی، شخصیت ابراهیم بسیار ناشیانه ساخته شده، چنان که همراهان ابراهیم در مهاجرت وی به کنعان که در باب دوازدهم سفر پیدایش تنها زن او سارا و برادرزاده‌اش لوط و چند مستخدم دانسته شده‌اند، در خود کنعان تبدیل به عشیره بزرگی می‌شوند که ۳۱۸ نفر از آنها به تنهایی مجموع نیروهای چهار امپراتوری من جمله بابل و ایلام را در هم می‌شکنند (سفر پیدایش، باب چهاردهم). بر اساس همین بررسی‌ها، یکی از انگیزه‌های اصولی اختراع داستان ابراهیم و وعده یهوه بدو که تمامی ارض کنعان را به ذریت او خواهد داد، و جعل داستان‌های بعدی، این بوده است که فرماندهی ادعائی یهوه را در

جنگ‌های پیاپی قوم یهود برای تصرف کلیه شهرها و سرزمین‌های کنعان ناشی از یک مشیت الهی وانمود کنند که مقدمات آن از بسیار پیش از آن در میثاق یهوه با ابراهیم فراهم شده بوده است.

در نوشته‌های پیامبران پیش از دوران اسارت بابلی یهودیان، یا آنچه به نام آنان در دوران‌های بعدی نوشته شده و بعداً بدین پیامبران نسبت داده شده است، هیچ تأکید خاصی بر ابراهیم و نقش تاریخی و قومی او نمی‌شود و تمام اهمیتی که بدو داده شده مربوط به دوران بعد از این اسارت است که کاهنان یهود ضرورت استفاده از شیوخ قدیمی خود و ساختن روایتی را که یهوه را از راه این شیوخ در کلیه تحولات تاریخی قوم یهود دخالت مستقیم دهد احساس کرده اند. در تمام این اسطوره‌سازی‌ها ابراهیم یک یهودی عادی است که به دلایل ناشناخته‌ای که به خود یهوه مربوط می‌شود مورد توجه خاص خداوند قرار گرفته است، ولی دارای همه نقاط ضعف و اشتباهات و حتی نادرستی‌ها و فریب‌کاری‌ها و دروغ‌گوئی‌های یک بشر معمولی است که در تورات به تفصیل از آنها سخن رفته است.

همین ابراهیم در دو کتاب دیگر «توحیدی» هویتی به کلی متفاوت با هویت توراتی خود پیدا می‌کند که در آن نیز در برداشت انجیلی آن با برداشت قرآنی اختلاف اصولی دارد، و این اختلاف طبعاً ناشی از اختلاف هدف‌های کتاب‌های توحیدی در نتیجه‌گیری‌های مورد نظرشان از نقل داستان ابراهیم و ویژگی‌های آن است. هدف نویسندگان تورات از آوردن ابراهیم به صحنه، چنان که گفته شد، دادن بعدی آسمانی به تاریخ قوم یهود از طریق تکیه بر میثاقی است که میان یهوه — خدای اختصاصی یهود — با ابراهیم برقرار شده است، بدین جهت در آن نه صحبتی از دعوت ابراهیم به آئین توحیدی به میان می‌آید، نه ابراهیم بتی را

می‌شکند، نه قانونی را می‌آورد، نه به آتش افکنده می‌شود و نه معجزه‌ای می‌کند. افسانه توراتی ابراهیم از اول تا به آخر تنها بر اساس تثبیت شیخوخیت یهودی او و اعلام موجودیت قوم یهود ساخته شده است و هیچ انگیزه‌ای بیرون از این در آن راه ندارد.

انگیزه انجیل از توجه خاص به ابراهیم، انگیزه دیگری است که مستقیماً از ایدئولوژی مسیحیت سرچشمه می‌گیرد، و بر این اصل متکی است که راز قداست ابراهیم را در ایمان و خلوص وی به خداوند و در نکوئی او باید جست و نه صرفاً در یهودی بودن او. در این مورد در خود عهد جدید آمده است: «خدا ایمان ابراهیم را به عنوان نیکی مطلق به حساب او گذاشت. ولی آیا در آن زمان ابراهیم در چه حالت بود؟ قبل از ختنه شدن او بود یا بعد از آن؟ البته قبل از او بود، و این خود علامتی بود برای اثبات خدا او را پیش از آن که ختنه شده باشد به خاطر ایمانش نیک شمرده بود. از این رو ابراهیم پدر همه کسانی است که به خدا ایمان می‌آورند و نیک شمرده می‌شوند، حتی اگر مختون نباشند، و همچنین پدر کسانی است که مختون هستند، ولی نه تنها به خاطر این که ختنه شده اند، بلکه به خاطر این که از ایمانی که ابراهیم در وقت نامختونی داشت پیروی می‌کنند» (رساله پائولوس رسول به رومیان، باب چهارم، ۹-۱۲).

در قرآن همین ابراهیم به صورتی معرفی می‌شود که هم با ابراهیم تورات متفاوت است، هم با ابراهیم انجیل، زیرا نقشی که قرآن از او می‌طلبد نه تثبیت اصالت تاریخی قوم یهود است، نه تأیید اصل «ختنه قلبی» مسیحیت، بلکه بت‌شکنی توحیدی است که خود محمد پیام اسلامی خویش را بر آن بنیاد نهاده بود، با این نتیجه‌گیری که اسلام از ازل وجود داشته است و یهودیت و مسیحیت تنها جلوه‌های ناقص و ماقبل اسلامی آن بوده اند. بدین جهت

همه آنچه درباره ابراهیم پس از مهاجرت به کنعان در تورات آمده در قرآن نادیده گرفته شده است به استثنای تولد معجزه‌آسای اسحاق و قربانی اسماعیل که برای تکمیل نقش ابراهیم ضروری بوده است. در عوض صحنه‌های تازه‌ای بدین ماجرا افزوده شده است از قبیل بت‌شکنی ابراهیم و رفتن او در آتش و بنیان‌گذاری خانه کعبه به دست او. در یک ارزیابی کلی می‌توان میان ابراهیمی که در تورات تصویر شده است با ابراهیم قرآن همان تفاوتی را یافت که میان یک گله‌دار یهودی و یک امام جماعت مسلمان می‌توان یافت.

در تورات ابراهیم (آبرام) یکی از سه فرزند مردی به نام تارح معرفی می‌شود که در شهر اور در سرزمین کلد (بین النهرین) سکونت دارد و به علتی نامعلوم به اتفاق فرزندش ابراهیم و همسر او سارا، و لوط و فرزند پسر دیگرش، از این شهر به سوی ارض کنعان مهاجرت می‌کند ولی در نیمه راه در شهر بزرگ حران بار اقامت می‌افکند و از آن پس تا پایان عمر ۲۰۵ ساله خویش در این شهر می‌ماند. در تورات تصریح شده است که ابراهیم در هفتاد سالگی تارح در دویست و پنج سالگی وفات یافت، بدین ترتیب ابراهیم هنگام عزیمت به کنعان ۱۳۵ سال داشته است و نه چنان که تورات نوشته است ۷۵ سال. ولتر در اشاره به این تناقض از سه قدیس معروف مسیحی سن اوگوستن و سن اتین و سن ژروم نقل قول می‌کند که حل این مشکل در اختیار خداوند است، زیرا عقل بشر در این مورد قاصر است.

بعد از مرگ تارح خداوند به ابرام صلاح‌اندیشی می‌کند که به سوی کنعان برود، و آبرام هفتاد و پنج ساله به اتفاق زن نازای خود سارا و برادرزاده‌اش لوط و چند دیگر از همراهان خویش به کنعان می‌روند و آبرام در آنجا در بلوطستانی نزدیک حبرون ساکن می‌شود و قربانگاهی برای خداوند می‌سازد. ولی چندی بعد در سرزمین کنعان قحطی می‌شود و وی این

بار به صلاح‌اندیشی خداوند به مصر می‌رود که در آنجا فراوانی نعمت است، و در مدت اقامت خود به نحو شرافتمندانه‌ای که شرح آن را در صفحات پیش خواندید صاحب گاو و گوسفند و شتر فراوان می‌شود و به کنعان باز می‌گردد. در تمام این جریان، از کلداه گرفته تا مصر، ابراهیم نه بتی را می‌شکند، نه کسی را به خداپرستی دعوت می‌کند، نه معجزه‌ای از او بروز می‌کند.

در قرآن، همین ابراهیم فرزند مردی به نام ازر معرفی می‌شود که بت‌پرست دوآتشه‌ای است، به طوری که ابراهیم که با فیض الهی به یکتاپرستی گرویده و حتی به تصریح قرآن مسلمان شده است (آل عمران، ۶۷) با پدرش در این باره مواجه می‌کند و بت‌ها را می‌شکند و بت‌پرستان شهر او را بدین گناه در آتش می‌افکنند ولی پروردگار آتش را بر وی گلشن می‌کند: «و ما به آتش فرمان دادیم که برای ابراهیم آرامش و خنکی به همراه آورد و آن کسانی را که قصد سوزاندن او را داشتند شرمنده ساختیم، و او را به همراه لوط به سرزمینی که بدان برکت داده بودیم فرستادیم» (انبیاء، ۶۹-۷۱). در جای دیگری از قرآن گفته شده است که به دنبال دومین مناقشه ابراهیم با پدر بت‌پرستش، وی را از خود می‌راند و ابراهیم سرزمین خویش را برای همیشه ترک می‌گوید (مریم، ۴۲-۴۹).

در شرح وقایع مربوط به اقامت ابراهیم در ارض کنعان، تورات ماجرائی را نقل می‌کند که تقریباً همه مفسران آن را از بی‌پایگی به شوخی نزدیک‌تر دانسته و کوشیده‌اند تا تعبیرهای مختلفی برای توجیه آن بیابند. طبق این داستان، در آن موقع که ابراهیم در حبرون ساکن شده است و برادرزاده‌اش لوط از او جدا شده است و در سدوم به سر می‌برد، چهار پادشاه قدرتمند منطقه خاور نزدیک، کدرلا عمر پادشاه ایلام، امرافل شاه بابل، اریوک

شاه الاسار و تدعال «پادشاه امت‌ها» سپاهیان سدوم و عموره را در نبردی شکست می‌دهند و غنائم جنگی بسیاری همراه خود می‌برند که لوط و همه اموال او از جمله آنها هستند، و چون یکی از نجات‌یافتگان این جنگ ماجرا را در بلوطستان ممری به آبرام اطلاع می‌دهد. وی به خشم می‌آید و ۳۱۸ تن از خانه‌زادان خود را بیرون آورده در عقب ایشان تا شهر دان می‌تازد، و بعد از شکست دادن دسته‌جمعی آنان همچنان تا «حوبه که در شمال دمشق واقع است» آنها را تعاقب می‌کند و آن‌گاه همه اموال غنیمتی را از ایشان باز می‌گیرد و لوط و اموال او را با زنان و مردان باز می‌آورد (سفر پیدایش، باب چهاردهم، ۱-۱۶). بدین ترتیب از یک سو ابراهیم که تنها با زن خود و چند تن از کسانش به کنعان مهاجرت کرده است (سفر پیدایش، باب پنجم، ۱۲) ناگهان ۳۱۸ خانه‌زاد پیدا می‌کند و از سوی دیگر این ۳۱۸ خانه‌زاد نه تنها چهار ارتش متحد از نیرومندترین کشورهای زمان خود را شکست می‌دهند، بلکه شبانه تا چند صد کیلومتر فاصله نیز به تعاقب آنها می‌شتابند.

به روایت تورات در هنگام اقامت آبرام در کنعان، خداوند در بلوطستان به طور ناشناس همراه با دو نفر دیگر به دیدار او می‌آید و آبرام برای میهمانان خود غذائی از گوساله بریان و شیر و عسل تهیه می‌کند که آنان با میل می‌خورند (سفر پیدایش، باب هجدهم، ۱-۱۵)، ولی در قرآن این سه نفر ملائکی معرفی می‌شوند که از جانب خدا نزد لوط فرستاده شده‌اند، و چون جوهر انسانی ندارند غذای تهیه شده توسط ابراهیم و همسرش را نمی‌خورند، و سرانجام خودشان را به ابراهیم معرفی می‌کنند (هود، ۷۰-۷۹).

در روایت تورات چون سارا زنی نازا است که فرزندی به ابراهیم نداده است، خود او از ابراهیم می‌خواهد که با کنیز مصریش هاجر همخوابگی کند تا از او فرزندی بیاورد، و این

فرزند که اسماعیل نام می‌گیرد از دید قرآن نیای بزرگ اعراب است و کسی است که بعداً به اتفاق پدرش خانه کعبه را بنا می‌کند تا بیت الحرام عالم اسلام قرار گیرد در این مورد متن تورات برای مسلمانان اصولاً موهن است، زیرا حاکی است که: خداوند به هاجر گفت اینک پسری خواهی زائید که نامش را اسماعیل خواهی گذاشت و او مانند خری وحشی خواهد بود که دست وی به ضد هر کس خواهد بود و دست هر کس به ضد او، و هاجر خداوند را به نام خواند (سفر پیدایش، باب هفدهم، ۱۷-۱۳).

در روایت تورات، سارا بعد از آن که خودش به امر خداوند در نود سالگی صاحب فرزند می‌شود، از این که با اجازه قبلی خود او هاجر کنیز او از ابراهیم پسری به وجود آورده است پشیمان می‌شود و از شوهرش می‌خواهد که این کنیز و فرزند او را از خانه بیرون کند، و ابراهیم نیز با آن که قلباً به این کار راضی نیست به فرمان خداوند یهوه به همین ترتیب عمل می‌کند و هاجر را به اتفاق فرزندش اسماعیل با دست خالی به بیابان بئر شبح می‌فرستد، ولی در آنجا خداوند چاه آبی بدانها می‌دهد و هاجر و اسماعیل در این بیابان ساکن می‌شوند و پس از رشد اسماعیل مادرش زنی از زمین مصر برایش می‌گیرد و اسماعیل تا به آخر عمر ۱۳۷ ساله خود در اسرائیل می‌ماند و صاحب دوازده فرزند می‌شود و همان جا نیز به خاک سپرده می‌شود بی آن که گذارش به بیرون از سرزمین کنعان افتاده باشد. ولی در روایت قرآن ابراهیم هاجر و فرزندش را در صحرای عربستان مسکن می‌دهد (ابراهیم، ۳۷) و بعد خود او همراه با اسماعیل خانه کعبه را بنا می‌کند (حج، ۲۶) و آن را بیت الحرام آینده عالم اسلام

قرار می‌دهد:^۱

«... و ابراهیم را در آن مکان دادیم تا آن را برای طواف‌کنندگان و نمازگزاران پاکیزه نگاه دارد (حج، ۲۶)، و خانه کعبه را مقام امر و مرجع دین مقرر داشتیم و مقام ابراهیم را محل پرستش خود قرار دادیم و از ابراهیم و اسماعیل پیمان گرفتیم که حرم ما را از بت‌ها بپردازند (بقره، ۱۲۵)، و ابراهیم به ما عرض کرد که پروردگارا، من ذریه خودم را در این وادی بی کشت و زرع که نزد بیت الحرام تو است برای به پا داشتن نماز مسکن دادم، تو این شهر را مکانی امن مقرر فرما و من و فرزندانم را از پرستش بتان دور نگاه دار» (ابراهیم، ۳۵). ولی درست در همین سال‌هایی که ابراهیم و اسماعیل به روایت قرآن در مکه مانده اند تا با بت‌پرستی مبارزه کنند، به روایت تورات ابراهیم در ارض کنعان بعد از درگذشت همسرش سارا، در صد و چند سالگی خود زنی تازه می‌گیرد و در طول زمان از او صاحب شش فرزند می‌شود، و سرانجام در ۱۷۵ سالگی در می‌گذرد و در همان ارض کنعان به خاک سپرده می‌شود. به نوشته چند تن از مورخان اسلامی (طبری، ابن قتیبه، ابن الاثیر) ابراهیم زنی دیگر نیز از قوم عرب می‌گیرد که از او پنج پسر دیگر پیدا می‌کند.

درباره فرزند ابراهیم که به امر خداوند می‌بایست قربانی شود و بعداً خدا از قربانی او به دست پدرش منصرف می‌شود، همین اختلاف فاحش میان روایات تورات و قرآن وجود دارد،

۱- طبق روایت اسلامی خانه کعبه پیش از آفرینش کائنات ساخته شده بود. به روایت طبری، بعد از آن که آدم و حوا از بهشت رانده شدند آدم به جزیره سراندیب (سری‌لانکای کنونی) و حوا به جده در عربستان و ابلیس به گرگان افتادند و آدم و حوا دویست سال جدا از یکدیگر به سر بردند تا خداوند توبه آنها را پذیرفت و اجازه داد که دوباره به یکدیگر بیوندند و بدین ترتیب این دو در کوه عرفات نزدیک مکه همدیگر را باز یافتند و جبرئیل به فرمان خداوند به آدم خانه‌سازی و کشت گندم و تهیه آرد و گاوآهن آموخت، و در نتیجه آدم خانهای شبیه خیمه در محل کنونی کعبه برای خود و همسرش ساخت که ده هزار از ملائکه ناظر بنای آن بودند و برای این کار از پنج کوه مختلف در سینا و حیره و بین النهرین و لبنان و کنعان برایش سنگ آوردند. پس از وقوع طوفان نوح این خانه به زیر آب رفت، ولی مدتی بعد دوباره به دست ابراهیم و فرزندش اسماعیل از نو ساخته شد و این بار حجرالاسود، سنگ سیاهی که طبق روایات اسلامی از بهشت نازل شده بود و طبق روایاتی دیگر ملکی بود که مأموریت نظارت بر آدم و حوا را در باغ بهشت داشت ولی به گناه سهل‌انگاری مجازات شد و به صورت سنگی سیاه در آمد، توسط این دو از جبرئیل دریافت و در محل کنونی آن در مقام ابراهیم نصب شد. به موجب بررسی‌های علمی این سنگ یک meteorite است که هر ساله صدها هزار مشابه آن در ابعاد غالباً کوچک‌تر به صورت شهاب ثاقب در خشکی‌ها و دریاهای مختلف جهان فرو می‌افتد، و نمونه‌های فراوانی از آنها را در موزه‌های زمین‌شناسی بسیاری از کشورها می‌توان یافت. متوریت کعبه از ادوار بسیار کهن در عربستان شناخته شده بوده و پیش از اسلام نیز در خانه کعبه حفظ می‌شده است.

زیرا در تورات این فرزند اسحاق پسر دوم ابراهیم شناخته شده در صورتی که مسلمانان او را اسماعیل پسر ارشد وی می‌دانند (صافات، ۱۰۱-۱۰۷).

موضوع قربانی اسحق نیز یکی از تناقض‌های مهم تورات است، زیرا که به گفته تورات سارا در ۱۲۷ سالگی مرده است، و چون وی اسحاق را در نود سالگی زائیده بوده در این صورت اسحاق که به فاصله کوتاهی پیش از مرگ سارا برای قربانی برده شده است می‌بایست ۳۷ ساله باشد در صورتی که به تصریح تورات سیزده ساله بوده است. تناقضی مهم‌تر در همین زمینه این است که تورات در چند جای پیاپی از اسحاق به عنوان فرزند یگانه ابراهیم در ماجرای قربانی نام می‌برد، در صورتی که ابراهیم به گفته خود تورات در این موقع فرزند ارشدی به نام اسماعیل نیز داشته است.

در مورد پیمان ابراهیم با خدا همچنان روایت تورات و قرآن کاملاً با یکدیگر اختلاف دارند. در تورات آمده است که وقتی که خداوند به ابراهیم قول داد که در مقابل ختنه شدن فرزندان ذکور قوم او، او نیز از رود نیل تا رود فرات را به ذریه وی واگذار خواهد کرد، ابراهیم از خدا نشانی بر این پیمان خواست و خداوند بدو گفت که گوساله ماده‌ای سه ساله و بز ماده‌ای سه ساله و قوچی سه ساله و قمری و کبوتری را بگیرد و آنها را دو شقه کن و هر پاره‌ای را مقابل جفتش بگذار (سفر پیدایش، باب پانزدهم، ۹-۱۱) ولی در قرآن در همین زمینه آمده است: «و ابراهیم گفت: خداوندا، به من نشان داده که چگونه مردگان را زنده خواهی کرد؟ خدا فرمود: مگر در این باره شکی داری؟ عرض کرد: شک ندارم، ولی می‌خواهم اطمینان قلب پیدا کنم. و خداوند گفت: پس چهار پرنده را بگیر و آنها را قطعه قطعه کن و این قطعات را روی بلندی‌های مختلف بگذار و سپس آنها را به سوی خود بخوان تا با شتاب به

سوی تو بیایند، و دریابی که خداوند توانا و دانا است» (بقره، ۲۶۰).

دویست و سی سال پیش، ولتر در دیکسیونر فلسفی خود واقعیت‌های تاریخی مربوط به ابراهیم را چنین خلاصه کرد: «اگر داستان ابراهیم را نه از دیدگاه مقدسی که روح القدس نوشته است و درباره آن چون و چرایی نمی‌توان کرد، بلکه از نظر بررسی صرفاً تاریخی نگاه کنیم، قبول این که این پسر کوزه‌گری به نام تارح که زندگی‌اش در کلدان ساخته و فروختن بت‌های سفالی بزرگ و کوچک می‌گذشته، از یک طرف پدر قوم آسمانی یهود در ارض کنعان باشد و از طرف دیگر در چند صد فرسخی آنجا شهر مکه را در بیابانی خشک و استوائی برای فرزندان زمینی خود آن هم در سنین صد و پنجاه سالگی خویش ساخته باشد دشوار به نظر می‌رسد، زیرا که اگر این پدر مشترک همه ادیان توحیدی آدمی جهان‌گشا بود می‌بایست به جای سرزمین خشک و بی‌حاصل کنعان به سراغ تصرف سرزمین آباد و پر نعمت آشور رفته باشد، و اگر گله‌دار ساده‌ای بیش نبود نمی‌توانست به سرزمینی آن قدر دوردست برود تا در آنجا خانه‌ای برای خدا بسازد. کتاب مقدس به ما می‌گوید که ابراهیم هنگام مرگ پدرش تارح کوزه‌گر در سرزمین حران هفتاد و پنج سال داشت. و باز همین کتاب مقدس در جایی دیگر به ما می‌گوید که این تارح دویست و پنج سال عمر کرد و بدین ترتیب ابراهیم که در هفتاد سالگی او متولد شده بود در هنگام مرگ پدر صد و سی و پنج سال داشت، و در چنین سن و سالی بود که از یک سرزمین بت‌پرست به سرزمین بت‌پرست دیگری مهاجرت کرد، و تازه به محض رسیدن به آنجا به خاطر فرار از قحطی به دستور خداوند به ممفیس در مصر رفت که دویست فرسنگ با آنجا فاصله داشت، و زبان مردم آن را هم نمی‌فهمید. در این سفر سارا زن بسیار جوان خود را که در مقایسه با خود او که صد و چهل سال داشت تقریباً بچه به شمار

می‌آمد، زیرا که شصت و پنج سال بیشتر نداشت، همراه داشت و وقتی که به مصر رسید، قطعاً با الهام از روح القدس به فکر افتاد که او را به جای زن خود خواهرش معرفی کند تا شاید از این بابت به نان و آبی برسد، و عملاً نیز به گوسفند و گاو و الاغ و ماده الاغ و شتر و غلام و کنیز فراون رسید، به طوری که بعداً به هوس تجدید این برنامه روح القدس افتاد و بار دیگر پادشاهی را در صحرای جرار یافت که او نیز عاشق سارا شد که در آن هنگام فقط نود سال داشت، و باز هم این مرد خدا او را خواهر خود معرفی کرد و باز هم بره و گاو و شتر و غلام و کنیز فراوان دریافت داشت. البته چنان که بسیاری از مفسرین و محققین و علمای الهیات ما در تفسیرهای متعدد روشن کرده اند در همه اینها مصلحتی در کار بوده که عقل ما از درک آن قاصر است، و به هر حال درباره پدر همه مومنین جز با خلوص و ایمان کامل سخن نمی‌توان گفت.»

تناقضات فراوانی که درباره ابراهیم در تورات و قرآن وجود دارد، از همان آغاز اسلام مورخان و مفسران مختلف قرآن را به تلاش‌های بی‌حاصلی برای توجیه این نوع تناقض‌ها واداشته است که نمونه‌های آن را در کتاب‌های متعدد آنان (تاریخ و تفسیر کبیر طبری، سیره النبویه ابن هشام، معارف ابن قتیبه، صحیح بخاری، کشف الاسرار میبدی، التبیان طوسی، تفسیر الکبیر رازی، جامع الاحکام قرطبی، ذیل المعرب جوالیقی، قصص الانبیاء، نجار، البلدان یاقوت، قصص الانبیاء ثعلبی، مروج الذهب مسعودی، آثار الباقیه بیرونی، طبقات الکبری ابن سعد، دلالة الحائرين ابن میمون و مجمل التواریخ و القصص) می‌توان یافت.

برخی از این مورخان کوشیده اند تا میان ابراهیم و زرتشت ارتباط دور یا نزدیکی بیابند. مثلاً مجمل التواریخ می‌نویسد که: «اندر عهد گشتاسپ زرتشت بیرون آمد و گشتاسپ

دین وی پذیرفت، و گویند او نهمین پسر بود از آن ابراهیم خلیل علیه السلام» (مجمّل التواریخ و القصص) و در برهان قاطع آمده است که: «زرتشت به زبان پهلوی و نیز در روایتی سریانی نام ابراهیم پیغمبر است»، و طبری در تاریخ بزرگ خود نقل می‌کند که: «بنا بر برخی روایت‌ها زرتشت در آغاز در بیت المقدس ساکن بود و سپس به نفرین استادش ارمیاء از آنجا به عراق رفت» (اخبار الرسل و الملوک، جلد اول).



داستان موسی، شاه‌فصل تورات و یکی از شاه‌فصل‌های قرآن همانند داستان ابراهیم با همه آب و رنگ تقدسی که در طول قرون بر آن زده شده است و با آن که منبع الهام آثار فراوان هنری و ادبی قرار گرفته است، از نظر شمار بسیار از پژوهشگران و کارشناسان تاریخ مذاهب و نیز باستان‌شناسان عصر حاضر اسطوره‌ای بیش نیست که نه تنها اصالت تاریخی ندارد، بلکه درست بالعکس شواهد و قرائن تاریخی بر این حکم می‌کنند که این اسطوره مدت‌ها بعد از دوران فرضی که تورات برای آن قائل شده، توسط کاهنان یهودی با هدف بنیان‌گذاری موازین و ضوابط مذهبی و حقوقی معینی برای آئین یهود ساخته و پرداخته شده است. این نظریه عمدتاً بر این واقعیت تکیه دارد که بر خلاف کلیه شخصیت‌های تاریخی بزرگ و کوچک دیگری که در جهان کهن نقش‌هایی در درجات مختلفی از اهمیت ایفا کرده‌اند، از شخصیتی به نام موسی در هیچ یک از نوشته‌ها و لوحه‌ها و کتیبه‌ها و آثار هنری یا مذهبی تمدن‌های باستانی شرق و غرب، به جز در خود تورات نشانی وجود ندارد.

قرائن نوشته‌های هیروگلیف مصر باستانی توسط شامپولین باستان‌شناس فرانسوی در

اوایل قرن نوزدهم، و ترجمه هزاران سنگ نوشته و لوحه و پاپیروسی که از آن هنگام تا به امروز در کاوش‌های فراوان باستان‌شناسی در سرتاسر مصر به دست آمده است، امروز تمام وقایع تاریخی مربوط به فراعنه ۲۰۷ گانه تاریخ مصر را از زمان منس نخستین فرعون مصری در ۵۱۵۰ سال پیش تا آخرین آنها در ۲۳۳۷ سال پیش با توجه به جزئیات روزمره زندگی بسیاری از آنها مشخص کرده است، مثلاً این که اولین فرعون در حدود ۵۱۰۰ سال پیش در موقع شکار توسط یک گراز وحشی کشته شده است. یا این که سیپ تح و مینپ تح دو فرعون سلسله بعدی از یک پا می‌لنگیده اند، یا این که رامسس پنجم از بیماری آبله درگذشته و آمنوفیس سوم که قد کوتاهی در اندازه یک متر و پنجاه و شش سانتی‌متر داشته و غالباً به درد دندان گرفتار بوده، در عرض ده سال ۱۰۲ شیر را شکار و به دست خود کشته است. و با همه اینها، در این مجموعه هزاران لوحه و سند، کوچک‌ترین اشاره‌ای در ارتباط با وقایعی در حد اعلا خارق‌العاده، مثلاً این که آب رود نیل در عرض یک روز تبدیل به خون شده باشد، یا این که تمام چهار پایان مصر به صورتی ناگهانی و یک‌جا مرده باشند، یا این که در یک نیمه شب معین تمامی فرزندان ارشد میلیون‌ها خانواده مصری من جمله ولیعهد خود فرعون و حتی نوزادگان گاوها و گوسفندهای مصری سر بریده شده باشند، یا این که یک فرعون با سواران و سپاهان و ساز و برگ خود در دریای سرخ غرق شده باشد، نمی‌توان یافت. و نه تنها چنین اشاره‌هایی را در هیچ مدرک مصری نمی‌توان یافت، در هیچ مدرک بابلی، آشوری، فنیقی، یونانی و لاتینی نیز نمی‌توان یافت.

بهتر است یکی از نخستین و در عین حال از جالب‌ترین ارزیابی‌هایی را که در این زمینه

صورت گرفته، از زبان ولتر در دیکسیونر فلسفی او عیناً برایتان نقل کنم:

«آیا می‌توان قبول کرد که مردی به نام موسی وجود خارجی داشته باشد، ولی از چنین مردی که می‌توانسته است دستگاه طبیعت را به میل خود تغییر دهد و آن را بارها و بارها از مسیر خود منحرف سازد و از معجزات خارق‌العاده او، حتی یک کلمه در تاریخ مصریان سخنی گفته نشده باشد، و مورخان کنجکاو یونانی چون هرودوت و سانخونیاتون و مانتون و مگاستن نیز مطلقاً بدو اشاره‌ای نکرده باشند؟ یوسف فلاویوس، مورخ معروف یهودی، که هر چه را که به سود قوم یهود بوده در کتاب تاریخ خود جمع‌آوری کرده است، نتوانسته است حتی یک کلمه از هیچ یک از مورخان متعددی که به مناسبت‌های مختلف به آنان استناد می‌کنند نقل کند که ارتباط با موسی و معجزات او داشته باشد، و شاید تنها معجزه واقعی همین باشد که آب رودخانه نیل تبدیل به خون شده باشد، و تمام پسران ارشد خانواده‌های مصری یک‌شبه گردن زده شده باشند، و دریا به دو نیمه شکافته شده و آب‌های آن چو دیوار بر دو طرف چپ و راست آن معلق مانده باشد، و با همه اینها هیچ نویسنده‌ای چه در خود مصر چه در هیچ جای دیگر روی زمین از چنین رویدادهائی حرف نزده باشد و ملت‌های مختلف نیز این رویدادها را به کلی از یاد برده باشند، در انتظار آن که تنها یک قوم کوچک ذره‌بینی، چند هزار سال بعد از همه این وقایع، آنها را برای ما حکایت کند؟

این موسی که همه جهان متمدن باستانی از وجود او بی‌خبر بود تا روزی که ظاهراً یک پادشاه خاندان سلطنتی مصری پتولومه (بطلیموس) هوس کرد نوشته‌های یهودیان را به یونانی ترجمه کند، واقعاً که می‌توانست باشد؟ وقتی که این نوشته‌ها ترجمه شد قرن‌ها بود که افسانه‌های شرقی همه آنچه را که در آنها به مردی به نام موسی نسبت داده شده بود درباره خدای یونانی باکوس حکایت کرده بودند، یعنی گفته بودند که باکوس از دریائی که در

پیش پایش خشک شده بود گذشته بود و آب رودخانه را تبدیل به خون کرده بود، و عصای خود را به صورت اژدها درآورده بود. همه این قصه‌ها در قالب ترانه‌های مستانه در می‌گساری‌هایی که به افتخار باکوس، خدای شراب، ترتیب می‌یافت تکرار می‌شد بی آن که کسی کمترین خبری از وجود قوم کوچک تازه‌رسیده و بیابان‌نشین و فقیری به نام قوم عبری در سرزمینی به نام فلسطین داشته باشد. آنچه می‌توان با واقع‌بینی بیشتری گفت این است که این صحراگردان تازه‌وارد پس از آشنائی با فنقیانی که در این سرزمین مستقر بودند با افسانه‌های ملی و مذهبی آنان آشنا شدند و از آنها به صورتی ناشیانه و بی آن که ظرافتی در نقل آنها به کار برده باشند رونوشت برداشتند. زبان‌شناسان ما به طور روشن نشان دادند که حتی کلماتی چون ادونائی، الیاهو، الوهی و الوها که در نزد قوم یهود معنی خدا را دارد همه ریشه فنیقی دارند.»

به نوشته فولتر محقق سرشناس تاریخ یهود: «واقعیت این است که علی‌رغم همه روایات سنتی، ما هیچ مدرک قابل قبولی نه تنها درباره شخصیت موسی بلکه اصولاً درباره وجود چنین کسی در دست نداریم، نه نوشته‌ای از آن دوران، نه لوحه‌ای، نه اشاره‌ای که بر اصالت تاریخی او صحنه بگذارد و یا دست‌کم نام ساده‌ای از او ببرد، و الزاماً باید این فریضه باور نکردنی را بپذیریم که بزرگ‌ترین شخصیت تاریخ یهود فقط در عالم تخیل قوم خودش وجود خارجی داشته است.» و به نوشته محقق دیگر، چارلز بوکور: «همه عناصر تاریخی و تحقیقی در مورد عدم وجود واقعی پیامبری به نام موسی چنان اتفاق نظر دارند که تقریباً با قاطعیت کامل می‌توان نتیجه گرفت که شخصیت محوری تاریخ یهود و بنیان‌گذار آئین یهود هرگز وجود خارجی نداشته و همه تاریخ زندگانی او، از سبدهی که در درون آن به امواج رود نیل

سپرده شده تا آئین تدفین او در دره بیت ففور در عربات موآب، داستانی ساختگی بیش نیست.» حتی در مورد مرگ او نیز، به قول مارتین بوبر در کتاب معروف او به نام موسی: «احتمالاً خود یهوه وظیفه گورکنی و دفن موسی را به عهده داشته است، زیرا نه هیچ کسی از حضور خود در این مراسم سخنی گفته، نه هیچ کسی ادعای شناسائی قبری را برای او کرده است.» واندنبرگ مورخ و استاد هلندی تاریخ مصر در همین راستا تذکر می‌دهد که مردی به نام موسی، در مقام رهبر آزادی‌بخش قوم یهود و قانون‌گذار آن و بنیان‌گذار مذهب آن حَقاً باید یکی از شخصیت‌های برجسته تاریخ جهان باشد، و با این همه عجیب است که نسل‌هایی پیاپی از باستان‌شناسان علی‌رغم کوشش‌های فراوان و پی‌گیر خویش به کم‌ترین نشان قانع‌کننده‌ای بر وجود واقعی این شخصیت پر آوازه دست نیافتند، و همه آنچه ما درباره این ناشناخته سرشناس می‌دانیم منحصرأً از تورات می‌آید، یعنی از کتابی که اصالت خودش مدت‌ها است به اندازه اصالت موسی مورد تردید قرار گرفته است.» باز هم محقق دیوگر، روش تریو، استاد کانادائی تاریخ مذاهب، یادآور می‌شود که: «اگر تا به هنگام انحلال دیوان‌های تفتیش عقاید (انکیزیسیون) مسئله وجود یا عدم وجود تاریخی موسی نمی‌توانست اصولاً مطرح شود، این واقعیت که امروز نیز علی‌رغم از میان رفتن هر مانع و مشکلی در این باره همچنان برای این معما راه حلی پیدا نشده است — منتها این بار بدین جهت پیدا نشده است که هیچ مورخ و هیچ پژوهشگری برای تأیید افسانه توراتی مردی به نام موسی به مدرک قابل توجهی دست نیافته است — می‌تواند خود دلیل قابل قبولی بر این فرضیه باشد که در اصالت تاریخی این قهرمان افسانه‌ای جای تردید بسیار وجود دارد.» تذکر معروف زیگموند فروید در این مورد بارها مورد نقل قرار گرفته است که: «سلب مالکیت یک ملت از شخصیتی که این

ملت او را بزرگ‌ترین شخصیت تاریخی خود می‌شناسد بی‌گمان برای هیچ محقق یا مورخی کاری دلپذیر نیست، هر چند که گاه به حکم وظیفه خود راهی جز این نداشته باشد.» دو شخصیت بزرگ دیگر قرن گذشته، فویر باخ در آلمان و رنان در فرانسه اظهار نظرهایی مشابه دارند. ارنست رنان این واقعیت را نیز یادآوری می‌کند که نه تنها در هیچ قسمت از کتاب داوران تورات و دیگر نوشته‌های مربوط بدین دوران داوران و دوران پادشاهان اسرائیل از مقام استثنائی موسی در تاریخ یهود سخنی به میان نمی‌آید، بلکه حتی نام ساده او را ولو یک بار، در هیچ یک از این نوشته‌ها نمی‌توان یافت.

خلاصه داستان موسی، آن طور که به تفصیل در «سفر خروج» تورات آمده، چنین

است:

یهودیانی که در زمان حکومت یوسف، پسر یعقوب، به مصر مهاجرت می‌کنند و در آنجا اقامت می‌گزینند و تشکیل خانواده می‌دهند، در طول زمان تبدیل به اقلیت بزرگی می‌شوند که بنا به گفته تورات فرعون را به نگرانی می‌افکنند، به طوری که وی فرمان می‌دهد که همه نوزادان ذکور قوم یهود را به هنگام تولدشان به قتل برسانند.^۱

موسی، نوزادی از قبیله یهودی لاوی، توسط مادرش در سبیدی قیراندود به رود نیل افکنده می‌شود تا شاید از مرگ نجات یابد، و دختر فرعون که به کنار رود نیل آمده است سبد را از آب می‌گیرد و کودک را نزد خود می‌برد و بدو نام موسی می‌دهد «زیرا که او را از

۱- در سال ۱۸۹۵، در کاوش‌های باستانی در مقبره فرعون مصری «هرنپ‌تح» در لوکسور، سنگ‌نوشته‌ای از او به دست آمد که در سال پنجم از سلطنت او (حدود سال ۱۳۲۰ پیش از میلاد مسیح) نوشته شده بود و در آن برای نخستین بار در تاریخ مصر به وجود قومی به نام اسرائیل اشاره شده است. بر مبنای این لوح، اسرائیلی‌ها قوم مهاجری بودند که از جانب شرق (کنعان) در جستجوی کار به مصر آمده و در محلی در شمال کشور سکونت گزیده بودند، ولی چون وجودشان مایه دردسر شده بود به امر فرعون از مصر رانده شدند و اثری از آنان باقی نماند (ژاک برنر در کتاب متون باستانی خاور نزدیک و تاریخ اسرائیل). ه. ج. ولز به نوبه خود در «برداشتی از تاریخ جهانی» خویش از سندی مصری نام می‌برد که بر اساس آن در زمان پادشاهی رامسس دوم برخی از اقوام سامی که بر اثر قحطی از سرزمین خود مهاجرت کرده بودند به مصر آمدند و در منطقه‌ای به نام جوشن ساکن شدند و از جانب مصریان به کارهای بنایی و ساختمانی گماشته شدند و بعد از مدتی فرعون دستور اخراج آنان را داد بی آن که هیچ جا صحبتی از وقایع خارق‌العاده‌ای که در این باره در تورات نقل شده، یا از وجود کسی به نام موسی یا از غرق فرعون در دریای سرخ به میان آمده باشد.

آب کشیده بود». بعدها موسی زن می‌گیرد و به شبانی پدر زن خود گماشته می‌شود و در جریان همین شبانی است که یک روز صدای خداوند را از درون شعله آتشی بی دود می‌شنود که بدو خبر می‌دهد که صاحب صدا خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب است و او برگزیده است تا قوم برگزیده‌اش را از مصر بیرون آورد و به ارض موعود که برایش مقرر فرموده است رهبری کند، و موسی را مأموریت می‌دهد که به نزد فرعون برود و از او اجازه خروج قوم یهود را از مصر بخواهد تا در صورت مخالفت او خداوند معجزاتی بکند که فرعون ناگزیر از صدور چنین اجازه‌ای بشود. این معجزات شامل ده بلای مختلف است که یکی پس از دیگری بر اسرائیل را از کشور خود صادر می‌کند و یهودیان پس از غارت مصریان به رهبری موسی به سوی کنعان به راه مصر نازل می‌شود، زیرا به گفته تورات خود یهود در پی هر یک از آنها عمداً «دل فرعون را سخت می‌کند» تا فرعون از دادن اجازه خودداری کند و او بلای بعدی را بر مصریان وارد آورد. بدین ترتیب است که آب نیل تبدیل به خون می‌شود، و وزغ‌ها بر «خوابگاه‌ها و خانه‌ها و تنورها و تغارهای خمیر مصریان» هجوم می‌آورند، و پشه‌ها و مگس‌ها سراسر مصر را فرا می‌گیرند، و «اسبان و الاغان و شتران و گاوان و گوسفندان مصر تماماً به وبای سخت می‌میرند»، و مردم مصر همگی دچار دمل می‌شوند، و تگرگ آمیخته با آتش تمامی درختان میوه‌ها و گیاهان مصر را نابود می‌کند، و ملخ‌ها به خاک مصر سرازیر می‌شوند، و تاریکی مطلق به مدت سه روز بر سراسر مصر حکم‌فرما می‌شود، و نخست‌زادگان فرعون و همه خانواده‌های مصری و حتی اسیرانی که در مصر به سر می‌بردند (به استثنای یهودیان) و چهارپایان در عرض یک شب می‌میرند. بعد از همه اینها سرانجام فرعون اجازه خروج قوم می‌افتند، ولی بار دیگر فرعون پشیمان می‌شود و «با تمامی اسبان و ارابه‌ها و سواران خود» به دنبال آنها

می‌شتابند، و این بار معجزه دیگری اسرائیلیان را نجات می‌دهد، بدین ترتیب که آب دریای احمر (بحر قلزم) در هنگام گذر یهودیان در مسیر آنان خشک می‌شود، ولی بلافاصله بعد از آن به جای خود باز می‌گردد تا فرعون و تمامی سپاه او را در آب غرق کند. بررسی‌های فراوان دو‌یست ساله گذشته نشان داده است که هیچ یک از فصول این داستان با هیچ واقعیت تاریخی و جغرافیائی و طبعاً با هیچ واقعیت علمی تطبیق نمی‌کند، ولو آن هم که بی‌پایگی معجزات محیرالعقولی که در این افسانه آمده است نادیده گرفته شود.

نخستین اشکال اصولی وجود سه میلیون نفر یهودی در مصر در زمان فرضی زندگی موسی در این سرزمین است، زیرا در خود تورات تصریح شده است که شمار کل یهودیانی که در زمان یوسف به مصر رفتند و در آنجا اقامت گزیدند ۷۰ نفر بوده است که همگی آنها فرزندان یعقوب و زنان و فرزندان آنان بوده‌اند، و همین هفتاد نفر بودند که در طول زمان «بارور و کثیر و بی‌نهایت زورآور شدند و زمین مصر از ایشان پر شد» (سفر خروج، باب اول، ۷-۱)، و باز هم به گفته همین تورات یهودیان ۴۳۰ سال در مصر به سر بردند تا زمانی که موسی ظهور کرد (سفر خروج، باب دوازدهم، ۴۰). در این هنگام به موجب آمارگیری که به نوشته تورات از جانب موسی برای تشکیل سپاه انجام گرفت، شمار مردان بالاتر از بیست سال در قوم اسرائیل ۶۰۳/۵۵۰ نفر بوده است «سویای زنان و اطفال و سویای قوم لاوی» که با احتساب آنان شمار کلی یهودیان در مصر در زمان موسی به حدود ۳ میلیون نفر می‌رسیده است، در حالی که یک محاسبه ساده زیست‌شناسی نشان می‌دهد که در بهترین شرایط از هفتاد نفر در طول ۴۳۰ سال نمی‌تواند بیش از یک نسل ده هزار نفری به وجود آید (P. Lukas محقق آلمانی این رقم را دقیقاً ۱۰/۶۳۶ نفر برآورد کرده است). از طرف دیگر در

همین سفر خروج آمده است که قابله‌های عبرانی در آن زمان فقط دو زن به نام شفر و فوعه بودند که فرعون بدانها امر کرد دیگر قابله‌گری برای زنان عبرانی نکنند (باب اول، ۱۵ و ۱۶)، قاعدتاً شمار خانواده‌هایی که بتوانند تنها با دو قابله فرزندان خود را به دنیا آورند نمی‌تواند ششصد هزار بلکه حتی شش هزار هم باشد. بدین ترتیب خاخام‌های نویسنده سفر خروج این رقم را به سادگی ضرب در ۲۵۰ کرده اند، در حالی که هیچ یک از مدارک تاریخی نشان نمی‌دهد که شمار تمام جمعیت اسرائیل و یهودا در اوج شکوفائی اسرائیل چندان از یک میلیون نفر فراتر رفته باشد.

مشکل اصولی دیگر ادعای تورات، اقامت ۴۳۰ ساله قوم یهود در خاک مصر است، زیرا خود تورات که تاریخ دقیق قوم اسرائیل را از زمان ابراهیم تا یوسف، و بعداً از ظهور موسی تا آغاز اسارت بابلی یهودیان به تفصیل شرح داده، درباره این دوران ۴۳۰ ساله به کلی خاموش مانده، یعنی از مهاجرت هفتاد نفری خاندان یعقوب، بی فاصله به داستان تولد موسی و ماجرای خروج قوم یهود از مصر پرداخته است، بی آن که کلمه‌ای درباره زندگی چهار صد و سی ساله قوم یهود در سرزمین فراعنه نوشته باشد، و بدین ترتیب عملاً پذیرفته است که در همه این مدت یهود قوم برگزیده خودش را در سرزمین بیگانه به حال خود رها کرده، نه مستقیماً سراغی از آنها گرفته، نه پیغمبری بر ایشان فرستاده، نه در سالیان درازی که «مصریان ایشان را به کارهای دشوار ذلیل کردند و به بندگی سخت و کار گل و خشت‌سازی گرفتند» به دادشان رسیده است.

«نوت» محقق و تورات‌شناس آلمانی قرن گذشته می‌پرسد: «آیا این سکوت مطلق و اسرارآمیز تورات را در مورد ۴۳۰ سال اقامت یهودیان در مصر نمی‌باید چنین توجیه کرد که

اساساً چنین دوران اقامتی وجود خارجی نداشته و این افسانه توسط خود نویسندگان یهودی، آن هم قرن‌ها بعد، ساخته شده است؟ محقق سرشناس دیگر آلمانی، اردمان، عقیده دارد که اسرائیلیان تنها در حدود هشتاد سال در فاصله زمانی میان رامسس دوم و رامسس چهارم به صورت گروه‌های کوچک کارگران ساختمانی و سنگ‌تراشی در مصر حضور داشته‌اند، زیرا که بعد از رامسس چهارم دیگر در الواح مصری سخنی از آنان به میان نمی‌آید.» هم او متذکر می‌شود که در اسناد باستانی مصر، هیچ‌جا به اسرائیل به صورت یک قوم و ملت اشاره نشده و فقط از کارگران مصری هم ردیف با کارگران فنیقی و کنعانی و سایر اقوام و قبائل خاورمیانه که برای کار به مصر می‌رفته‌اند نام برده شده است. مورخ یونانی قرن سوم میلادی هکاتئوس، وقایع‌نگار دربار پتولمئوس اول پادشاه مصر، در کتاب تاریخ خود که در حدود سال ۳۰۰ میلادی تألیف شده در شرح وقایع دوران رامسس دوم می‌نویسد که در آن زمان چند قبیله غیر مصری که وجودشان در مصر مطلوب نبود، و از جمله عده‌ای از کارگران یهودی، به امر فرعون از مصر اخراج شدند. ه. ج. ولز نویسنده و مورخ سرشناس انگلیسی در همین زمینه در «تاریخ جهانی» خود نوشته است: «تاریخ سال‌هائی که یهودیان در مصر به اسارت نگاه داشته شدند آکنده از نقاط تاریک است. یک سند مصری حکایت از آن دارد که برخی از اقوام سامی در زمان رامسس دوم بر اثر قحطی به سرزمینی جوشن در مصر روی آوردند و در آنجا سکونت گزیدند، ولی هیچ سند مصری وجود ندارد که از وجود شخصی به نام موسی یا از بلایای ده‌گانه‌ای که بر ملت مصر روی داده باشد یا از غرق یک فرعون مصری و سربازانش در دریای سرخ خبر دهد و ظاهراً همه اینها را می‌باید در جزو افسانه‌هائی که بعداً ساخته و پرداخته شده‌اند منظور داشت.»

دلیلی که تورات برای قطع ۴۳۰ ساله ارتباط یهوه با قوم یهود در دوران اسارت مصری آنان ارائه می‌دهد، نه منطقی است و نه پذیرفتنی، زیرا گفته شده که در این مدت یهوه به علت رفتاری‌های فراوان دیگر قوم برگزیده خودش را فراموش کرده بوده است: «اکنون که مصیبت قوم خود را در مصر دیدم و استغاثه ایشان را شنیدم، عهدی را که با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بسته بودم به یاد آوردم، و نزول کردم تا ایشان را به زمینی نیکو و وسیع برآورم که در آن شیر و عسل جاری است.» (سفر خروج، باب‌های دوم و سوم).^۱

مشکل اصولی سومین مربوط به خود موسی است که چنان که گفته شد اصالت تاریخی او بیش از پیش توسط پژوهشگران و تاریخ‌شناسان و محققان تاریخ مذاهب مورد سؤال قرار گرفته است، به طوری که فهرست کتاب‌ها و مقالات پژوهشی منتشره در این زمینه امروزه از صدها فراتر رفته است. این واقعیت عجیب تاریخی از همان وقتی که توسط ادوارد می‌یر مورخ آلمانی قرن نوزدهم بر آن انگشت نهاده شد بحث‌های فراوانی را میان دو مکتب مذهبی و علمی برانگیخت که تا به امروز نیز ادامه دارد، ولی هر دو جانب، چه یهودی و چه مسیحی، بر این توافق دارند که نه در کتاب‌های پیامبران بعد از موسی در تورات سخنی از موسی به میان آمده و نه در هیچ سند باستانی دیگر نامی از او برده شده است.

در سال‌های نزدیک‌تر، به دو اظهار نظر جالب از دو پژوهشگر سرشناس تاریخ مصر می‌توان اشاره کرد که یکی از آنها می‌نویسد: «هر جمله‌ای از داستان توراتی موسی و حماسه

۱- در تورات بارها یهوه شاهد بدبختی‌های قوم خودش می‌شود بی این که کاری برای نجات آنها بکند، در انتظار این که آنان دریابند که خدائی جز یهوه به دادشان نخواهد رسید (کتاب داوران، باب سوم، ۱۲-۷، ۱۵، ۳۱، باب چهارم، ۱، باب ششم، ۱، باب سیزدهم، ۱، و دوازده مورد دیگر). چارلز بوکور، نویسنده آمریکائی در کتاب تازه خود «موسی و اقوام او» با اشاره به این نوشته تورات می‌نویسد: مایه تأسف بسیار است که در عصر خود ما نیز اسرائیلیان بسیاری در اردوگاه‌های مرگ آوشویتس و داخائو استغاثه کردند و نالیدند، ولی این بار یهوه عهد خود را با ابراهیم و اسحاق و یعقوب به یاد نیاورد یا اگر هم به یاد آورد به روی خودش نیاورد. تذکر پژوهشگر آمریکائی می‌تواند بسیاری از خوانندگان ایرانی را به یاد این واقعیت مشابه تاریخ معاصر خود ما در دوران جنگ ایران و عراق بیندازد که در آن صاحب‌الزمان که در سال‌های اول جنگ نقش بسیار مهمی به عنوان فرمانده جنگی در وقایع روزمره جبهه‌ها داشت و خود را به دفاع از لشکر اسلام در برابر سپاه کفر متعهد می‌دانست، در سال‌های بعدی، چه در جبهه‌های جنگ و چه در موشک‌پرانی‌های عراقی‌ها بر شهرهای ایران، تعهد را نادیده گرفت و این بار مطلقاً خود پا به میدان‌های زمینی و هوایی نبرد نگذاشت.

مصری او، از دیدگاه هر نوع ارزیابی ممکن، بانگ می‌زند که متعلق به افسانه‌ای ساختگی است» (فیلیپ عزیز در کتاب موسی و آخناتن، پاریس، ۱۹۸۰) و دیگری به عنوان محققى که على الرسم تنها با واقعیت‌ها سر و کار دارد می‌پرسد: «مدتهاست که ما با این معمای شگفت‌انگیز مواجه هستیم که اگر روایات توراتی خروج قوم اسرائیل از مصر حقیقت دارد، چگونه است که از حوادثی با این درجه از اهمیت در هیچ مدرک و سندی در تاریخ مصر اثری وجود ندارد، و اگر این روایات حقیقت ندارد چه طور ماجرائی چنین مهم می‌تواند از اول تا به آخر توسط شخص یا اشخاصی ناشناخته و پرداخته شده باشد؟» (ژان لوئی برنار، در کتاب تاریخ ناشناخته مصر، پاریس، ۱۹۸۳). محقق فنلاندی، رینگ گرن، این پرسش را چنین پاسخ می‌گوید که: «وجود شخصیتی چون موسی زاده نیاز بی چون و چرای قوم اسرائیل به برخورداری از یک اصالت تاریخی و مذهبی است، و درست به همین جهت اگر هم اصالت تاریخی موسی را به هزار و یک دلیل متقن مورد تردید قرار دهیم، ناگزیر خواهیم بود شخصیت دیگری را در جای او اختراع کنیم.»

در کنفرانس علمی پر سر و صدائی در دانشگاه استراسبورگ فرانسه، در سال ۱۸۳۳، ادوارد روس استاد مطالعات مذهبی این دانشگاه برای نخستین بار این واقعیت را متذکر شد که هیچ یک از پیامبران تورات در کتاب‌های خودشان که به موجب کتاب مقدس همه آنها بعد از سفر خروج موسی نوشته شده اند نه تنها نامی از موسی نمی‌برند، بلکه از مضمون این کتاب‌ها به خوبی احساس می‌شود که اساساً اطلاعی نیز از وجود او و از کتابش و طبعاً از فرمان‌های ده‌گانه و سایر قوانین او ندارند، و چنین نتیجه گرفت که چنین کتابی اصولاً نه توسط موسی نوشته شده و نه حتی تا نزدیکی‌های عصر مسیحیت نوشته شده است. در

همین زمینه، مارتین بویبر، که قبلاً بدو اشاره شد، می‌نویسد: «شخصیت موسی را در تاریخ نمی‌توان جست، زیرا این شخصیت بر روایت بنا شده است، همچنان که شخصیت اودیسه هم (همروس) بر روایت بنا شده است، اودیسه و موسی هر دو تصویرهایی از دوران‌های معینی هستند. افسانه قتل کودکان نوزاد عبری در سرزمین مصر که اسطوره تولد موسی بر آن ساخته شده از اصل مغایر با منطق خود این افسانه است، زیرا در یک اقتصاد برده‌ای چون اقتصاد مصر باستانی هدف اصلی افزودن نیروی کار است، در حالی که قتل عام کودکان این نیروی کار را کاهش می‌دهد. فراموش نباید کرد که در اسطوره‌های مذهبی واقعیت‌های تاریخی جای زیادی ندارند و آنچه مورد نظر است هدفی است که این اسطوره‌ها به خاطر آن شکل می‌گیرند. در روایات تورات هدف این است که وجود یک شخصیت رهبر برای رهایی قوم اسرائیل از مصر توجیه شده باشد.»

در میان تاریخ‌نویسان باستانی، نخستین کسی که از موسی نام می‌برد مورخ یهودی ساکن اسکندریه به نام آرتاپانوس که در قرن دوم پیش از میلاد مسیح می‌زیسته است، یعنی بیش از یک هزار سال پس از تاریخی که تورات آن را تاریخ زندگی موسی شناخته است. تمام آنچه بعد از این تاریخ توسط مورخان دیگر درباره موسی نوشته شده از همین کتاب مورخ اسکندریه که «درباره یهودیان» نام دارد گرفته شده است، همچنان که همه اطلاعات جهان مذاهب توحیدی درباره موسی از کتاب سفر خروج خود تورات آمده است. یکی از این مورخین یوسف فلاویوس تاریخ‌نگار سرشناس یهودی قرن اول میلادی است که در کتاب «تاریخ باستانی یهود» او می‌توان خواند که موسی پیش از آن که از جانب یهوه مامور سازمان دادن مبارزه قوم اسرائیل برای خروج از مصر شده باشد، سفری به حبشه (اتیوپی) کرده و در

آنجا دختر «کامبیز» پادشاه حبشه عاشق او شده و موسی در برابر واگذاری شهر سلطنتی ملکه سبا به مصریان، قبول کرده است که با تار بیس دختر پادشاه ازدواج کند.

داستانی که در خود تورات درباره موسی نقل شده، از اول تا به آخر آکنده از ضد و نقیض است. فرعون مصر که نام مشخص او برده نمی‌شود، به قابله‌های یهودی که نام یکی شفره و نام دیگری فوعه است امر می‌کند که: «چون قابله‌گری برای زنان عبرانی بکنید اگر پسر باشد او را بکشید و اگر دختر بود زنده بماند.» به قول کارگراف محقق آلمانی، عجیب است که نویسنده سفر خروج پس از گذشت چند قرن نام دو قابله عبری موسی را به یاد داشته باشد، اما نام فرعونی که چنین دستوری را داده است فراموش کرده باشد. این افسانه عیناً از داستان‌های قدیمی بین‌النهرین اقتباس شده که در کتاب «افسانه‌های یهودی ساختگی درباره زندگی موسی»، به نمونه‌های متعدد آن اشاره شده است. پس از تولد موسی مادرش او را سه ماه پنهان نگاه می‌دارد و بعد سبدی نی را به قیر می‌آلاید و نوزاد را در آن می‌گذارد و آن را در نی‌زار کنار نیل می‌گذارد و دختر فرعون آن را بر می‌دارد. این داستان به نوبه خود رونوشت کاملی از یک افسانه اکدی است که به موجب آن سارگن (پادشاه اکد در سده بیست و سوم پیش از میلاد مسیح) پس از تولد توسط مادرش که یک «روسپی مقدس» معبد الهه ایشتار است در درون سبدی قیراندود به امواج فرات سپرده می‌شود. متن نوشته خود سارگن در این باره، در لوحه‌ای که در کاوش‌های باستان‌شناسی بابل از وی به دست آمده است، توسط زیگموند فروید در کتاب «موسی و آئین توحیدی» چنین ترجمه شده است: «من ام سارگن، پادشاه مقتدر، پادشاه اکد. مادر من یک روسپی مقدس بود. پدرم را هیچ وقت نشناختم. در شهر آروپیرانی در ساحل رود فرات بود که مادرم مرا آبستن شد. مرا مخفیانه به

دنیا آورد و سپس در سبدي از نی گذاشت و روزنه‌های آن را با انگم بست و مرا به دست امواج سپرد که من در آنها غرق نشدم. امواج فرات مرا نزد آکی بردند که کارش آبکشی از رودخانه بود. آکی آبکش رودخانه مرا مانند پسر خودش بزرگ کرده و وقتی که به سن رشد رسیدم باغبان آکی آبکش رودخانه شدم. موقعی که باغبان بودم ایشتار، الهه بزرگ، مرا مورد مهر خود قرار داد. با ایشتار پادشاه شدم و چهل و پنج سال بر سلطنت من می‌گذرد.» فروید در همین کتاب خود از قهرمانان افسانه‌ای دیگری در معتقدات اساطیری ملل دیگر: اودیپ، پرسئوس، پاریس، کارنا، تله‌فوس، هرکول، گیلگمش، آمفیون و زتوس یاد می‌کند که همه آنها ماجراهای کم یا بیش مشابهی داشته اند، و جالب‌ترین آنها را در داستان منظوم مه‌بهاراتا، حماسه کهن و معروف هندی بیست و پنج قرن پیش می‌توان یافت، که به حکایت آن رونت دختر زیبای هندی از خدای آفتاب باردار می‌شود و پسری با زیبایی خیره‌کننده می‌زاید، ولی چون شوهر ندارد تصمیم می‌گیرد نوزاد را از سر باز کند تا گرفتار بدنامی نشود. بدین منظور او را در سبدي از نی می‌گذارد و آن را در امواج رودخانه رها می‌کند، ولی مرد رهگذری سبد را از آب می‌گیرد و کودک درون آن را به کودکی خود می‌پذیرد و او را بزرگ می‌کند. در مورد داستان موسی در تورات، امروز تقریباً همه محققان بر این توافق نظر دارند که افسانه تولد و نجات او عیناً از داستان سارگن که در بین‌النهرین داستانی شناخته شده بوده رونویسی شده است.

فروید در ارزیابی این نوشته تورات که دختر فرعون کودک نوزادی را که از رود نیل گرفته بود موسی نام نهاد که معنی آن در زبان عبری «از آب بیرون آمده» است، تذکر می‌دهد که بسیار نامعقول است که یک شاهزاده خانم مصری که پدرش به کشتن نوزادان ذکور عبری

فرمان داده است نه تنها یک نوزاد یهودی را به فرزندخواندگی خود انتخاب کند بلکه نامی عبری نیز بر روی او بگذارد، و اضافه می‌کند که حتی در این صورت هم روایت تورات اشتباه‌آمیز است، زیرا معنی موسی در زبان عبری باستانی «از آب برآمده» نیست، بلکه کسی است که از آب بیرون می‌آورد. دائرة المعارف جهانی یهود این کلمه را از ریشه مصری Mesu می‌داند که معنی فرزند را دارد، و می‌افزاید که تعبیری که تورات از این نام کرده با لغت‌شناسی زبان عبری مطابقت ندارد، زیرا در حداکثر این کلمه می‌تواند معنی از آب برآورده را داشته باشد. بررسی‌های زبان‌شناسان و مصرشناسان قرن حاضر روشن کرده است که در زبان مصری باستانی این اصطلاح موسیس نظیر اصطلاح بن در زبان عبری و ابن در زبان عربی معنی فرزند یا پسر را دارد، چنان که فرعون‌های مختلفی آمون موسیس (پسر آمون)، پات موسیس (پسر پات)، توت موسیس (پسر توت)، و از همه شناخته‌تر رامسس (پسر «را» خدای خدایان) نامیده شده‌اند. حتی کلیسای کاتولیک پذیرفته است که در ذکر مفهوم نام موسی در زبان عبری، در تورات اشتباه شده است.

زیگموند فروید در دنباله این تذکر خود که برای چه یک پرنسس مصری کودکی ناشناس را که از آب گرفته است باید به نامی عبری نامیده باشد، می‌نویسد: خاخام‌ها غالباً در ارتباط با این پرسش دلیل می‌آورند که کودک عبری بوده است، ولی کدام مدرکی برای عبری بودن او وجود داشته است؟ سبدی به طور غیرمنتظره از رودخانه گرفته شده است بی آن که در آن نوشته‌ای یا علامتی باشد، و در این سبد کودکی سه ماهه وجود داشته که ختنه نشده بوده است، در صورتی که طبق سنت تخطی‌ناپذیر یهود وی در صورت عبری بودن می‌بایست در هشتمین روز تولد خود ختنه شده باشد. موضوع ختنه نشدن موسی خود یکی دیگر از

نقاط ضعف افسانه توراتی موسی است، زیرا موید آن است که این افسانه ریشه یهودی ندارد. دایره المعارف جهانی یهود در این مورد به یک حدیث سنتی کاهنان یهود اشاره می‌کند که موسی از همان هنگام تولد ختنه شده به دنیا آمده بود. ولی چنین معجزه‌ای مستلزم آن بود که از خواست خداوند یهوه ناشی شده باشد، در صورتی که در خود تورات حکایت شده است که این خداوند پس از آن که ماموریت نجات قوم اسرائیل از مصر را به موسی محول می‌کند متوجه می‌شود که موسی ختنه نشده است، بدین جهت در طول راه به دنبال او می‌دود تا او را بکشد، و فقط حضور ذهن صفوره همسر موسی وی را از مرگ نجات می‌دهد (سفر خروج، باب چهارم، ۲۴).

همچنان که سارگن پادشاهی خود را با باغبانی آکی پدرخوانده خود آغاز کرده بود، موسی نیز پیغمبری خود را با گله‌بانی کاهن مدیان پدر زن خود آغاز می‌کند، و در همین زمان است که یک روز صدای خداوند را از میان شعله‌های آتشی بی‌دود می‌شنود که به او مأموریت خروج قوم اسرائیل را از مصر و فرستادن آنان را به «سرزمینی نیکو و وسیع که شیر و عسل در نهرهای آن جاری است» می‌دهد^۱ (سفر خروج، باب سوم، ۱-۸)، و چون موسی نام او را می‌پرسد وی خود را خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب معرفی می‌کند که موسی نام او را نمی‌دانسته است و قوم او نیز علی‌رغم ۴۳۰ سال زندگی در مصر از آن بی‌خبر بوده اند (همان جا، ۶ و ۱۳). وعده‌ای که خداوند درباره فرستادن قوم یهود به سرزمین وسیع شیر و عسل می‌دهد وعده چنان بی‌پشتوانه‌ای است که حتی یکی از معتبرترین قدیس‌های مسیحیت، هیرونیموس (سن ژروم)، مترجم لاتینی تورات، آن را در نامه‌ای که به قدیس

۱- این وعده سرزمینی با جوی‌های شیر و عسل در قرآن نیز تکرار شده، منتها این جوی‌ها به جای ارض موعود در بهشت جای داده شده اند (مجم، ۱۵).

دیگری نوشته و ولتر متن ترجمه شده آن را در «ارزیابی کتاب مقدس» خود نقل کرده مورد تخطئه قرار داده است: «من از همه آن کسانی که مدعی هستند قوم یهود پس از خروج از مصر یک سرزمین نیکو و وسیع را که نه‌های شیر و عسل در آن جاری است در اختیار گرفت تقاضا می‌کنم آنچه را که این قوم صاحب شده اند به ما نشان دهند، زیرا تا آنجا که من می‌دانم عرض این سرزمین از یوبه تا بیت اللحم پانزده فرسخ بیشتر نیست که هیچ نهر شیر و عسلی هم در آن پیش از این زبانی گشاده داشته ام و نه از وقتی که با بنده خودت سخن گفتم، بلکه مردی کند زبان و الکن هستم (سفر خروج، باب چهارم، ۱۰)، ولی در همین زمینه در کتاب اعمال رسولان تصریح شده است که موسی زبانی رسا و قدرت بدنی بسیار داشت (عهد جدید، کتاب اعمال رسولان، باب هفتم، ۲۲).

فصل معجزات محیرالعقول موسی در مصر یکی از نامعقول‌ترین و در عین حال ناخوشایندترین فصول همه تورات است، زیرا از یک سو محتوای آن با همه قوانین گرداننده کائنات تناقض دارد، و از سوی دیگر خدائی را که مدعی این گردانندگی است از دیدگاه اخلاقی در موضع چنان زشت و نامطلوبی قرار می‌دهد که نظیر آن را حتی در بدترین اسطوره‌های مذاهب اساطیری جهان کهن نمی‌توان یافت. در این سریال ده مرحله‌ای مرگ و وحشت، یک سناریوی واحد ده بار پی‌پی تکرار می‌شود: موسی و برادرش هارون، به دستور مستقیم یهوه، هر بار از فرعون می‌خواهند که با خروج قوم اسرائیل از مصر موافقت کند، زیرا که در غیر این صورت خدای اسرائیل بلای وحشتناکی بر مصر و مصریان نازل خواهد کرد، ولی هر بار نیز پیشاپیش یهوه به طور خصوصی به موسی خبر می‌دهد که خود او دل فرعون را سخت خواهد کرد تا این درخواست موسی را نپذیرد و از این راه به یهوه بهانه بدهد که

بلاى تازه‌اى بر مصر نازل كند. در همه اين موارد قربانيان اصلى مردم عادى مصر هستند كه نه هيچ سهمى در گناه فرعون دارند و نه از آنان در اين باره نظرى خواسته شده است. نه بار پيائى اين ماجرا به يك صورت تكرر مى‌شود، تنها با اين تفاوت كه هر بار نوع بلاها تغيير مى‌كند. در اين بلايى نه گانه تمام گاوها و گوسفندها و اسبها و الاغها و شتران مصر مى‌ميرند، تمام ماهيان نيل بر اثر تبديل آب نيل به خون تلف مى‌شوند، تمام درختان ميوه‌دار و بى‌ميوه مصر خشك مى‌شوند به طورى كه «هيچ درخت و سبزي و گياهى در سرتاسر مصر باقى نماند»، همه مصريان، پير و جوان و زن و مرد و كودك به انواع بيمارى مبتلا مى‌شوند، و تنها قوم اسرائيل هستند كه هيچ يك از اين بلايا شامل حال آنها نمى‌شود. منطقاً وقتى كه نوبت به بلاى دهمين مى‌رسد، در مصر نه مطلقاً گياه و درختى وجود داشته باشد، نه گاو و گوسفندى، نه آدم تندرستى، و خود تورات نيز اين مشكل را حل نكرده است كه اصولاً چگونه مردم مصر توانستند در چنين شرايطى زنده بمانند و نسل‌هاى ديگرى از آنان بعداً در اين سرزمين بى آب و علف و محروم از هر موجود زمينى و دريائى، به زندگى خود ادامه دهند.

دهمين و آخرين بلاى يهوه، نقطه اوج اين سريال مرگ و وحشت است: اين بار خداوند به پيغمبرش خبر مى‌دهد كه تصميم گرفته است يك بلاى ديگر نيز بر سر فرعون و مردم مصر وارد آورد و بعد ديگر دل او را سخت نكند تا يهوديان را رها كند كه از كشورش بيرون روند: «... و موسى به قوم اسرائيل گفت: خداوند مى‌فرمايد كه قريب به نصف شب خود در ميان مصر بيرون خواهيم آمد و در خانه هر خانواده مصرى، از فرعون كه بر تختش نشسته است تا كنيزى كه در پشت دستگاه خميرگيرى خود باشد، وارد خواهيم شد و فرزند ارشد خانواده را به دست خود سر خواهيم بريد، و همه نخست‌زادگان اسيرانى را كه در زندان‌ها

هستند و نخست‌زادگان بهائیم را نیز (که البته قبلاً تمامی آنها مرده بودند) خواهیم زد، و نعره عظیمی در همه سرزمین مصر برخواید خاست که مثل آن نشده و مانند آن دیگر نخواهد شد، زیرا که خانه‌ای نخواهد ماند که در آن مرده‌ای نباشد، اما بر جمیع بنی اسرائیل سگی نیز زبان خود را تیز نکند و نه بر بهائیم آنان تا بدانید که خداوند در میان مصریان و اسرائیلیان فرق گذارده است . . . و هر خانه‌ای که اسرائیل در آن باشد بره بی‌عیب نرینه از گوسفندان یا از بزها بگیرند و آن را در عصر ذبح کنند و از خون آن بر هر دو قائمه و بر سردر خانه خود بپاشند تا برای من نشانی باشد (در تورات مشخص نشده است که در حالی که در یک بلای قبلی همه حیوانات اهلی و غیر اهلی مصر مرده بودند اسرائیلیان این ششصد هزار بره نرینه یک‌ساله بی‌عیب را از کجا آوردند؟) و گوشت قربانی را در آن شب بخورند، به آتش بریان کرده با نان فطیر و سبزی‌های تلخ، و از آن هیچ خام نخورند، و نه پخته با آب، بلکه به آتش بریان شده کله‌اش را و پاچه‌هایش و اندرونش را، و چیزی از آن تا صبح نگاه ندارند و آنچه تا صبح مانده به آتش بسوزانند، و آن را کمر بسته و نعلین بر پا و عصا در دست به تعجیل بخورند. و در آن شب من از زمین مصر عبور خواهم کرد و همه نخست‌زادگان زمین مصر را از انسان و بهائیم خواهم کشت، و آن خون علامتی برای شما خواهد بود بر خانه‌هایی که در آنها می‌باشید و چون خون را ببینم از خانه شما خواهم گذشت و هنگامی که زمین مصر را می‌زنم آن بلا برای شما بر شما نخواهد آمد، و این روز را عیدی برای خداوند نگاه دارید و آن را به قانون ابدی نسلا بعد نسل عید نگاه دارید» (سفر خروج، خلاصه شده از باب‌های یازدهم و دوازدهم). «و واقع شد که در نصف شب خداوند همه نخست‌زادگان زمین مصر را از نخست‌زاده فرعون که بر تخت نشسته بود تا نخست‌زاده اسیری که در زندان بود و همه

نخست‌زاده‌های بهائم را به دست خود کشت و خانه‌ای نبود که در آن مرده‌ای نباشد» (همان جا، ۲۹ و ۳۰).

به همراه این خبر، یهوه این ماموریت را نیز به موسی می‌دهد که محرمانه به اسرائیلیان توصیه کند که: «هر مرد یهودی از همسایه مصری خودش و هر زن یهودی از همسایه مصری خودش هر قدر بیشتر آلات نقره و آلات طلا به امانت بخواهد، تا در بیرون رفتن از مصر این امانتی‌ها را با خود ببرند» و اضافه می‌کند که: «من قوم اسرائیل را در نظر مصریان مکرم خواهم ساخت تا به آنها اعتماد کنند و هر آنچه خواستند به ایشان بدهند.» به روایت تورات این هر دو برنامه دقیقاً انجام می‌گیرد و در شب مقرر در سرتاسر مصر نخست‌زادگان کلیه خانواده‌های مصری و حیوانات‌شان به دست یهوه سر بریده می‌شوند و بعد یهودیان با همه اموال غارتی مصر را ترک می‌گویند (سفر خروج، باب‌های یازدهم و دوازدهم).

لازم به یادآوری است که عید پسخ (فصح) یکی از دو بزرگ‌ترین عید سالانه یهودی که بعداً از جانب جهان مسیحیت به صورت عید پاک (Easter) پذیرفته شد یادگاری از همین کشتار «خداپسندان» در مصر است.

بهتر است به جای هر توضیح بیشتری در این زمینه، تذکری را که ولتر در «ارزیابی کتاب مقدس» و در «دیکسیونر فلسفی» خود آورده است عیناً ترجمه کنم: «بسیاری از منتقدین، که البته ایمان پر و پا قرصی ندارند، درباره این فصل از تورات مقدس با بی‌پروائی کفرآمیزی اظهار نظر می‌کنند. در درجه اول برای آنان درک فلسفه این امر دشوار است که خداوند با چنین صراحت و چنین تأکیدی به قوم برگزیده خود دستور دزدی و کلاهبرداری داده باشد و خود نیز نفوذ خدائی خویش را به کار برده باشد تا همسایه‌های مصری یهودیان

هر چه آسان تر و بیشتر فریب بخورند و بهتر غارت شوند. در درجه دوم تجسم خدائی که به دست خودش همه نخست زادگان یک ملت را، از فرزند ارشد پادشاه گرفته تا نوزادگان کلیه چهار پایان بزرگ و کوچک را گردن بزند برای آنان بسیار دشوار است، زیرا از خود می پرسند که اگر هم آدم های پیر و جوان تقصیری داشته اند، گناه نوزادانی که در این شب از پستان مادران شان شیر می خورند و گناه بره ها و گوساله های تازه به دنیا آمده ای که کشته شدند چه بوده است؟ و اصولاً مصلحت چنین سلاخی بی سابقه که به دست شخص خداوند زمین و آسمان صورت گرفته چه بوده است، جز این که به نوشته خود تورات این یهودیان از مصر بیرون روند و در مدت چهل سال سرگردانی تا به آخرین نفرشان در بیابان بمیرند و حتی یک نفرشان به ارض موعود خود پا نگذارند؟

چه تعدادی جوان و کودک مصری، که کمترین مسئولیتی در آنچه در کشورشان می گذشته نداشته اند در این قصابی آسمانی گردن زده شده اند؟ در خود تورات آمده است که شماره جنگجویان مسلح یهودی تنها در استان جشن مصر ششصد هزار نفر بوده، یعنی حداقل ششصد هزار خانواده یهودی در این ایالت می زیسته اند، و می دانیم که مصر در آن زمان به چهل استان تقسیم شده بود، یعنی با این حساب می بایستی بیست و چهار میلیون خانواده در آن زندگی کنند، و خداوند نیز تنها در عرض یک شب ۲۴ میلیون نوجوان و نوزاد مصری را، به اضافه شمار نامعدودی حیوان نوزاده به دست خود کشته باشد. البته نباید فراموش کرد که کارهای خدایان همیشه در ابعاد بسیار بزرگ تر از ابعاد ما آدمیان ناچیز و فضول انجام می گیرد» (ارزیابی کتاب مقدس، مصل خروج، حاشیه ۸ و ۹).

بسیاری دیگر از اندیشمندان جهان مسیحیت حتی در طول قرون پیش از ولتر، به جنبه

غیر انسانی و وحشیانه این داستان توراتی اعتراض کرده اند که از جمله آنها از این نوشته قدیس معروف قرن چهار میلادی، سن گرگوریوس، بنیان‌گذار کلیسای یونانی می‌توان نام برد که: «اگر فرعون مقصر است چرا باید همه مصریان بابت گناه او مجازات شوند؟ و اگر هم مصریان در این گناه سهیم اند چرا باید فرزندان نوزاد یا نوجوان آنان کیفر گناه پدرانشان را پس بدهند؟»

فصل خروج قوم اسرائیل از مصر نیز، آن طور که در تورات آمده به نوبه خود پر از تناقضها و اشتباهات است. بنی اسرائیل با ششصد هزار مرد مسلح همراه با زنان و فرزندان‌شان و «بسیاری از گروه‌های مختلفه دیگر و گله‌ها و رمه‌ها و مواشی بسیار سنگین» کوچ می‌کنند و از دریای سرخ که به امر یهوه و با اشاره عصای موسی از میان به دو نیم شده است به راحتی می‌گذرند، ولی در این موقع یهوه از این که قدرت خود را باز هم بیشتر به مصریان نشان نداده و از آنان زهر چشم کافی نگرفته است پشیمان می‌شود و طبق عادت چند ماهه، یک بار دیگر «دل فرعون را سخت می‌کند» تا او را وا دارد که با «تمامی اسبان و ارابه‌ها و سواران خود از عقب بر ایشان تاخته به میان دریا در آید»، و در این وقت خدا دوباره دست به کار می‌شود و چرخ‌های ارابه‌های آنان را یکی یکی بیرون می‌آورد تا آنها را به سنگینی برانند، سپس به موسی فرمان می‌دهد که دست خود را بر دریا کند تا «آب‌ها بر مصریان و بر ارابه‌ها و سواران ایشان برگردد» و به وقت طلوع صبح دریا به صورت اولیه خود بر می‌گردد و «ارابه‌ها و سواران و تمامی لشکر فرعون را چنان می‌پوشاند که یکی از ایشان هم باقی نمی‌ماند» (سفر خروج، باب چهاردهم). ولی کتاب مقدس که ظاهراً همه این ماجرا را بر اساس گفته خود یهوه نقل کرده نه توضیحی در این باره داده است که چگونه اسب‌هایی که

همه آنها قبلاً در معجزه موسی با بلای آسمانی مرده بودند بر ارابه‌های جنگی فرعون در تعقیب یهودیان بسته شده بودند، و نه پیش‌بینی کرده است که سه هزار سال بعد از آن مومیائی همین فرعونی که در معجزنمائی یهوه و موسی در آب‌های دریای سرخ غرق شده بود به صورتی دست‌نخورده در موزه باستان‌شناسی قاهره در معرض انظار عمومی گذاشته شود. این موضوع را نیز ظاهراً از یاد برده است که تمامی این افسانه دوپاره شدن آب دریا در پیش روی یک لشگر و عبور آن از یک مسیر خشک رونوشت دقیق افسانه‌ای بابلی است که دست کم به هزار سال پیش از تورات مربوط می‌شود و ولتر آن را در ارزیابی کتاب مقدس خود نقل کرده است.

تذکرات متعدد دیگری در ارتباط با این افسانه «دریای قلزم» داده شده است که شاید جالب‌ترین آنها تذکر جان برایت نویسنده کتاب «موسی» باشد که حساب کرده است اگر جمعیت سه میلیون نفری اسرائیلی‌هائی که از مصر بیرون آمدند در یک ستون چهار نفری پشت سر یکدیگر حرکت می‌کردند صفی به طول ۶۰۰ کیلومتر از آنان تشکیل می‌شد که تمامی صحرای میان مصر و سینا را در اشغال خود می‌گرفت، و می‌پرسد که چنین صفی چگونه در عرض چند ساعت از دریا گذشت برای این که سحرگاه همان شب دریا برگردد و فرعون و سپاهیان او را در خود غرق کند؟ تذکر اسقف انگلیسی قرن گذشته، ویلیام کنسو به نوبه خود شایان یادآوری است که اگر اسرائیلیان دارای ششصد هزار مرد جنگی بودند اصولاً چه احتیاجی به فرار از برابر مصریان داشتند، و چرا این عده کثیر، وقتی که سپاهیان بسیار معدودتر فرعون را در پشت سر خود دیدند، «سخت ترسیدند و نزد خداوند استغاثه کردند، و به موسی گفتند که آیا در مصر قبر کافی نبود که ما را آوردی تا در اینجا بمیریم؟» (سفر

خروج، باب چهاردهم، ۱۰ و ۱۱).

بسیاری از پژوهشگران در سال‌های اخیر بر این واقعیت انگشت نهاده‌اند که در حالی که به نوشته افلاطون داستان غرق قاره آتلانتیس در چند هزار سال بعد از وقوع آن توسط کاهنان مصری برای وی حکایت شده بود، چگونه همین کاهنان حتی کلمه‌ای از داستان دریای سرخ و غرق فرعون کشور خودشان در آن برای همین افلاطون نگفته بودند؟ و چگونه است که بعد از آن نیز خبری از این ماجرای خارق العاده به گوش هیچ خاص و عامی در هیچ گوشه دیگر دنیای کهن نرسید، و از آن مهم‌تر، چه طور کشور و ملت مصر بعد از چنین بلایایی توانستند به زندگی خود ادامه دهند، و با کدام وسایلی ادامه دهند؟ به تذکر جان برایت اگر حتی بخش کوچکی از روایات تورات درباره این معجزات ادعائی واقعیت می‌داشت مسلماً در اسناد بی‌شمار مصر کهن، که همه آنها باقی مانده است، به صورت حوادثی بسیار مهم از آنها یاد می‌شد، زیرا که هر کدام از این حوادث از قحطی‌هایی که جزئیات آنها در این اسناد ثبت شده است به مراتب ویرانگرتر بوده‌اند، و کدام عقل سلیمی می‌تواند قبول کند که حادثه دوپاره شدن دریا و عبور چند میلیون نفر از آن و یک‌پاره شدن دوباره همین دریا و غرق چند هزار نفر دیگر در آن، من جمله پادشاه کشور، بدان اندازه اهمیت نداشته باشد که لااقل اشاره‌ای در تاریخ مصر یا تواریخ دیگر ملل باستانی جهان بدان شده است؟

با همه اینها، عالی‌جناب کاردینال هرگن رویتر اسقف آلمانی قرن گذشته که همانند سایر بلندپایگان کلیسا این افسانه بی‌پشتوانه را بی‌کم و کاست پذیرفته است، با محاسبات دقیق بدین نتیجه رسیده است که تاریخ خروج موسی و یهودیان او از مصر دقیقاً سال ۲۷۲۷ از خلقت دنیا بوده است، درست به همان ترتیب که عالی‌جناب جیمز آشیر ایرلندی قبل از او با

محاسبات دقیق تاریخ خلقت دنیا را دوشنبه ۲۶ اکتبر ۵۷۵۷ سال پیش تعیین کرده بود. پس از خروج از مصر، اسرائیلیان بر سر راه خود از منطقه قوم مدیان در شمال بحر احمر و مجاور خلیج عقبه کنونی می‌گذرد و این تماس با قوم مدیان بعدها برای آنان اهمیتی سرنوشت‌ساز پیدا می‌کند که زیگموند فروید درباره آن می‌نویسد: قبایل یهودی که بعداً ملت اسرائیل را به وجود آوردند پس از ترک مصر خدای محلی قوم مدیان را که بر سر راه آنها بود به خدائی خودشان برگزینند و این خدا یهوه نام داشت که اینان برای نخستین بار با او آشنا می‌شدند. تمام افسانه‌هایی که بعدها در ارتباط با این خدا ساخته شد، من جمله نقش خاص او در مورد خروج قوم یهود از مصر و معجزات ده‌گانه‌ای که به نام او ساخته شد، و خروج یهودیان به سرکردگی مردی یهودی به نام موسی، افسانه‌هایی صرفاً خیالی است که بسیار بعد از آن شکل گرفت.

در جای دیگر همین کتاب، فروید (که خودش یهودی است) در توصیف این خدای ناشناخته می‌نویسد: «یهوه، خدای محلی یک قوم فلسطینی که به عنوان خدائی توحیدی به ملتی نوساخته ارمغان داده شد خدائی بزرگ و برتر نبود، به عکس خدای حقیر خون‌خوار و خشن و درنده‌ای بود که برای تحقق وعده‌ای بی‌پشتوانه که قوم خود را صاحب سرزمینی با جوی‌های شیر و عسل کند، راهی بهتر از این نیافت که از آنها بخواهد همه ساکنان این سرزمین را از دم شمشیر بگذرانند.

«سه ماه بعد از بیرون آمدن بنی اسرائیل از مصر، یهودیان به رهبری موسی به صحرای سینا می‌آیند و در آنجا اردو می‌زنند، و موسی برای دیدار خداوند به بالای کوه می‌رود. ماجرای این دیدار به تفصیل در تورات آمده است:

«و موسی با هارون و ناداب و ابیهو و هفتاد نفر دیگر از مشایخ اسرائیل بالا رفت، و همگی آنان خدای اسرائیل را دیدند، زیر پایش یاقوت کبود شفاف و مانند ذات آسمان در صفا. پس خدا را دیدند و خوردند و آشامیدند. و خداوند به موسی گفت نزد من به کوه بالا بیا و آنجا باش تا لوح‌های سنگی و احکامی را که نوشته‌ام به تو بدهم اما قوم همراه تو بالا نیایند. پس موسی به کوه خدا بالا آمد و چون به فراز کوه برآمد ابر کوه را فرو گرفت. و روز هفتمین خدا موسی را از میان ابر ندا در داد» (سفر خروج، باب بیست و چهارم، ۹-۱۶).

به نوشته تورات خداوند برای نخستین بار نام واقعی خود یعنی یهوه را در بالای کوه سینا به موسی فاش می‌کند (سفر خروج، باب بیستم، ۲)، و باز نوشته دیگر همین تورات خدا پیش از آن، در هنگام ماموریت دادن به موسی برای دیدار فرعون، به وی بروز داده بود که او قبلاً نیز با چند پیامبر دیگرش گفتگو کرده ولی نام حقیقی خودش را به آنها نگفته است: «... و خداوند به موسی گفت: من یهوه هستم که پیش از این به ابراهیم و اسحاق و یعقوب نیز ظاهر شدم، ولی نام واقعی خود را به ایشان نگفتم، بلکه خود را ال شدائی خواندم و آنها نیز مرا به این نام شناختند» (سفر خروج، باب ششم، ۲ و ۳)، ولی در همین تورات آمده است که قبل از این اعتراف خداوند به موسی از درون آتش بی‌دود گفته بود: «مشایخ بنی اسرائیل را جمع کن و به آنها بگو که یهوه خدای پدران شما به من ظاهر شد و چنین گفت» (سفر خروج، باب سوم، ۱۵)، و باز در همین تورات آمده است که خود یهوه در گفتگو با ابراهیم بدو گفت: «من یهوه خدای تو هستم که تو را اور کلدانیان بیرون آوردم تا این زمین را به ارثیت به تو و به ذریت تو ببخشم» (سفر پیدایش، باب پانزدهم، ۷)، باز هم به نوشته همین تورات مدت‌ها پیش از دیدار خدا و موسی در کوه سینا، نوح پیغمبر پس از آن که شراب فراوان نوشید و

مست شد و فرزند او در مستی عورت برهنه او را دید وی را نفرین کرد و گفت که: «متبارک باد یهوه که فرزندان دیگر مرا برکت دهد ولی این فرزندی که عورت مرا دیده است بنده آنان باشد» (سفر پیدایش، باب نهم، ۲۰-۲۶). هنوز به روشنی معلوم نشده است که در مورد این ضد و نقیض‌های پی‌پی خود یهوه اشتباه کرده یا پیغمبرش موسی، یا خاخام‌هایی که بعداً تورات را به نام خدا و موسی نوشتند.

به نوشته تورات، خداوند شخصاً دو لوحه حاوی ده فرمان معروف را که به دست خود نوشته است در قلعه سینا به موسی می‌دهد (سفر خروج، باب بیست و چهارم، ۱۲ و سفر تثنیه، باب نهم، ۱۰). این روایت در قرآن از زبان خود خداوند تأیید شده است: «و ما کتاب قانون را به موسی عطا کردیم» (بقره، ۵۳، انبیاء، ۴۸). متن این قوانین در دو کتاب مختلف تورات به تفصیل آمده است: «خدائی غیر از من نخواهی داشت، نام خدای خود را به باطل نخواهی برد، روز شنبه را مقدس خواهی داشت و در آن روز هیچ کاری نخواهی کرد، پدر و مادرت را احترام خواهی گذاشت تا روزهای زندگانی‌ات درازتر شود، قتل نخواهی کرد، زنا نخواهی کرد، دزدی نخواهی کرد، شهادت دروغ نخواهی داد، به خانه همسایه خودت و به زن او و غلام و کنیز و گاو و الاغ او طمع نخواهی کرد» (سفر خروج، باب بیستم، ۷-۱۷، سفر تثنیه، باب پنجم، ۷-۲۱). طبق تأکید هر دو کتاب آسمانی، این قوانینی که خداوند مستقیماً متن آنها را به موسی داده یا بدو نازل کرده است قوانینی آسمانی و ناشناخته بوده اند، با این همه کشف الواح باستانی اکدی در شهر شوش در سال ۱۹۰۴ توسط هیئت باستان‌شناسی فرانسوی و ترجمه متون مفصلی که بر آنها حک شده است نشان داده که تمامی این قوانین، تقریباً به صورت تحت اللفظی، از مجموعه قوانین حمورابی پادشاه معروف بابل در قرون هجدهم پیش

از میلاد مسیح (۱۶۸۶-۱۷۲۸) گرفته شده اند. این مجموعه که جمعاً شامل ۲۸۲ قانون است، به زبان اکدی و به خط میخی بر روی لوح بزرگی که در بالای آن تصویر حمورابی در حال دریافت این لوح از «شمش» خدای آفتاب نقش شده و اکنون در موزه لوور نگهداری می‌شود حکاکی شده است.

به غیر از ده ماده معروف، قسمت اعظم از دیگر مواد قانون حمورابی را در قوانین جزائی و حقوقی دیگری که یهوه به طور شفاهی به موسی ابلاغ می‌کند و تمام کتاب لاویان و بخش اعظم کتاب تثنیه تورات بدان‌ها اختصاص یافته، منعکس می‌توان یافت. «آلبرایت» کارشناس برجسته آئین یهود متذکر می‌شود که این قانون تورات (سفر خروج، باب بیست و یکم، ۲۸) که هر گاه گاوی مردی یا زنی را طوری شاخ بزند که آنها بمیرند باید گاو را سنگسار کنند ولی گوشتش را نخورند، تکرار کلمه به کلمه قانون بابلی است، و در عین حال تذکر می‌دهد که کلمه «الوهیم» (خدایان) که در تورات به جای الوه (خدا) به کار رفته و در طول قرون متمادی مشکل غیر قابل حلی برای مفسران تورات به وجود آورده است، اقتباسی است که بدون توجه از متن بابلی «خدایان» صورت گرفته است.

فرامین یهوه به موسی در کوه سینا شامل مسائل حقوقی و مذهبی عجیبی مربوط به زندگانی روزمره قوم برگزیده او است، که تقریباً تمام کتاب «سفر لاویان» و بخش مهمی از «سفر تثنیه» تورات را شامل می‌شود. نمونه‌های کوتاه زیر منتخبی از این فرمان‌های الهی است: «و خداوند به موسی گفت: زنی پیش چهارپائی نایستد تا با او جماع کند. و هیچ کس به احدی از اقربای خویش نزدیکی ننماید تا کشف عورت او بکند، و کسی که عورت پدر خود را کشف نماید البته کشته شود، و کسی که با زن عموی خود بخوابد بی‌کس خواهد بود، زیرا که

عورت عمومی خود را کشف کرده است، و البته عورت مادر خود را کشف مکن و عورت زن پدر خود را کشف مکن، و عورت خواهر خود را خواه دختر پدرت و خواه دختر مادرت باشد کشف مکن، و عورت دختر پسر و دختر دخترت و دختر زن پدرت را که از پدر تو زائیده شده باشد، و عورت خواهر پدرت و خواهر مادرت را کشف مکن، و عورت برادر پدرت را کشف مکن، و عورت عروس خود را کشف مکن و عورت زن برادر خود را کشف مکن، و عورت زنی را با عورت دخترش را با هم کشف مکن، و دختر پسر او یا دختر دختر او را مگیر تا عورت‌شان را کشف کنی» (سفر لایوان، باب بیست و هفتم، سفر تثنیه، باب‌های دوازدهم تا بیست و سوم).

«و خداوند به موسی گفت: بهیمة خود را با بهیمة دیگری که از جنس او نباشد به جماع وادار مکن و در تاکستان خود دو قسم تخم مکار، و گاو و الاغ را با هم به کار شیار وادار مکن، و پارچه مختلط از پشم و کتان با هم میپوش، و به قوم بگو که گوشه‌های موی سر خود را نچینند و گوشه‌های ریش خود را نچینند، زیرا که من یهوه خدای شما هستم. و هر کس از بنی اسرائیل که عیبی در بدن داشته باشد نزدیک خیمه اجتماع نیاید تا قربانی خدای خود را بگذراند، و نه مرد کور و لنگ و نه پهن‌بینی و نه زیاده‌الاعضاء و نه شکسته‌پا یا شکسته‌دست یا کوژپشت یا کوتاه قد، و نه کسی که در چشم خود لکه دارد، و نه جرب‌دار و کر و نه شکسته‌بیضه. و آن ذبیحه‌ای را که بیضه‌اش کوفته یا فشرده یا شکسته یا بریده باشد برای خداوند نزدیک میارید و قربانی مگذرانید. و شخصی که کوبیده‌بیضه یا آلت‌بریده باشد داخل جماعت خداوند نشود، و حرام‌زاده داخل جماعت خداوند نشود، خودش تا پشت دهم او... و هر که انسانی را بزند و او بمیرد هر آینه کشته شود، اما اگر قصد او نداشت بلکه خدای وی را

به دستش رسانید آن گاه مکانی برای او معین کنم تا بدان جا فرار کند. هر که آدمی را بدزدد و او را بفروشد هر آینه کشته شود. و هر که پدر یا مادر خود را لعنت کند هر آینه کشته شود. و اگر کسی را پسری باشد که سخن پدر و مادر خود را نشنود پدر و مادرش او را گرفته نزد مشایخ شهر به دروازه محله آورند و به مشایخ شهر گویند که این پسر ما سرکش است و سخن ما نمی شنود، پس جمیع اهل شهر او را به سنگها سنگسار کنند تا بمیرد. اگر دزدی در رخنه کردن گرفته شود اگر آفتاب بر او طلوع کرد بعوض دزدی که کرده فروخته شود. هر که با حیوانی مقاربت کند هر آینه کشته شود. و زن جادوگر هر آینه کشته شود. و اگر دختر باکره‌ای به مردی نامزد شود ولی در شهر کس دیگری او را یافته و با او بخوابد پس هر دوی ایشان را به دروازه شهر ببرند و با سنگها سنگسار کنند تا بمیرند (سفر تثنیه، باب بیست و چهارم)، و اگر کسی اسم یهوه را به بدی بر زبان آورد هر آینه کشته شود و تمامی جماعت البته او را سنگسار کنند خواه در شهر خود باشد و خواه در غربت باشد چون که اسم یهوه را به بدی آورده است کشته شود (سفر لاویان، باب بیست و چهارم، ۱۶)، و اگر برادر تو با پسرت یا دخترت یا همسر هم آغوش تو یا دوست جان در یک قالب تو اسم مرا به بدی بیاورد البته او را به قتل برسان، و اول دست تو به قتل او دراز شود و بعد دست تمامی قوم، او را با سنگها سنگسار نما که بمیرد تا جمیع اسرائیلیان چون این را بشنوند بار دیگر چنین عمل زشت را نکنند» (سفر تثنیه، باب چهاردهم، ۶-۱۱).^۱

۱- شماره قتل‌هایی که مستقیماً به فرمان یهوه، و در یک مورد نیز به دست خود او صورت گرفته است، بر اساس آنچه در این باره در تورات آمده توسط ولتر در کتاب «فلسفه تاریخ» او به شرح زیر آمارگیری شده است: یهودیانی که به جرم پرستش گوساله طلائی در صحرای سینا توسط لاویان موسی گردن زده شدند ۲۳۰۰۰ نفر، یهودیانی که در عصیان قارون علیه موسی گردن زده شدند یا در آتشی که به فرمان یهوه نازل شد سوختند ۱۴۹۵۰ نفر، یهودیانی که به خاطر زنا با دختران قوم مادبان شکم‌شان با نیزه سوراخ شد ۲۴۰۰۰ نفر، یهودیانی چون نتوانسته بودند کلمه مقدس Shibolet را تلفظ کنند در گلوگاه رودخانه اردن به امر یهوه هلاک شدند ۴۲۰۰۰ نفر، یهودیانی که به دست بنیامینی‌ها گردن زده شدند و بنیامینی‌هایی که خودشان توسط قبایل دیگر یهودی کشته شدند ۸۵۰۰۰ نفر؛ یهودیانی که «صندق میثاق» را از فلسطینی‌های غاصب پس گرفتند (که یهوه همه آنها را دچار بواسیر کرده و روده‌هایشان را از مقعدها بیرون آورده بود)، و این صندوق را به محل اصلی آن باز گرداندند ولی به علت نگاه کردن به درون صندوق مورد خشم خداوند قرار

در مورد برخی از احکام، اختصاصاً خداوند تأکید می‌کند که این مقررات باید تا ابدالابد رعایت شوند:

«و خداوند موسی را خطاب کرده گفت: بنی اسرائیل را بفرما تا روغن زیتون صاف کوبیده شده برای روشنائی بگیرند تا چراغ را دائماً روشن داشته باشند، و به آنان بفرما که این پشت در پشت برای آنها فریضه ابدی خواهد بود» (سفر لاویان، باب بیست و چهارم، ۱ و ۲)، و نیز خداوند فرمود: «چون محصول خود را درو کنید، نوبر آن را نزد کاهن بیاورید تا او آن را به حضور خداوند بجناباند، و در هنگام جناباندن یک بره یک‌ساله بی‌عیب برای قربانی به حضور خداوند کباب کند، و دو عشر آرد نرم مخلوط با روغن به آن بیفزائید تا هدیه شما به حضور خداوند خوش‌بو باشد، و اینها برای شما پشت در پشت فریضه ابدی خواهد بود» (سفر لاویان، باب بیست و سوم، ۱۰-۱۴). و از جمله دیگر فرامین است که: «زنی لباس مردان نپوشد و مردی نیز لباس زنان نپوشد، و کسی بر قربان‌گاه خداوند از پله‌ها بالا نرود مبادا عورت او بر آن مکشوف شود» (سفر لاویان، باب بیست و یکم، ۲۶).



فصل مربوط به اقامت طولانی قوم یهود در صحرای خشک سینا از بحث‌انگیزترین فصول تورات است.

در تورات آمده است که یهودیان در صحرای سینا به موسی و برادرش هارون شکایت می‌کنند که کاش در زمین مصر مانده بودیم، زیرا در آنجا نزد دیگ‌های گوشت می‌نشستیم و

گرفتند و دسته‌جمعی به هلاکت رسیدند ۵۰۷۰ نفر، که جمع همه آنها ۲۳۹۰۲۰ نفر می‌شود، به اضافه چند صد هزار نخست‌زاده خانواده‌های مصری که در ماجرای خروج قوم اسرائیل از مصر در عرض یک شب به دست خود یهوه کشته شدند.

نان سیر می‌خوردیم، در حالی که در این صحرای بی آب و علف همه ما از گرسنگی خواهیم مرد (سفر خروج، باب شانزدهم، ۳) و خدا بر آنها مائده آسمانی می‌فرستد که: «بنی اسرائیل مدت چهل سال آن را خوردند» (همان جا، ۲۵). و با این وصف همین خدا این مردم آواره و گرسنه را مأمور می‌کند که در همین بیابان بی آب و علف برای او صندوق مرصعی را به منظور ضبط الواح وی بسازند که مشخصات آن در تورات چنین آمده است: «و خداوند موسی را خطاب کرده فرمود: به بنی اسرائیل بگو برای من صندوقی از چوب شطم بسازند که طولش دو ذراع و نیم و عرضش یک ذراع و نیم و بلندی‌اش یک ذراع و نیم باشد. و آن را به طلای خالص بپوشان و بر بالایش به هر طرف تاجی از طلا بساز، و برایش چهار حلقه طلائی بریز، و دو عصا از چوب شطیم بساز و آنها را با طلا بپوشان . . . و بعد آن تخت رحمت را از طلای خالص بساز، طولش دو ذراع و نیم و عرضش یک ذراع و نیم. دو کروی از طلا بساز که بال‌های خود را بر زمین آن پهن کنند و روی‌های ایشان به سوی یکدیگر باشد . . . و پس خوانی از چوب شطیم بساز که طولش دو ذراع و عرضش یک ذراع و نیم باشد. و آن را به طلای خالص بپوشان و تاجی از طلا به هر طرفش بساز. و حاشیه‌ای به قدر چهار انگشت به اطرافش بساز و برای حاشیه‌اش تاجی زرین از هر طرف بساز. و چهار حلقه از طلا برایش بساز و حلقه‌ها را بر چهار گوشه چهارقائمه‌اش بگذار تا خانه‌ها باشد به جهت عصاها برای برداشتن خوان. و عصاها را از چوب شطیم بساز و آنها را به طلا بپوشان . . . و صحن‌ها و کاسه‌ها و جام‌ها و پیاله‌هایش را بساز و آنها را از طلای خالص بساز . . . و چراغدانی از طلای خالص بساز که شش شاخه از طرفینش بیرون آید . . . و سیبی زیر دو شاخه آن و سیب دیگری زیر دو شاخه دیگر آن و سیبی نیز به زیر دو شاخه دیگر بر شش شاخه‌ای که از چراغدان بیرون می‌آید، و سیب‌ها و

شاخه‌هایش از یک چرخ‌کاری طلای خالص باشد. و هفت چراغ برای آن بساز و چراغ‌هایش را بر بالای آن بگذار تا پیش روی آن را روشنائی دهند. و گل‌گیرها و سینی‌هایش از طلای خالص باشد. و خودش با همه اسبابش از یک وزنه طلای خالص ساخته شود. و مراقب باش که آنها را موافق نمونه‌ای که در کوه به تو نشان دادم بسازی» (سفر خروج، باب بیست و پنجم). یهوه در این راستا همه جزئیات را روشن کرده، اما این موضوع را حل نشده باقی گذاشته است که این صحراگردان آسمان‌جل که حتی نان‌شان هم باید از آسمان برسد چوب سدر و شمعدان طلا و جام‌های زرین و تاج‌های مرصع را از کجا باید بیاورند؟

وقتی که موسی برای دیدار خداوند به بالای کوه سینا می‌رود و چهل روز در آنجا می‌ماند، اسرائیلیان که آزادی خود را و همه چیزشان را مرهون معجزات او و رهبری جنگی پیروزمندانه‌اش هستند با بی‌اعتنائی از هارون برادر او می‌پرسند: «راستی این مرد که اسمش موسی بود و ما را از زمین مصر بیرون آورد چه بر سرش آمده است؟» (سفر خروج، باب سی و دوم، ۱). سپس از هارون می‌خواهند که برای آنان خدایان تازه‌ای بسازد که به خلاف خدای موسی قابل رویت باشند، و هارون که قبلاً واسطه میان خداوند موسی و فرعون مصر بوده و نقشی پیمبرانه در این ماجرا ایفا کرده است از آنها می‌خواهد که گوشواره‌های طلای زنان و پسران و دختران خود را نزد او بیاورند و از این طلاها (که یک‌شبه آنها را آب می‌کند) گوساله‌ای طلایی می‌سازد و آنان مشتاقانه می‌گویند که این خدای ما است که ما را از مصر بیرون آورده است. هارون قربانگاهی بنا می‌کند و قوم «قربانی‌های سوختنی می‌گذرانند و هدایای سلامتی می‌آورند و به خوردن و نوشیدن و لعب می‌پردازند.» و در همین موقع خداوند در بالای کوه به موسی می‌گوید که هر چه زودتر از کوه سرازیر شود و نزد بنی اسرائیل برود،

زیرا قومی که او از سرزمین مصر بیرون آورده است فاسد شده و گوساله‌ای برای خود ساخته اند و نزد آن سجده می‌کنند. موسی به شتاب بر می‌گردد، و وقتی که گوساله طلایی را می‌بیند از خشم دو لوحه فرمان‌های ده‌گانه‌ای را که یهوه با دست خودش نوشته و بدو داده است «و نوشته آن نوشته خود خدا است» می‌شکند، و به دنبال آن گوساله را در آتش می‌سوزاند و بقایای آن را نرم می‌کند و به خورد بنی اسرائیل می‌دهد، و سپس به کشتار آنها می‌پردازد: «آن گاه موسی به دروازه اردو ایستاده گفت: یهوه خدای اسرائیل می‌گوید هر کس از شما شمشیر خود را بر ران خویش بگذارد و از دروازه خود تا دروازه اردو رفت و آمد کند و هر کس برادر خود و دوست و همسایه خود را بکشد. و بنی لاوی موافق سخن موسی کردند و در آن روز قریب به بیست و سه هزار نفر از بنی اسرائیل کشته شدند» (سفر خروج، باب سی و دوم).

دو قرن پیش، بارون دولباخ فیلسوف و نویسنده فرانسوی و دوست ولتر، در کتاب «موزه قدیسین» خود درباره موسی نوشت: «این مردی که قاعدتاً می‌بایست یک مرد خدا باشد، یکی از شریک‌ترین مردانی بوده که از آغاز تاریخ تا به امروز در جهان وجود داشته‌اند، و اتفاقاً خود همین کسی که در دوران خودش و جانشینانش ملت یهود به طور دائم با قتل‌عام‌ها و جنگ‌های تجاوزکارانه و نادرستی‌ها و فریب‌کاری‌های پایان‌ناپذیر سر و کار داشت مدعی بود که خدمت‌گزار مهربان و نرم‌دلی برای یهوه بیش نیست.» هم‌زمان با او، فیلسوف آزاداندیش دیگر «قرن فروغ»، نیکلا فرره، در کتاب «موسیاد» خویش در همین باره نوشت: «در طول نسل‌های پیاپی، از پدران ما و از خود ما خواسته شده است که به عنوان مسیحیان مومن، مردی به نام موسی را قانون‌گذار بزرگ خدا بشماریم که نه تنها اقوام بیگانه را به جرم

یهودی نبودن قتل عام کرد و زنان و کودکان شان را کشت، بلکه خود یهودیان را نیز بارها و بارها واداشت تا به روی همدیگر شمشیر بکشند و مخصوصاً برادران برادران خود را به خاطر فرو نشاندن خشم یهوه از پای آورندند.»

در صحرای سینا یهوه ناگزیر است برای ساکت کردن یهودیان و غر و غرهای دائمی آنان (که اصطلاح معروف ایرادهای بنی اسرائیلی از آن آمده است) پشت سر هم معجزه کند: از آسمان به جای نان مائده «من و سلوی» برای آنها بفرستد (سفر خروج، باب شانزدهم، ۴)، و به جای گوشت، فاخته بلدرچین کباب شده (همان جا، ۱۳) وقتی که تشنه اند برای شان از سنگ آب بیرون بیاورد (سفر اعداد، باب بیستم، ۱۱) و وقتی که ماران بیابان آنها را می گزند مار دیگری از مس به دست موسی بسازد که هر مارگزیده‌ای با دیدن آن علاج شود (سفر اعداد، باب بیست و یکم، ۸) و با همه اینها اسرائیلیان شکایت آوردند که: «ما را چرا از مصر برآوردی تا در بیابان بمیریم، زیرا که آنجا همه چیز بود و اینجا نان نیست و آب هم نیست و دل ما از این خوراک بدمزه‌ای که به ما می‌رسد کراحت دارد» (همان جا، ۵). حتی سخن گفتن الاغ نیز که آنان را ملامت می‌کند نتیجه‌ای نمی‌بخشد (سفر اعداد، باب بیست و دوم، ۲۸).

با آن که یهوه به شفاعت موسی از هلاک دسته جمعی قوم اسرائیل صرف نظر می‌کند، از گناه خود موسی در نمی‌گذرد، زیرا که سهل انگاری او باعث شده است که بنی اسرائیل به اندازه لازم از او نترسند، بدین جهت وی را آگاه می‌کند که پیش از آن که قوم او پا به خاک کنعان بگذارد خواهد مرد و شخصاً به ارض موعود داخل نخواهد شد: «و خداوند به موسی فرمود: آن گاه که کنعان را دیدی به اجدادت خواهی پیوست و به سرزمین موعود داخل نخواهی شد، زیرا که مرا باور نداشتی و در چشم اسرائیلیان کوچک کردی» (سفر اعداد، باب

بیست و هفتم، ۱۳ و ۱۴). موسی پیش از مردن خود، شرح نافرمانی‌ها و «بهانه‌های بنی اسرائیلی» قوم خود را در طوماری می‌نویسد و به دست لاویان می‌سپارد تا آن را در «صندوق میثاق» بگذارند و مدرکی باشد بر این که این قوم تا چه پایه خودخواه و منحرف و نافرمان و خیره‌سرنده، و آن گاه یوشع را به جانشینی خود تعیین می‌کند.

موسی و قوم اسرائیل بعد از خروج از مصر، چهل سال تمام در صحرای سینا سرگردان می‌مانند تا به ارض کنعان برسند، در صورتی که این فاصله می‌توانست در کمتر از چهل روز طی شود. اتفاقاً در خود تورات آمده است که سه روز پس از فرود آمدن از کوه سینا، موسی به دستور خداوند گروهی را برای جاسوسی و خبرگیری درباره سرزمین کنعان بدان جانب می‌فرستد (سفر اعداد، باب سیزدهم، ۱-۳) و اینان به کوهستان جنوبی می‌روند (همان جا، ۱۷-۲۲). ولی با همه این آسانی، خود قوم اسرائیل چهل سال در این بیابان در جا می‌زند. محقق آلمانی، داوبه در اشاره بدین امر می‌پرسد: «آیا قبول کردی که واقعاً موسی مدت چهل سال ۶۰۳۵۵۰ نفر قوم خود را در بیابانی که هیچ وقت امکان تغذیه بیش از هزار نفر را نداشته است نگاه داشته باشد؟»^۱

به هر حال، این سرگردانی چهل ساله باعث می‌شود که همگی آن یهودیانی که مصر را با اطمینان به وعده خداوند یهوه و تأکیدهای پی‌پی موسی به قصد سرزمین شیر و عسل ترک کرده بودند در بیابان بی آب و علف سینا بمیرند. در کتاب یوشع در این باره آمده است: «بنی اسرائیل چهل سال در بیابان سرگردان می‌رفتند تا تمامی آنان یعنی آن مردان جنگی که از مصر بیرون آمده بودند به سر راه در صحرا مردند از آن رو که آواز خداوند را نشنیدند و

۱- رقم ۶۰۳۵۵۰ نفر رقمی است که در خود تورات آمده است (سفر اعداد، باب اول، ۴۶).

خداوند به ایشان قسم خورده گفت شما را نمی‌گذارم که آن زمینی را که شیر و عسل در آن جاری است و برای پدران‌تان قسم خورده بودم که آن را به شما بدهم به چشم ببینید» (صحیفه یوشع بن نون، باب پنجم، ۶).

از ویژگی‌های این اقامت چهل‌ساله قوم یهود در صحرای سینا این است که هیچ‌کدام از یهودیان نوزاد در این مدت علی‌رغم دستور غلاظ و شداد مذهبی ختنه نمی‌شوند، هر چند که در میان ششصد هزار نفری که از مصر باز گشته بودند قاعدتاً کسانی که بتوانند این فریضه مذهبی را اجرا کنند کم نبوده‌اند. بدین جهت یوشع، جانشین جنگی موسی پیش از آغاز قتل‌عام‌های خود در ارض کنعان به فرمان یهوه مجبور می‌شود همه آنها را دسته‌جمعی ختنه کند.

« . . . و خداوند به یوشع فرمود که کاردها از سنگ چخماق برای خود بساز و بنی اسرائیل را همگی مختون ساز. و یوشع کاردها از سنگ چخماق ساخته بنی اسرائیل را بر تل غلفه ختنه کرد، و سبب ختنه کردن این بود که تمامی قوم که در صحرا بعد از بیرون آمدن پدران‌شان از مصر به دنیا آمدند مختون نگشتند و یوشع ایشان را ختنه کرد چون که ایشان را در راه ختنه نکرده بودند» (صحیفه یوشع، باب پنجم، ۲-۷).

ولتر در دیکسیونر فلسفی خود که چندین صفحه آن را به موسی اختصاص داده است، در ارزیابی ادعی تورات در مورد فرار پیروزمندانه بیش از ۶۰۰/۰۰۰ اسرائیلی مسلح از مصر به رهبری یهوه و موسی، می‌نویسد:

«آیا می‌توان فرض کرد که موسی — چنان که تورات ادعا می‌کند — به یهودیان گفته

باشد: «من شما را به صورت ششصد هزار جنگجوی مسلح تحت حمایت خدای شما از

سرزمین مصر بیرون آوردم؟» و این یهودیان بدو پاسخ نداده باشند که: «برای چه این نیروی ششصد هزار نفری ما را علیه فرعون که دویست هزار سرباز بیشتر نداشت و در برابر ما به یقین مغلوب می‌شد و سرزمین آباد و حاصل‌خیز او به تصرف ما در می‌آمد به کار نینداختی؟ اگر خدای ما در یک شب به خاطر ما نخست‌زاده‌های سیصد هزار خانواده مصری را سر برید و بدین ترتیب نیروی زنده مصر را فلج کرد چرا تو نیز بدو اقتدا نکردی و این سرزمین بی‌دفاع را در اختیار ما در نیاوردی؟ و به جای آن ما را به صورت فراریانی بی‌تکلیف و گرسنه در بیابانی بی آب و علف سرگردان گذاشتی؟ و تازه به فرض این که راهی مستقیم برای بردن ما به سرزمین کنعان — که ما هیچ حق قانونی بر مالکیت آن نداشتیم — انتخاب کنی، یعنی از راه کناره دریا به سوی سور و صیدا ببری، به راهی درست در جهت خلاف آن بردی که اگر قصد تسلیم دست‌بسته ما را به دشمنانمان داشتی نمی‌توانستی راهی بهتر از این انتخاب کنی؟ خدا ما را با معجزه‌ای نجات داد، و تو که می‌گوئی فرستاده او هستی پس از مردن تمام نسل اول ما در صحرا، تازه پس از چهل سال به ما می‌گوئی که پدرانمان به علت گناهکاری به فرمان یهوه در بیابان مردند تا هیچ‌کدام از آنها ارض موعود را به چشم نبینند؟»

و هم او، در بخش دیگری از همین فصل، در ارزیابی شخصیت خود موسی، آن طور که در تورات از آن سخن رفته است، تذکر می‌دهد که: «آیا این یهودیان سرگردان صحرای سینا، نمی‌بایست به پیغمبرشان که از دیدار رویاروی خدا در بالای کوه به نزد آنان بازگشته و با دیدار گوساله طلایی آن‌چنان به خشم آمده بود که جابه‌جا دستور کشتن بیست و سه هزار نفر از آنان را داده بود گفته باشند: تو که یک بار به ما می‌گوئی که خدا را از رو به رو دیده‌ای و بار دیگر می‌گوئی که فقط نشیمن‌گاهش را دیدی، چرا به عوض این که برادرت هارون را که

خودش در غیاب تو برای ما گوساله زرین را ساخت تا او را بپرستیم به جای مجازات کردن عنوان کاهن اعظم می‌دهی، ولی بیست و سه هزار نفر از ما را که به دنبال او رفته بودیم به دست لاوی‌های خودت قتل‌عام می‌کنی؟ و تازه به ما می‌گویی که این کشتار کافی نیست و باید برای رضایت یهوه بیست و چهار هزار نفر دیگر نیز کشته شوند، زیرا که یکی از آنها با یک زن قبیله مدیان خوابیده است، در صورتی که تو که پیغمبر مائی خودت با زنی از همین قبیله خوابیده‌ای؟ و تازه در چنین شرایطی ادعای آن را داری که بنده بسیار مهربان و رحیم خداوند هستی؟ ظاهراً باید در انتظار یکی دو بار دیگر مهربانی و رحمت تو و خدایت باشیم تا این بار نسل ما از روی زمین برداشته شود.»

آنچه بر اساس داستان توراتی موسی می‌توان درباره این بزرگ‌ترین شخصیت تاریخ یهود گفت این است که نویسندگان واقعی تورات کوشیده‌اند تا از موسی درست همان پیامبری را بسازند که برای تکمیل اسطوره یهود ضرورت داشته است. در سرتاسر سفر خروج تورات، یهوه بی‌دریغ فرمان کشتار می‌دهد و موسی بی‌دریغ به اجرای این فرمان می‌پردازد. در مصر چند صد هزار کودک و نوجوان مصری با کمک موسی به دست یهوه گردن زده می‌شوند. در سینا موسی به دستور یهوه چهل هزار یهودی را در صحرا وا می‌دارد که همدیگر را بکشند. در شیطیم به خاطر این که یهودیان با دختران قوم همسایه زنا کرده‌اند و نه با دختر قوم خودشان، یهوه به موسی فرمان می‌دهد که تمامی روسای قوم را پیش از آفتاب به دار بیاویزند تا علی‌الحساب بیست و چهار هزار نفر از آنها را با وبا از پای در می‌آورد.

در صحرا یک هیزم‌کش بدبخت به گناه این که در روز شنبه هیزم از زمین جمع کرده، به دستور موسی توسط مجموع یهودیان سنگسار می‌شود، و در آخرین روزهای زندگی،

سرداران سپاه خود را غضب می‌کند که چرا بعد از تصرف سرزمین دشمن به کشتن مردان آن اکتفا کرده و زنان را نکشته اند و دستور خداوند یهود را نادیده گرفته اند. ده معجزه خارق‌العاده که همانند هفت‌خوان رستم یا دوازده‌خوان هرکول از او حکایت شده، به خلاف آن دو تای دیگر داستان دلاوری‌های حماسی نیست، داستان مرگ و خونی است که قربانیان آن به جای دیوان و جادوگران زنان و مردان و کودکان و چهارپایان مصری هستند که در زورآزمایی موسی با فرعون نه هیچ سهمی از مسئولیت داشته اند، نه هیچ نقش منفی یا مثبتی ایفا کرده اند.

جالب این است که برخلاف آنچه عادتاً تصور می‌رود، یهودیانی که به گفته تورات و قرآن به دنبال آن همه معجزه و مبارزه از مصر بیرون می‌آیند و در صحرای سینا مرتباً مائده آسمانی دریافت می‌دارند، نه تنها از این بابت رضایتی ندارند، بلکه دائماً با موسی و با خدایش یهوه درگیر هستند: «و همه قوم اسرائیل گریستند و با فریاد بر موسی و هارون همه‌همه کردند و گفتند که کاش در زمین مصر مرده بودیم، زیرا کیست که در اینجا ما را گوشت بخوراند و ماهی را که در مصر مفت می‌خوردیم و خیار و خربزه و تره و سیر و پیاز به ما بدهد؟ و الان جان ما خشک شده و غیر از این خوراک بی‌مزه‌ای که از آسمان می‌آید چیزی برای خوردن نداریم» (سفر اعداد، باب‌های یازدهم و چهاردهم)، «و به یکدیگر گفتند بهتر است سرداری برای خود مقرر کرده و به مصر برگردیم... آن گاه جلال خداوند در خیمه اجتماع ظاهر شد و گفت تا به کی این قوم مرا اهانت نمایند و این جماعت شریر را که بر من همه‌همه می‌کند بشنوم؟ و اینک ایشان را به وبا مبتلا ساخته هلاک می‌کنم، و لاشه ایشان در این صحرا خواهد افتاد و به زمینی که بدانان وعده کرده بودم هرگز داخل نخواهند شد» (همان جا، باب

چهاردهم).



آئین پرستش یهوه — که بعداً نخستین آئین «توحیدی» تاریخ دانسته شد — از کجا آمده است؟ از وحی الهی؟ از پیامبران یهود؟ از درون فرهنگ اپیرها (عبریان) به عنوان یکی از اقوام سامی خاور نزدیک؟ بررسی گسترده زیگموند فروید در این زمینه به هر سه این پرسش‌ها پاسخ منفی می‌دهد، زیرا وی ریشه این نوآوری را نه در جهان سامی، بلکه در تمدن باستانی مصر و در آئین توحیدی خاصی می‌داند که در قرن چهاردهم پیش از میلاد توسط آمنوفیس سوم، فرعون مصری، بنیاد نهاده شد و در این نوآوری جایی که تا آن زمان در تمدن مصری به صورت سنتی به خدایان متعدد تعلق می‌گرفت به خدای واحدی به نام «آتن» سپرده شد. به همین دلیل خود فرعون نام خویش را به «آتن آخت» تغییر داد و پایتخت کشور را نیز از لوکسور (الاقصر) به شهری نوساخته در کنار نیل به نام «آخناتن» (افق آتن) در محل تل العمارنه کنونی منتقل ساخت. آخناتن رسم پرستش خدای بزرگ آمون و همه دیگر خدایان اساطیری مصر را منسوخ کرد و کاهنان را از ادامه مراسم مذهبی سنتی باز داشت و گرایش توحیدی شگفت‌آوری را رواج داد که در آن خدای آتن (خورشید) به صورتی عرفانی بر همه جهان هستی فرمان‌روا بود و خدائی یگانه بود که زندگی و روشنائی و زیبائی جلوه‌های بنیادی او بود و جلالش در جزء جزء اجزاء آفرینش منعکس می‌شد. این نوآوری آخناتن و همسر زیبا و معروفش نفرتی تی واکنش گسترده‌ای را از جانب کاهنان قدرتمند مصری که موجودیت و قدرت همه‌جانبه خویش را از این بابت در خطر می‌یافتند برانگیخت که

پس از مرگ زودرس این فرعون آئین نوحاسته او را سرکوب کرد و آئین اساطیری پیشین را به جای آن باز گردانید، چنان که جانشین اخناتون توت‌عنخ‌آمون Tutankhamon نامیده شد و نه توت‌عنخ‌آتون.

فروید به دنبال بررسی‌های چندین ساله خود عقیده دارد که آنچه آئین توحیدی یهوه و قوم یهود شناخته شده از مکتب مصری آتون به خاور نزدیک راه یافته و حتی عامل مستقیم آن یک مصری از دستگاه حکومتی آخناتن یا یکی از پیروان نسل اول این مکتب توحیدی بوده است، و انگیزه اصلی او از این کار این بوده است که پس از سرکوبگری همه‌جانبه‌ای که به دنبال مرگ آخناتن از جانب کاهنان مصری علیه ادامه آئین آتون در مصر آغاز شد این آئین نوحاسته را در سرزمین دیگری پایه‌گذاری کند. و اگر برداشت‌های انسانی و عرفانی آئین آتن بعداً رنگ کینه‌توزانه و غیر انسانی آئین یهوه را به خود گرفت به خاطر این بود که رهبری علمی این نقل و انتقال به دست قبایل سامی «مدیان» افتاد که خدای آنان، یهوه، با خدایان بی‌رحم و خون‌آشام تمدن‌های کلدانی و بابلی و آشوری و فنیقی خاور نزدیک شباهت بسیار بیشتری داشت تا به آتن مصری مظهر زندگی و روشنائی. فروید خود در این باره می‌نویسد: خدای یکتائی به نام یهوه که برای قوم یهود ساخته شد آن مظهر بزرگ‌منشی و محبتی که «آتن» خدای یکتای آخناتن نماینده آن بود نبود، خدای محلی تنگ‌نظر و بی‌رحم و خون‌آشامی بود که از پیروانش می‌خواست ساکنان سرزمینی را که او بدانان بخشیده و وعده داده بود که در آن رودهای شیر و عسل جاری کند به زور شمشیر از میان بردارند و آنها

را قتل عام کنند.»^۱

چندین پژوهشگر، آخناتن را همزمان با زرتشت دانسته و بین اندیشه‌های مذهبی آنان در راستای رویارویی خیر و شر و تکیه بنیادی به راستی و مبارزه با دروغ ارتباط قائل شده اند، به خصوص با توجه به این که مادر این فرعون از آریائی‌نژاد بود و احتمالاً همسرش نفرتی تی نیز از آریائی‌های هیتانی یا هیتی بود که از آسیای صغیر به مصر آمده بودند. محقق فرانسوی برتلو، اصولاً بر این عقیده است که ریشه آئین مصری «آتن» را باید در معتقدات مزدائی ایرانیان پیش از زرتشت جست. فروید نیز در رساله خود اشاره می‌کند که نمونه مکتب جهان‌بینی آئین آتون را احتمالاً می‌باید در برداشت‌های جهانی گاتاهای زرتشت یافت. این هر دو استنباط بر این نظریه متکی است که دوران واقعی زندگانی زرتشت در حدود یک هزاره مقدم بر آن تاریخ است که به طور سنتی برای زرتشت قائل شده اند.



در انجیل، به اقتضای دو قطبی بودن کتاب و دو شخصیتی بودن خدای آن، موسی از یک طرف حامل وحی و نویسنده تورات و قانون‌گذار بزرگ آئین یهود شناخته می‌شود که «هیچ حرف و نقطه‌ای از تورات او را کم و زیاد نمی‌توان کرد»، و از طرف دیگر قوانین و

۱- Sigmund Freud قسمتی از این اثر تحقیقی بر سر و صدای خود را در سال‌های پیش از جنگ جهانی دوم در وین منتشر کرد، ولی به علت مخالفت شدید کلیسا از چاپ قسمت دوم آن خودداری ورزید بدین حساب که کلیسای کاتولیک در برابر خطر تجاوز آلمان نازی به اتریش از او حمایت کند. ولی با وقوع این خطر، وی موفق شد از اتریش بگریزد و به انگلستان برود. و در آنجا متن کامل اثر خود را منتشر کرد. خودش در مقدمه این رساله می‌نویسد: «من در آن زمان امیدوار به حمایت کلیسای کاتولیک در کشور خودم بودم و بیم از این داشتم که با انتشار این اثر این اتکا را از دست بدهم و به خصوص باعث شوم که از فعالیت پیروان و شاگردان مکتب پسکانالیز در اتریش جلوگیری شود. اما با حمله ناگهانی نازی‌ها دریافتم که کلیسای کاتولیک لرزان‌تر از آن سخن می‌گوید که بتواند صدایش را به گوش آنهایی که باید بشنوند برساند.»

فرضیه ارتباط داستان موسی با آئین مصری «آتن» و ارتباط احتمالی آئین آتن با معتقدات مزدائی توسط پژوهشگران متعددی مورد ارزیابی قرار گرفته است که از جمله جالب‌ترین آنها می‌توان از: Moise et Akhenaton نوشته فلیپ عزیز (پاریس، ۱۹۸۰) و Les Dieux de l'Egypte نوشته کلودترونگر (پاریس، ۱۹۹۲) و Oedipus and Akhnaton نوشته ایمانوئل ولیکفسکی (نیویورک، ۱۹۶۰) نام برد. تازه‌ترین بررسی را در این زمینه در کتاب Histire generale de Dieu نوشته ژرار مسادیه (پاریس، ۱۹۹۷) می‌توان یافت.

دستورهای مذهبی او بارها و بارها توسط خود عیسی نقض و مقررات دیگری در جای آنها گذاشته می‌شود. موسی قانون می‌آورد که هر گاه مردی مایل به ادامه زندگی با زن خود نباشد می‌تواند طلاق‌نامه بنویسد و به دستش بدهد و او را از خانه خود بیرون کند، و عیسی فتوا می‌دهد که هیچ ازدواجی جز در صورت زناى زن، قابل فسخ نیست و هیچ مردی حق طلاق زن خود را ندارد. موسی قانون می‌آورد که چشم به جای چشم و دندان به جای دندان، ولی عیسی می‌گوید اگر کسی به گونه راست تو سیلی بزند گونه چپت را نیز به سوی او بگردان. موسی زن زناکار را بی قید و شرط شایسته مجازات سنگسار می‌داند، ولی عیسی زن زناکار را که برای سنگسار می‌برند در حمایت خود می‌گیرد. موسی مقررات دقیق و مشخصی را در مورد خوراکی‌های حرام و حلال وضع می‌کند، ولی عیسی با این استدلال که همه اینها سرانجام به مزبله ریخته می‌شود خوردن همه آنها را مجاز می‌شمارد. موسی با این که خودش ختنه نشده است در اجرای فرمان یهوه ختنه شدن را شرط اساسی ایمان اعلام می‌کند، ولی عیسی که خود ختنه شده است برای این کار ضرورتی نمی‌بیند و تأکید می‌کند که ختنه واجب ختنه قلبی است و نه بدنی. موسی احترام به روز سبت (شنبه) و مقررات مذهبی آن را فریضه‌ای شرعی می‌شمارد، ولی عیسی اشکالی در عدم رعایت این فریضه نمی‌بیند. موسی برای کاهنان معبد یهود حق مسلم برای تعیین مجازات گناهکاران قائل است، ولی موسی تصحیح می‌کند که این حق فقط مال خداوند است و کاهنان حق چنین داوری را ندارند.

در این زمینه در جای دیگر همین کتاب توضیحات بیشتری داده شده است.



در قرآن همین موسی مورد چنان تجلیلی قرار گرفته است که از حد تجلیل تورات و انجیل نیز بسیار فراتر می‌رود. تقریباً همه آنچه در تورات درباره موسی آمده، در ۱۳۶ آیه‌ای که در ۳۴ سوره مختلف قرآن بدو تخصیص یافته منعکس شده است و حتی این وعده موسی به قوم اسرائیل نیز که یهوه مالکیت سرزمین کنعان (فلسطین) را برای ابدالابداد به قوم برگزیده خود اسرائیل بخشیده است از زبان الله در قرآن تأیید شده است:

«... و ما این قومی را که مستضعف به شمار می‌آمدند صاحب مشرق و مغرب سرزمینی کردیم که بدان برکت داده بودیم. و چنین بود که وعده نیکوئی که داده بودیم تحقق یافت» (اعراف، ۱۳۷).^۱ تنها تفاوت — و البته تفاوتی اساسی — که در این مورد میان قرآن با تورات می‌توان یافت این است که در تورات موسی پیامبر اختصاصی یهوه خدای اسرائیل است و آنچه می‌گوید یا انجام می‌دهد به هیچ انگیزه دیگری جز مصالح قوم اسرائیل مربوط نمی‌شود، در صورتی که در قرآن وی همین نقش را در مقام پیغمبر اولوالعزم خداوند برای ابلاغ نوعی از پیام توحیدی به همه جهانیان ایفا می‌کند.

روایت قرآن درباره تولد موسی و انتصاب او به پیغمبری و مأموریت او برای نجات قوم یهود از مصر و معجزات پیاپی او، تکرار دقیق روایات توراتی موسی است. معجزات ده‌گانه موسی در تورات، در قرآن تبدیل به نه معجزه شده است و ظاهراً معجزه آخرین، یعنی قتل صدها هزار نوجوان و نوزاد مصری به دست خداوند، به قدری زننده بوده که از انعکاس آن در قرآن صرف‌نظر شده است. در سوره اعراف از پنج معجزه تبدیل آب نیل به خون، طوفان، ملخ، شپش و قورباغه و در چند مورد دیگر تبدیل عصای موسی به اژدها و ید بیضی او و

۱- این آیه اقتباس آشکاری از صحیفه یوشع در تورات است که: «خداوند فرمود: تمامی این زمین را چنان که به موسی گفتم به شما (بنی اسرائیل) بخشیده ام و هر جایی را که کف پای شما بر آن گذاشته شود به شما داده ام، از مشرق یعنی نهر فرات تا مغرب یعنی دریای بزرگ» (صحیفه یوشع، باب اول، ۳ و ۴).

شکافته شدن آب دریا در پیش پای یهودیان و غرق فرعون و سپاه او را در آب یاد شده که خود قرآن آنها را آیات نه‌گانه نامیده است (اسری، ۱۰۱، نمل، ۱۲). در یک مورد نیز در قرآن از زبان موسی گفته شده است که: «ای قوم من، به یاد بیاورید نعمت خدا را بر شما، هنگامی که برای‌تان پیامبران و پادشاهان مقرر فرمود، و اندر آئید به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر فرموده است» (مائده، ۲۰ و ۲۱)، در صورتی که در زمان موسی هنوز اسرائیل پادشاهانی به خود ندیده بود و الزاماً موسی نمی‌توانست از قوم خود شکر نعمتی را بخواهد که بدانان اعطا نشده بود.

در نه آیه مختلف قرآن به میثاق خداوند با موسی و با قوم یهود اشاره شده است (بقره، ۵۱، ۶۳، ۹۹، نساء، ۱۵۴ و ۱۵۵، اعراف، ۱۳۴، طه، ۸۰ و ۸۶، زخرف، ۴۹). این میثاق همه جا در قرآن مورد تأیید قرار گرفته، در صورتی که به تصریح تورات در متن آن (که در صندوق میثاق ضبط شده و بعداً به معبد سلیمان انتقال یافته است) قید شده است که مذهب الهی تا ابدالابد فقط مذهب یهوه خواهد بود.

از خود موسی در قرآن به صورت «اول المومنین» (اعراف، ۱۴۳) مخلص خداوند (مریم، ۵۲، محب خدا (طه، ۳۹) و برگزیده بر همه مردمان (طه، ۴۱) یاد شده، ولی هیچ اشاره‌ای در آن به کشتارهایی که به دستور وی در صحرای سینا انجام گرفته نشده و اصولاً دوران چهل ساله سرگردانی قوم اسرائیل در بیابان نادیده گرفته شده است.

تایپ شده توسط: آرش آریامنش